



اقتصاد نامہ

نشریہ انجمن علم اقتصاد دانشگاه زنجان

مدیر مسئول و سردبیر تحریریه: کیهان ضیغمی منفرد

هیئت تحریریه: مهدی توحیدلو؛ رضا تیشه کار؛ ندا حیدری

استاد مشاور انجمن: دکتر مصطفی دین محمدی

صفحه آرا: سید محمد رضا حسینی

گاہنامہ اقتصادی دانشگاه زنجان

شماره پنجم

آذرماه ۱۴۰۲



پرونده ویژه:
معجزه در دین
راز پرواز دوباره ققنوس آمان چه بود؟

مختصر دید

بسم الله الرحمن الرحيم

آخرین ماه از پاییز 1402 نیز سپری شد و با گذشت آن، نوبت به انتشار آخرین شماره از نشریه "اقتصاد نامه" رسید. اما در شماره آذر ماه سال 1402؛ به غنا و تعداد مطالب نشریه به نسبت شماره های پیشین آن؛ افزوده شده است. در این شماره از "اقتصاد نامه" نویسندگان تحریریه؛ به ادامه مباحث گنجانده شده در شماره های پیشین پرداخته و برخی از آنان سرفصل ها و موضوعاتی نوین را در آثار خود به رشته تحریر در آورده اند. در این شماره به بررسی دقیق تر علل اقتصادی رخداد انقلاب کبیر فرانسه؛ که قلم "امیرحسین هاشمی" به روایت آن پرداخته؛ و یا تشریح کاربرد اندیشه های "رابرت کیوساکی" در زندگی روزمره که "رضا تیشه کار" آن را در پنجمین گفتار از مقالات "هوش مالی" بیان نموده است؛ پرداخته شده.

همچنین در شماره آذر ماه؛ گفتار دوم "نان به مثابه یک معضل" که به قلم استاد ارجمند، دکتر "حیدر قلی زاده" نوشته شده است نیز؛ به چاپ رسیده و نتایج اعمال سیاست های دولتی در عرضه تولید و توزیع نان، بررسی و تحلیل شده اند.

مطالب دیگری همچون "معجزه ای در راین" به قلم "کیهان ضیغمی منفرد"؛ که روایتگر چگونگی رشد و تولد دوباره یک اقتصاد متلاشی شده در آلمان پس از جنگ دوم جهانیست؛ و یا پنجمین گفتار از مقالات "لیمو شیرین"، نوشته "مهدی توحیدلو" که به تحلیل و ساده سازی مباحث اقتصادی مرتبط با علوم ریاضی و آماری پرداخته، "میلتون فریدمن که بود؟"؛ به بیان قلم "ندا حیدری" که به ایجاد آشنایی بیشتر میان خوانندگان و بنیانگذار مکتب پولی شیکاگو می پردازد؛ و همچنین نوشته ها و مقالات دیگر نویسندگان و فعالان تحریریه همچون: "فاطمه پورجمال"، "مهدی نوری"، "فاطمه عطاللهی"، "محدثه قاسملو"؛ که تماما به منظور توسعه و گسترش آگاهی مخاطبان از علوم اقتصادی و مفاهیم مرتبط با آنان نوشته و به چاپ رسانیده شده اند؛ نیز در فهرست این شماره از نشریه "اقتصاد نامه" جای گرفته اند.

همواره همانند سایر روزها و ماه های فعالیت تیم تحریریه؛ امید است که در گام برداشتن به سوی هدف ثابت خود که بارها در مجامع مختلف بیان شده است، موفق عمل نموده باشیم. شما دانشجویان عزیز؛ دلیل و راهنمای ما در این مسیر هستید؛ اگر ضعف و سستی در فعالیتهای اعضای تحریریه رویت نمودید، و یا پیشنهادی در جهت هموار تر شدن مسیر تحقق اهداف نشریه در نظر دارید؛ استدعا داریم که از طریق راههای ارتباطی "انجمن علمی اقتصاد دانشگاه زنجان"، آنان را با ما در میان بگذارید.

کیهان ضیغمی منفرد - سردبیر تحریریه "اقتصاد نامه"



حضرت آیت الله خامنه‌ای در خصوص تولید صنعتی، با اشاره به مشکل کمبود سرمایه در گردش واحدهای تولیدی، تأمین این سرمایه را وظیفه بانکها خواندند و گفتند: بانک مرکزی سخت‌گیریهایی بجا و به‌موقعی را در خصوص کنترل ترانزنامه بانکها آغاز کرده است اما باید مراقبت شود که این کنترل‌ها بر روی فعالیتهای غیر مولد بانکها همچون خرید زمین و سکه یا فعالیتهای بنگاهداری آنها اعمال شود و تسهیلات لازم برای واحدهای تولیدی آسیب نبیند.

و همچنین رهبر انقلاب اسلامی در بیان شاخص‌های اصلی اقتصاد گفتند: اندازه تورم، رشد اقتصادی، رشد سرمایه‌گذاری، رشد اشتغال، رشد درآمد سرانه و کاهش فاصله طبقاتی شاخص‌هایی هستند که باید به صورت دقیق و مستمر مورد توجه قرار گیرند.

رهبر انقلاب در برشمردن اولویتهای اقتصادی، مسئله مسکن را مورد توجه قرار دادند و گفتند: در قضیه مسکن عقب‌ماندگی زیادی وجود دارد که موجب افزایش سرسام‌آور قیمت و اجاره‌بها و رنج و زحمت مردم شده است.

بہ یاد آں سرکہ در غزہ بہ خاک و خون کشیدہ شدند...



فهرست

7

مهر و کتاب

6

زیان دسر بانک با بردوش مردم

10

مرد دم دمر مزاج دنیای کلدسیک

8

هوش مالس

22

مکار آمدی در اجزای سیاست نان ارزانی

17

پادشاهان با کار دیناها و اقتصاد فرانسه

26

مختره ای در رایس

24

لیموشیرین

33

اقتصاد رقاری

31

میلتون فریدمنخ که بود و پول کرایس چیست؟

زیان دسر بانک ها بردوش مردم

فاطمه عطااللهی

در صورتی که بانک ها دچار مشکل شوند و به ددرسر بیفتند برای همه ددرسرساز خواهد شد از پول مالیاتی که مردم پرداخت میکنند تا مدرسه و بیمارستان ساخته شود به بانک ها می پردازند و نمی گذارند مردم بفهمند که چه بانک هایی از دولت درخواست کمک کرده چون نشان دهنده ی بدحسابی بانک بوده و مردم از سپرده گذاری در آن بانک خودداری میکنند. و یا سودپس انداز را کاهش داده و یا بهره و کارمزد را افزایش داده تا سیستم پایدار بماند. چون ددربورس ارزش یک کارگزار با بیشتر بودن پاداشش مشخص میشه و این تشویقی برای قمارهای کوتاه مدتی است که باعث ایجاد بحران شده است. در پی این نتیجه گیری ها و آشکار شدن حقایق این نظام عجیب مردم به سمت این رفتند که پول خود را در موسسات اعتباری سرمایه گذاری کنند درواقع تعاونی های اعتباری پولتون رو درجای امن نگه داری میکنند و مسئولیت آن بر عهده خود اعضا است. درواقع مالک تعاونی ها همان افرادی هستند که از خدماتش استفاده میکنند و افراد دسترسی راحتی به هیئت مدیره دارند

با آرزوی موفقیت

مستند چرا بانک ها هرگز نمیبازند به بررسی نقش بانک ها (۵) بانک بزرگ بریتانیا شامل Hsbc، لوپز تی اس بی، رویال بنک اسکاتلند، بارکلی، Hbos، که لازم است به این نکته اشاره کنیم که بریتانیا بزرگترین مرکز بانکی در جهان است (در بحران اعتبارات پرداخته و در واقع بر این عقیده است که انحصار پولی در دست بانک ها باعث رکود شده و درواقع باعث افزایش نرخ سود بانک ها شده و در این پی افراد زیادی خانه و کاشانه خود را از دست داده اند و میتوان این راهم برداشت کرد که اگر وام ها برای هدف خاصی مثل اهداف تولیدی داده نشوند با افزایش نقدینگی باعث بروز تورم شده و می توان گفت مردم قربانی سیاست های ناکارآمد مدیران ارشد بانکی هستند که بانک هایشان را درگیر وام های بدون پشتوانه کرده و حتی به بررسی صلاحیت وام گیرنده در بازپرداخت وام نمی پردازند و حتی نیازی برای حضورشان برای پاسخ گویی به اشتباهات خود نمی بینند. و درواقع آنها برای جبران خسارتی که خودشان مسبب اصلی و عامل اصلی آن هستند یا از دولت درخواست پول کرده و چون دولت هم بر این

عقیده است



پدر پولدار و پدر بمر پول محدثه قاسملو

به وقوع می‌پیوندد؛ درحالی که این اشتباهی بیش نیست. والدین فرزندان خود را همانگونه که خودشان هستند، بار می‌آورند و این در شباهت زندگی اشخاص به زندگی والدین خویش در اکثر موارد، کاملاً مشهود است. اما کیوساکی نقش و تأثیر ذهنیت افراد را مهم قلمداد می‌کند و می‌گوید وقتی شما قوی‌ترین رایانه جهان، یعنی مغزتان را تقویت کنید، قادر خواهید بود که به هر چیزی دست یابید. ذهنیت شما درباره هرچیز، نقش آن را در زندگی شما خواهد ساخت. اگر باور شخصی این باشد که "پول، منشأ بدی‌هاست"، بنظر شما جایگاه پول در زندگی آن شخص چگونه خواهد بود؟ آیا این عقیده با عقیده‌ی شخص دیگری که می‌گوید: "فقدان پول سرآغاز پلیدی‌هاست" یکی است؟ رابرت کیوساکی اهمیت مثبت فکر کردن را بیان می‌کند اما تأکید می‌کند که این طرز تفکر بدون یاد گرفتن اینکه پول چگونه کار می‌کند، کاربرد ندارد. توانایی "در اختیار گرفتن پول" برای ساختن ثروت خویش، همان مهارتی است که باید آموخت. خواندن کتاب "پدر پولدار، پدر بی پول" از جنبه‌های مختلفی می‌تواند برای شما خوانندگان عزیز مفید باشد. به امید موفقیت‌های بیشتر برای هم.

یکی از اساسی‌ترین سوالات بشر در طول تاریخ همواره این بوده است که "منشا تفاوت‌ها" کجاست؟ چطور می‌شود که هر انسانی با دیگری یکسان نیست؟ پاسخ دادن به این سوالات می‌تواند از پیچیده‌ترین و بحث‌برانگیزترین موضوعات جهان باشد. اگر بخواهیم این تفاوت‌ها را در حیطه‌ی مالی و کسب ثروت بررسی کنیم، قطعاً دایره‌ی پاسخ‌هایمان نیز کوچکتر خواهد شد. من تصمیم گرفتم در این شماره از معرفی کتاب، به معرفی "پدر پولدار، پدر بی پول" اثر رابرت کیوساکی بپردازم. کیوساکی در این کتاب به موضوعات بسیار مهم بطور گسترده پرداخته است و هرآنچه که تجربه‌ی سال‌ها کار و اندوخته‌ی اوست را به خوبی مطرح کرده است. این کتاب برای اولین بار در سال ۱۹۹۷ منتشر شد. رابرت کیوساکی زیر نظر دو پدر با عقاید و روش زندگی متفاوت از هم بزرگ شد. همین موضوع بینش خوبی در زمینه سواد مالی و چگونگی کسب ثروت به او بخشید. وی بر این باور است که تحول در دنیا سبب شده آموزش‌های قدیمی دیگر نتواند پاسخگوی نیاز افراد باشد. دیگر نمی‌توان به یک نوجوان گفت برای موفقیت باید به کالج بروی و نمرات عالی بگیری، نمی‌توان گفت از همان روش‌های تاریخ مصرف گذشته پیروی کنی تا ثروت را کسب کنی. آموزش ضروری است، اما نه هر آموزشی؛ آموزش متفاوت. وی بیان می‌کند که تمام آموزه‌های افراد درمورد پول، نشأت گرفته از اندیشه‌های والدینشان است. بعضی از افراد گمان می‌کنند این چنین دستاوردها در مدرسه



هوش مالر رضا تیشه کار

برای دیدن این فرصت‌های نیازی به چشم نیست چون دیده نمی‌شند، بلکه در این مورد ذهن ماست که این فرصت‌ها رو شکار می‌کند. ذهن ما فوی‌ترین و زمان ما با ارزش‌ترین داراییه که داریم.

دوست ندارم وارد بخش‌های انگیزشی زرد ویا قانون جذب بشم، فقط می‌خوام به این موضوع اشاره کنم که باید به ذهنمون یه دیدگاه درست بدیم برای فکر کردن؛ تا بتونه فرصت‌ها رو شکار کنه. مثلا ما باید به جای استفاده از جملاتی مثل: «تو نمیتونی اون کار انجام بدی»، «شدنی نیست» و... از جملاتی مثل: «هنوز نمیدونم چطوری این کارو انجام بدم»، «من فعلا دانش انجام این کارو ندارم» و... استفاده کنیم. با استفاده از این جملات ذهنمون این دانش‌ها رو از مطالب ورودی به ذهنمون فیلتر کرده و به دنبال فرصتی می‌گرده تا یه ایده عملی ارائه بده.

در خصوص توصیف پول هم رابرت یک توصیه ایی می‌کنه که باید این مسله که پول واقعی نیست رو وارد ذهن خودمون کنیم.

رابرت برای بیان علت این ذهنیت می‌گه: «هرچی بیشتر فکر کنیم که پول واقعی؛ سخت تر براش کارو تلاش میکنیم و اگه فکر کنی پول واقعی نیست زودتر پولدار میشی؛ چون پول همون چیزیه که ما پذیرفتیم.» شاید دلیل اینکه ثروتمندا توانایی به وجود آوردن پول رو دارن، به علت داشتن یک ذهنیت بسیار متفاوت و ساده ست که پس ذهنشون نقش بسته. درس شماره ۵ هم همین ذهنیت راجب پوله که کیکه و واگعی نیست!!!

رابرت تو کتابش از داستان‌های زندگی واقعی خودش مثال زده که با استفاده از دانش فنی خودش در املاک و مستغلات و نبوغ مالی خودش سرمایه گذاری کرده. البته باید به این موضوع اشاره کرد که سرمایه گذاری یه مسئله موقتیه، چرا که تو از بعضی مواقع فرصتی پیش میاد که هزینه فرصت زیادی داره؛ منطقی ترین تصمیم اینه که وارد سرمایه گذاری جدیدی بشیم. بازار بالا و پایین داره و هیچ کس دوست نداره داخل گروهی که محکوم به از دست دادن سرمایه‌ست باشه.

ریسک و سرمایه گذاری همراه هم هستن. هر وقت که قصد سرمایه گذاری داشته باشیم، باید ریسک اونو هم بسنجیم. وقتی خطر ریسک ما زیاد میشه و به حداکثر میرسه که از سرمایه گذاری چیزی ندونیم و با دعا و سلام و صلوات وارد یه سرمایه گذاری بشیم. اگه بدونیم که دقیقا چیکار میکنیم اصلا ریسک نیست. خود رابرت هم شخصا اعتراف می‌کنه که اگه یک موقعیت سرمایه گذاری جذاب دیده باشه و درک درستی نداشته باشه شخصا سرمایه گذاری نمی‌کنه و به راحتی از چشم پوشی می‌کنه.

هرچی زمان سپری میشه بیشتر به این حرف میرسم که مدرسه و دانشگاه رو برای محیط بیرون از اکوسیستم خودشون، یعنی زندگی آماده نمیکنن. سلام، الان که دارم این بخش از هوش مالی مینویسم داخل دو راهی ترک دانشگاه و یا ادامه دادن دروس آکادمیک موندم. درواقع تصمیم خودمو گرفتم، فقط یکم برام ترسناکه. این ترس منشا از آموزه‌های جامعه و خانواده‌ست که اگه درس نخونی نمی‌تونی شغلی مطمئن پیدا کنی.

حرفای رابرت الان دقیقا مرحم به روی زخم‌ها می‌زاره. حرف‌هایی که سبب میشه روی تصمیم خودم بمونم و به ترس غلبه کنم. به قول قدیمیا «آدم باید توی زندگیش جنم داشته باشه». این حرف معادل دیگه ایی نداره یا شاید من نتونستم براش پیدا کنم! ولی حس میکنم رابرت برای توصیف از کلماتی مثل جسور، شجاع، بی‌پروا و زیرک استفاده میکنه تا حق مطلبو ادا کنه و بگه: «تو زندگی واقعی غالبا افراد جسور پیشرفت میکنن نه باهوشا». هوش خوبه؛ ولی همه چیز نیست، فکرشو کن جسارت اینو نداشته باشی که هوش خودتو نشون بدی؛ حالا هر چقدرم که باهوش باشی!! خیلی وقتا این کمبود اطلاعات نیست که مانع رسیدن ما به نتیجه مطلوب میشه، بلکه عدم اعتماد بنفسه.

بزارید داخل یه جمله خلاصه کنم، نبوغ مالی هم به دانش فنی و هم به جنم شما نیاز داره و مثل دو بال برای یه پرنده. ترس که زیاد بشه نبوغ سرکوب میشه. این درس شماره یک بود درسته!

پس باید خلاق باشید چون لازمه حل مشکلات مالی، خلاق بودن. نبوغ مالی برای ایجاد حق انتخاب‌های بیشتره. وقتی شما برای مقابله با مسائل اقتصادی انتخابای خودتونو محدود می‌کنید و روی ایده‌های کهنه پافشاری می‌کنید، درواقع به نبوغ خودتون اجازه رشد نمی‌دید. اکثر کسانی که بویی از نبوغ مالی نبردن برای حل تمامی مشکلاتشون از راه حلای کهنه استفاده می‌کنن، مثل سخت کار کردن، پس انداز کردن و قرض گرفتن. منظور من این نیست که این معیارا بدن؛ ولی واقعا یه راه حل همیشگین؟

شما چرا باید نبوغ مالی خودتون افزایش بدید؟ شما باید خودتون به این سوال جواب بدید. جواب شما رو من نمیدونم ولی شخصا هوش مالی برای من اولویت بیشتری داره و باید داخل زندگیم روش حسابی سرمایه گذاری کنم چون هرچی این هوش قوی تر بشه و نبوغ افزایش پیدا کنه تعداد راه حل‌ها زیادتر میشه و احتمال موفقیتیم بیشتر از قبل.

امیرالمومنین(ع) می‌فرمایند: «فرصت‌ها مانند ابر می‌گذرن، از فرصت‌ها به خوبی استفاده کنید.» محیط اطراف ما در حال تغییره. گاهی اوقات تو این بحبوحه‌های زندگی فرصت‌های طلایی از نظر مالی نصیب ما میشه.

همه سرمایه گذاری ها با موفقیت انجام نمیشه و ممکنه شکست بخورن. دیدگاه درست اینه که از شکست باید درس گرفت و ازش نترسید و اینو درک کنیم که شکست بخشی از روند موفقیته؛ مثل دوران کودکی که شروع به یادگرفتن راه رفتن یا دوچرخه سواری کردیم.

باید هنر ما در سرمایه گذاری ها و در معاملات این باشه که با نبوغ مالی خودمون ریسکو کاهش بدیم تا شانس بردمون افزایش پیدا کنه. حالا افرادی که از ریسک سرمایه گذاری زیاد وحشت دارن و فاقد نبوغ مالی هستن تا ریسک کمتر کنن دنبال سرمایه گذاری های ایمن هستن که اغلب پاکسازی می شن؛ که نتیجه اون سبب کاهش مقدار سوده.

در ادامه سرمایه گذاری رو به دو نوع تقسیم می کنیم:

نوع اول؛ یعنی شما یه سرمایه گذاری آماده رو خریداری می کنید. اگه بخوام یه مثال ملموس بیان کنم، یعنی شما به یه مغازه می رید و یه موتور سیکلت می خرید و روی این جنس سرمایه گذاری می کنید.

نوع دو؛ سرمایه گذاری که سود زیادی داره و رابرت هم مخاطب ها رو به این سمت دعوت می کنه. در این مدل شما یه سرمایه گذاری رو با قرار دادن تیکه های پازل اون کنار هم، ایجاد می کنید. مثلا شما به جای رفتن به نمایشگاه موتور و خرید موتور سیکلت، اجزاء اون رو خریداری می کنید و با قرار دادن اجزاء پازل شما به همون موتور سیکلت دست پیدا میکنید.

تو مدل سرمایه گذاری دوم؛ ریسک زیادی وجود داره و برای حرفه ایی شدن در این حوزه لازم هست که سه مهارت خودتون رو تقویت کنید: ۱- پیدا کردن موقعیتی که دیگران متوجه اون نشدن ۲- سرمایه جمع کردن ۳- استفاده از مشاوره های افراد هوشمند.

مورد بعدی که باید بهش اشاره کنم در ظاهر خیلی قابل فهم و سادست؛ یا به قول معروف توی دهن خوب میچرخه ولی در عمل نه!!! درس ۶ میگه: برای آموزش کار کنید نه برای پول.

وقتی که به گذشته نگاه می کنم یاد خاطراتی می افتم که تو زندگی شخصی خودم؛ تصمیماتی گرفتم که بخاطرشون مورد سرزنش دوستان و خانواده قرار گرفتم. خوشبختانه ارزش آموزش دیدن برای من برخلاف جامعه بوده و یک جورایی پیرو درس ۶ رابرت بودم بدون اینکه خودم مطلع باشم.

حالا یه بار دیگه ارزش هایی که داخل اغلب خانواده ها و ساختارهای آموزشی هست رو زیر سوال ببریم. بنظر شما باید به دنبال کاری باشیم که امنیت شغلی بالایی داره یا دنبال کاری باشیم که همراه با یادگیریه؟! اول از همه بگم که شخصا منکر ارزش امنیت شغلی نمی شم و میدونم که مسئله خیلی مهمیه؛ ولی به چه بهایی؟!

وقتی جایی صحبت از پول درآوردن میشه تنها مهارتی که بیشتر مردم بلدن؛ تربیت نیروی متخصص برای اون حرفه و سخت کار کردنه. درسته که تخصص پیدا کردن ما تو حرفه خودمون باعث افزایش دستمزدمون میشه؛ اما از طرف دیگه گزینه های ما رو تو زمینه انتخاب شغل کمتر و آسیب پذیری حرفه ما رو افزایش میده.

متأسفانه افراد این معایب "متخصص بودن" رو در نظر نمی گیرن و این مسئله که برای درآوردن پول بیشتر باید متخصص باشی به یک باور تبدیل شده. مثلا، پزشکا بعد از گرفتن مدرک "پزشک عمومی" بلافاصله به دنبال تخصص میرن تا درآمد خودشونو افزایش بدن و این شامل اکثر جامعه حسابدارها، وکلا، معلم ها و... می شه.

تنها مهارتی که باید بصورت تخصصی یاد بگیرید مهارت در فروش و بازاریابیه، و همینطور مهارت های مدیریتی. تو ادامه با مثال به دلایل این موضوع اشاره میکنم ولی یادتون باشه که هرچقدر تخصص شما بیشتر بشه بیشتر به دام میوفتید و به اون تخصص وابسته تر می شید و با این کار عملا جلوی رشد خودتونو میگیرید؛ چون شما برای متخصص تر شدن تو حرفه خودتون انرژی زیادی به خرج دادید و حالا اصلا منطقی نیست که به سمت حرفه ای برید که پول کمتری داره. اما در حیطه فروش و بازاریابی متخصص بشید.

حالا چرا مهارت فروش و بازاریابی؟

بزارید با کسب و کارهای نام آشنا مثال بزنم. دیگه کمتر کسی هست که "دیجی کالا" و "اسنپ" رو داخل ایران نشناسه و از دیجی کالا خرید نداشته باشه و از خدمات اسنپ استفاده نکرده باشه.

اگه به یاد داشته باشید، اوایل که فروشگاه دیجی کالا شروع به فعالیت کرد چیزی جز یه سایت ساده نبود که وسایل دیجیتالی مثل گوشی، تلویزیون، دوربین و... می فروخت.

حالا بیایید به طور کاملا فرضی در نظر بگیریم که شما تو طراحی سایت، سئو و برنامه نویسی تخصص بالایی دارید و در کمتر از یه هفته شما توانایی اینو داشتید که یه سایت فروشگاهی حتی بهتر از دیجی کالا طراحی کنید؛ ولی واقعا شما می تونید به درآمد برسید و در آینده با دیجی کالا وارد رقابت بشید یا اصلا فروش خودتون چندین و چند برابر کنید؟

جواب این سوال بر میگردد به اینکه آیا واقعا شما مهارتی در فروش و بازاریابی و مدیریت دارید یا نه؟ اگه نه پس جواب؛ یه "نه" بزرگه؛ و اگه "آره"، باز به میزان مهارت شما بستگی داره.

حالا بیاید فرضو کاملا برعکس کنیم که شما تو زمینه فروش و بازاریابی و همینطور مهارت مدیریتی دارید و تخصص دارید و می خواهید یه فروشگاه اینترنتی راه بندازید. خب من مطمئنم که همه شما تو کمترین زمان و با کمترین هزینه، می تونید یه فروشگاه اینترنتی بزنید؛ شاید به بزرگی و کیفیت دیجی کالا نباشه، ولی در سطحی هست که کار شما رو راه بندازه. حالا شما هم فروشگاه اینترنتی دارید، هم مهارت های مورد نیاز برای رسیدن به درآمد رو؛ و شانس رقابت شما بالا میره نسبت به فرض قبلی.

این یه مثال بود درباره اینکه که چرا اهمیت تخصص داشتن تو مهارت های فروش و بازاریابی و همینطور مدیریتی خیلی بیشتره و اصلا وابستگی به درآمد شما در آینده نداره.

برای اسنپ میشه مثال بالا رو زد که با تیم جمع کردن و رهبری درست خلاء بقیه تخصص ها رو پر کنید.

حالا سوال پیش می آید که اصول و عقاید این مکتب کلاسیک و اقتصاد دانان کلاسیک چیست؟ برای درک بهتر مکتب کلاسیک ما این عقاید را مورد بررسی قرار میدهم. در واقع عقاید کلاسیک ها به پنج مورد قابل تقسیم است:

1- حداقل دخالت دولت:

از نظر کلاسیک ها بهترین دولت، دولتی است که حداقل دخالت را در امور دارا باشد. این اصل به اصل لسفر معروف است که یک اصطلاح فرانسوی به معنای بگذار بگذرد می باشد. این اصطلاح به این معناست که بگذار مردم این کار را انجام دهند و تو به عنوان دولت دخالت نکن. اگر به حالت تخصصی تر بخواهیم این را توضیح دهیم ، باید گفت که این عقیده بر این باور است که نیروهای بازار آزاد و بازارهای رقابتی ، خودشان میتوانند تولید، مبادله ، و توزیع را به بهترین شکل ممکن هدایت کنند و در واقع با این کار اقتصاد خودش، خود را اصلاح خواهد کرد و در این میان احتیاجی به دخالت دولت نیست. در اعتقاد کلاسیک ها دولت فقط باید در سه مورد حقوق مالکیت، تمهیدات دفاع ملی و تربیت عمومی دخالت کند.

2- رفتار اقتصاد بر پایه ی منافع شخصی:

اقتصاددانان کلاسیک بر این باورند که به این دلیل که افراد عقلایی به دنبال منافع شخصی هستند ، اقتصاد به تعادل میرسد. حال سوال پیش می آید که چرا این اتفاق می افتد؟ به این دلیل که حداکثر سازی منافع شخصی که یک نیاز طبیعی برای بشر است باعث سه چیز میشود: اول اینکه تولیدکنندگان برای به دست آوردن منافع، به تولید کالا و خدمات میپردازند. دوما کارگران برای به دست آوردن حقوق و دستمزد ، خدمات نیروی کار را ارائه میدهند. و سوم اینکه بالاخره مصرف کنندگان برای ارضای خواسته های خود، این کالاها را خریداری میکنند. یعنی میتوان گفت چرخه اقتصاد کلان در اینجا به طور طبیعی انجام میشود. پس در نهایت به جمله ی عرضه تقاضای خود را ایجاد میکند خواهیم رسید و تا زمانی که دخالتی در این چرخه تولید بر اساس عقیده ی اول صورت نگیرد ، هیچ رکودی ایجاد نخواهد شد.

3- عدم تضاد بین منافع شخصی و اجتماعی:

کلاسیک ها به این عدم تضاد در اقتصاد بازار تاکید داشتند.

یعنی آنها میگفتند همان طور که افراد به دنبال منافع فری خود هستند باید در کنار این منافع فردی ، بهترین منافع را برای جامعه ی خود خواستار باشند و آن منافع را به وجود بیاورند.

4- اهمیت داشتن فعالیت های اقتصادی:

کلاسیک ها بر این باور بودند که تمام منابع اقتصادی از قبیل زمین ، سرمایه، نیروی کار ، و مدیریت و همچنین تمامی فعالیت های اقتصادی مثل کشاورزی، تولید، تجارت، و مبادلات بین المللی همگی در تجمع ثروت تاثیر گذار هستند.

5- رشد اقتصادی بلند مدت:

مهم ترین مسئله در اقتصاد کلاسیک، رشد اقتصادی بلندمدت است. کلاسیک ها اقتصاد را عمدتاً از مقوله ی اقتصاد کلان می دانستند و خیلی زیاد به اقتصاد خرد توجهی نداشتند و به همین علت بود که رشد اقتصاد را در بلندمدت میدیدند. در واقع ما کلاسیک ها را عالمان اقتصاد کلان می دانیم. اقتصاددانان کلاسیک به دو دسته ی خوش بین مانند آدم اسمیت، ژان باتیست سه، باستیا و بدین ها مانند رابرت مالتوس، دیوید ریکاردو، و جان استوارت میل تقسیم می شدند. دسته ی خوش بین ها میگفتند که نظام های اقتصادی با جریان طبیعی اقتصاد موجب رفاه و خوشبختی میشود و دسته ی بدبین ها میگفتند که این عقیده خوب است اما اجرای آزاد و بی رویه ی این عقیده نه تنها رفاه نمی آورد بلکه باعث فقر و بدبختی میشود.



مردم دمر مزاج دنیای کلاسیک

فاطمه پور جمال

مکتب کلاسیک (رکاردین ها) :

جان استوارت میل اقتصاددان مکتب کلاسیک است و به اقتصاد کلاسیک پرداخته است. پس ابتدا ببینیم که مکتب کلاسیک چیست؟ ابتدا میتوانیم بگوییم که مکتب کلاسیک نظریه ی لیبرالسم اقتصادی را بیان میکند که این نظریه در واقع بیانگر سازمان دهی اقتصاد به صورت فرد گرایانه است. این به این معناست که تصمیم های اقتصادی باید تا جای ممکن توسط افراد گرفته شود نه نهاد ها و سازمان ها جمعی. مکتب کلاسیک در سال 1776 در انگلستان به وجود آمد و بنیان گذاری شد. بنیان گذار اصلی آن آدم اسمیت بود که با انتشار کتاب ثروت ملل خود به عنوان بنیانگذار علم اقتصاد و مکتب کلاسیک شناخته شد.

در واقع در آن دوران اروپا در دوران خوبی به سر نمبردد و کتابی که آدم اسمیت با عنوان ثروت ملل نوشته بود و اندیشه های این کتاب برای دوران ملایم تری کاربرد داشت بنابراین سه نفر به نام رقیب های قوی در آن دوره ظاهر شدند : ژان باتیست سه ، رابرت مالتوس، و دیوید ریکاردو ؛ که همه ی آنها بعد از آدم اسمیت دیدگاه متفاوتی برای اقتصاد سیاسی داشتند. ژان در سال 1803 میخواست آن دوران نابسامان را به سنت تقاضا و عرضه ی فرانسه برگرداند یعنی از نظر او عرضه و تقاضا خود به خود در شرایط رقابت آزاد و بدون احتیاج به دخالت دولت باید تامین شود.

مالتوس میخواست به دور از پیچیدگی های وسواس گونه یک اقتصاد پویاتر و قابل فهم تر را در جامعه بنا کند. ریکاردو هم میخواست نظریه های اسمیت را دوباره از نو انجام بدهد اما این بار میخواست که روش های درست تری را پیش بگیرد.

از بین این سه نفر ریکاردو، موفق تر و تاثیر گذار تر بود. او در سال 1817 رساله ای که یک گفتمان مکتوب و رسمی از نظرات او بود را استفاده کرد و اقتصاد را به یک درجه ی پیچیده ای از لحاظ نظری و علمی رساند و بر همین اساس تئوری ریکاردو که بین همه تئوری ها رسمی تر و واضح تر و پیوسته تر بود ، به یک سیستم کلاسیک تبدیل شد. اما همچنان میشود گفت که بلوک های ساختمانی سیستم کلاسیک را رابرت مالتوس که اولین اقتصاددان دانشگاهی در انگلستان بود ایجاد کرد . برخی بر این باورند که جان استوارت میل از آخرین توسعه دهندگان مکتب کلاسیک بوده است. پس به طور کلی توسعه دهندگان اصلی این مکتب آدم اسمیت، ژان باتیست سه، دیوید ریکاردو، رابرت مالتوس و جان استوارت میل هستند که توضیحات مختصری هم درباره این ها دادیم.

جان استوارت میل فیلسوف بریتانیایی، اقتصاددان کلاسیک، پیامبر لیبرالیسم و روشنفکر عمومی بود.

با دانش جان استوارت میل اقتصاد کلاسیک به اوج برتری و پیشرفت خود رسید.

جان استوارت میل متولد سال 1806 بود و فرزند جیمز میل، اقتصاددان ریکاردی بود. او از همان کودکی توسط پدرش به عنوان یک نابغه بزرگ شده بود. او از پدر خود تعلیمات بسیار زیادی یاد گرفت و این تعلیمات آنقدر سخت و فشرده و پیچیده بودند که یادگرفتن آنها کار هر کسی نبود. پدر او اعتقاد داشت که نباید او را به مدرسه بفرستد و همه چیز را خودش به او یاد میداد. او در ده سالگی دوره ی تاریخ جهانی و ادبیات باستانی لاتین و یونانی را به پایان رساند. در سیزده سالگی به علوم زمان و فلسفه تسلط پیدا کرد و همچنین تاریخی درباره ی رم هم تحلیل کرد. وقتی چهارده سال داشت هر چه که در آن زمان راجب اقتصاد وجود داشت را میدانست. در همان زمان پدرش او را دست فیلسوف فایده گرا، جرمی بنتام سپرد و به همین سبب جان استوارت میل خودش تبدیل به یک شخص فایده گرا شد. او پس از مدتی از بنتام جدا شد و به همراه پدرش عازم شرکت هند شرقی بریتانیا شد. او در همان جا کار پیدا کرد و مقامی عالی در آن شرکت به دست آورد و تا زمانی که قراردادش با آن شرکت تمام شد، یعنی تا سال 1858 در آن شرکت مشغول به کار بود ولی بعد از آن بازنشسته شد. در همان سفر به این شرکت بود که جان میل دچار بحران اگزیستانسیالیستی شد و به آموزه های سنت سیمون و کنت روی آورد. (که در اسلاید های بعد توضیح بیشتر خواهیم داد).

جان استوارت میل یک اقتصاددان کلاسیک بود که میخواست جا پای پدر خود بگذارد و ایده های او را دنبال کند و از پدر خود پیروی کند. او در اوایل دهه ی 1820 در حالی که هنوز نوجوان بود یک مقاله ی اقتصادی مشارکتی را با کانون تفکر بریتانیا که یک نظام فلسفی بود که هر چیزی را که از طریق علم و ریاضی قابل اثبات بود را قابل درکوشناختنی دانست، شریک شد و با آن ها همکاری کرد.

در سال 1829 در سن 23 سالگی اولین کتاب اقتصادی خود را با نام "آزمایشی از دانش اقتصاد" منتشر کرد. در سال 1843 کتاب فلسفی ای به نام "نظام منطقی" را منتشر کرد که همین کتاب باعث شهرت او شد. در سال 1844، جان میل، مقاله ی خود را در مورد برخی از پرسش های حل نشده منتشر کرد که نوشتن این مقاله را از حدود ده سال قبل یعنی حدود سال 1831 شروع کرده بود. این مقاله عمدتاً در پاسخ به چالش مدرسه ی آکسفورد دوبلین بود. همچنین این مقاله یک مقاله ی روش شناسی در حوزه ی اقتصاد بود که اصل آن در سال 1836 منتشر شد.

یکی از بزرگترین عملکردهای اقتصادی جان استوارت میل، اصول اقتصاد سیاسی باشکوه او در سال 1848 بود، که یک بیان مجدد دو جلدی از نظریه ی کلاسیک ریکاردین بود. او معتقد بود که نظریه ی ارزش کار ریکاردو، آنقدر قاطع است که در ابتدای بحث در مورد نظریه ی ارزش کار، جان میل با اطمینان کامل بیان میکند که: "خوشبختانه، نظریه ی ارزش کار آنقدر کامل است که جای هیچ شک و بی اطمینانی ای را چه برای نویسندگان حال و چه برای نویسندگان آینده ندارد و همه چیز واضح است. تنها مشکلی که باید بر آن غلبه کرد، به کارگیری این نظریه است."

جان استوارت میل آخرین سال های عمرش را بعد از مرگ همسرش، هریت تیلور که بعد از مرگ همسر هریت با او ازدواج کرده بود، در آوینیون فرانسه گذراند. البته به جز آن چند سالی که به عنوان یک روشنفکر عمومی عضو پارلمان بود. او در اواخر دوران حرفه ای خود، به مدت سه سال به عنوان نماینده در پارلمان بریتانیا بود. او در آنجا به عنوان یک اصلاح طلب از گسترش حقوق فردی و رای برابر زنان حمایت میکرد و علیه قیّم مآبی حکومت یا پترنالیسم آنها به پا خواسته بود.

قیّم مآبی رفتاری است که توسط یک فرد یا یک سازمان دولتی به منظور محدود کردن آزادی افراد یا از بین بردن استقلال آن ها صورت میگیرد و اراده ی آنها را مختل میکند. و همانطور که میدانیم جان میل به شدت اعتقاد به آزادی داشت پس با این عمل مخالفت میکرد.

مقام جان استوارت میل در تاریخ:

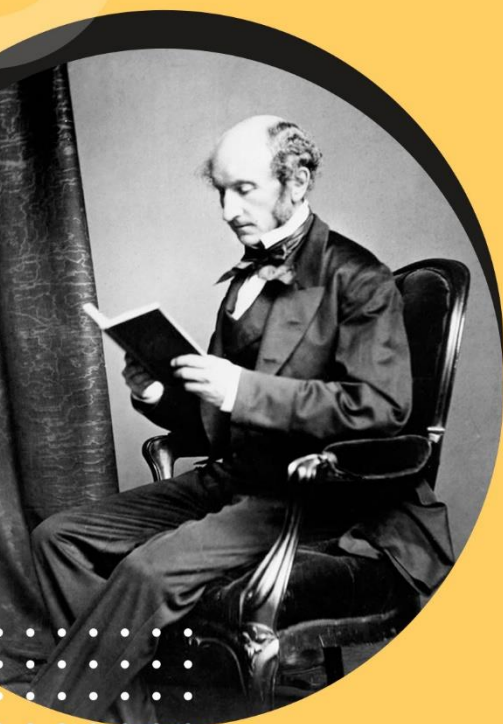
گفته میشود که چیزی در مورد جان میل وجود دارد که شخصیت او را هم جذاب و هم به طور همزمان رقت انگیز نشان میدهد و آن این است که او شخصیتی داشت که انگار بین دو نظام اقتصادی و بین دو عالم، حالتی معلق داشته است.

یعنی یک سمت وجودش خواهان فلسفه ی مصلحت اندیشی بوده است و سمت دیگر وجودش خواهان دانش ها و اندیشه ها و تفکراتی بوده که از سن سیمون و آگوست کنت گرفته و به گفته ی خودش گویی با این اندیشه ها پنجره های جدیدی به روی او باز شده است.

یعنی در واقع زندگی جان میل به دو نیمه تقسیم میشده، قبل از اندیشه های سن سیمون و کنت و بعد از اندیشه های آنها:

او در نیمه ی اول حیاتش گرایش بیشتری به مکتب اصالت فرد داشته است. حالا مکتب اصالت فرد چیست؟ عقاید این مکتب به این صورت است که میگوید هدف جامعه حفظ منافع فرد است و اقتدار آن افراد در این زندگی آن است که خودشان امور زندگی خود را حل و فصل و اصلاح کنند. در این نوع مکتب فرد ارزشمند است به طوری که گفته میشود، دولت برای افراد یا همان فرد تشکیل شده است. تمرکز این مکتب بر آزادی افراد و رشد استعداد های آنها در راه این آزادی است و همچنین اعتقاد این مکتب حداقل سازی دخالت دولت در مورد این آزادی است.

او در نیمه ی دوم زندگی خویش هوادار مکتب اجتماعی بود. حالا مکتب اجتماعی به چه معناست؟ مکتب اجتماعی از اندیشه های اجتماعی منشا میگیرد که این اندیشه ها یک سری نظریه های عمومی ای هستند که میخواهند اعمال و رفتار های درون یک جامعه را از لحاظ سیاسی و فلسفی توضیح دهند و آن را تحلیل کنند. هدف این اندیشه ها جلوگیری از به وجود آمدن تناقض و دوگانگی، درون یک جامعه است.



یکی از کارهای ارزشمند جان استوارت میل، اصلاح قانون عرضه و تقاضا بود. اول ببینیم که قانون عرضه و تقاضا چیست؟ این قانون میگوید که قیمت به نسبت مستقیم تقاضا و نسبت معکوس عرضه تغییر پیدا میکند. جان استوارت میل بر این عقیده داشت که درست است که این قانون بر اساس قاعده ی ریاضی بیان شده است، اما باعث ایجاد فساد میشود. حالا چرا؟ چون که او بر این معتقد بود که اگر عرضه و تقاضا باعث تغییر قیمت میشود، قیمت هم در کمی و زیادی عرضه و تقاضا تاثیر خواهد داشت یعنی رابطه ی آنها متقابل است. بنابراین او این قانون را اصلاح کرد و گفت: قیمت اجناس زمانی ثابت میشود که قیمت عرضه شده و تقاضا شده ی آنها به آن قیمت، مساوی باشد و در کنار این گفت که نوسانات قیمت هم این تطابق را به وجود می آورد مثل بالا و پایین رفتن کفه های ترازو که در نهایت به توازن کفه ها ختم میشود. جان استوارت میل با این کار به این قانون صراحت علمی ای که قبلا نداشت را داد و همچنین رابطه ی توازن و تعادل را به عنوان اصلی جدید وارد اقتصاد کرد.

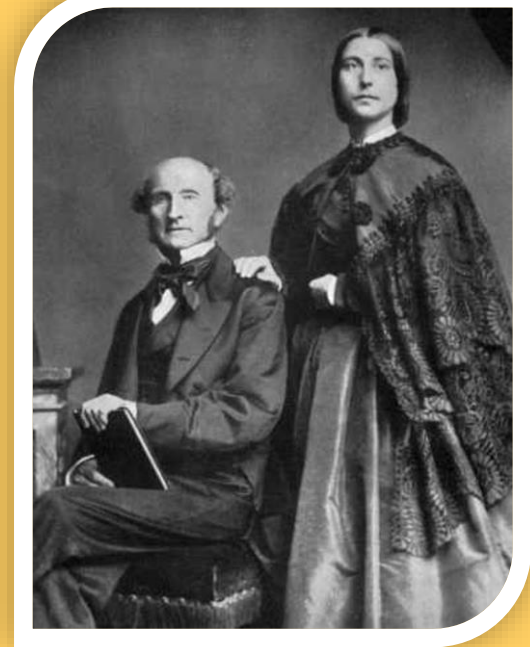
جان استوارت میل به چه چیزهایی شهرت داشت؟

جان استوارت میل به حمایت از آزادی، فردگرایی، و حمایت از حقوق زنان شهرت داشت. او در سال 1873 در فرانسه درگذشت. اصولی که جان میل برای به دست آوردن آنها به شدت مبارزه میکرد شامل: برابری حقوق زن و مرد و آزادی های فردی بود و این عقاید امروزه در میان جوامع غربی یک امر بدیهی است.

حالا سوال پیش می آید که این اعتقاد به آزادی های فردی چه بود؟

چون از نظر جان استوارت میل آزادی های فردی چیزی است که به کل جامعه سود میرساند و اگر افراد جامعه آزادی انتخاب داشته باشند، کل جامعه سود خواهد کرد.

دلیل این اعتقاد برای جان میل انتخاب فعال است. حالا انتخاب فعال به چه معناست؟ انتخاب فعال به این معناست که ما یاد میگیریم انتخاب کننده ی خوبی باشیم و ما در این پروسه ی انتخاب یاد میگیریم که نتایج تصمیمات قبلی خود را با یکدیگر مقایسه کنیم تا بتوانیم به بهترین شکل ممکن تصمیم گیری را با استفاده از تجربه ها انجام دهیم و ما با اینکار به تصمیم گیرندگان بهتری تبدیل میشویم. حالا نفع این کار برای جامعه چیست؟ زمانی که هر فرد از جامعه به تصمیم گیرنده ی بهتری تبدیل شود، کل آن جامعه سود میبرد. بیایید این ایده را با یک مثال بررسی کنیم. فرض کنید سیاستمدار یک شهر، استفاده از یک مدل ماشین را برای همه ی افراد جامعه اجباری کرده است. یعنی ترجیحات و آزادی انتخاب شهروندان برای او اهمیتی ندارد و همه مجبور هستند بدون توجه به نیازها و خواسته هایشان از همان یک مدل ماشین استفاده کنند و همین باعث میشود که در طول زمان هیچ نوآوری ای به وجود نیاید؛ زیرا تنها انتخاب آنها همان ماشین خسته کننده است. حال تصور کنید که مردم آن شهر آزادی انتخاب دارند و مجاز به انتخاب ماشین های مختلف هستند. با توجه به ایده ی میل در این مثال، آزادی انتخاب افراد باعث میشود که آنها از تجربه های خود درس بگیرند و انتخاب های بهتری انجام دهند که همین منجر به نوآوری میشود. برای مثال برخی مردم برای صرفه جویی در هزینه شروع به خرید خودروهای کم مصرف تر میکنند که همین باعث تغییر در طراحی خودروها میشود و خودروهای کم مصرف تر بیشتری تولید میشوند. برخی از افراد ممکن است خودرو های کوچک تر و سریع تر بخواهند برخی دیگر برای خانواده های خود، خودروهای بزرگتر و ایمن تر بخواهند. برخی دیگر هم به دنبال پنجره های بیشتر و هستند. یعنی هر فرد با توجه به نیاز خود تصمیم گیری میکند و خودروی مناسب را برای خود انتخاب میکند که همین موجب نوآوری های بیشتر میشود. توانایی های افراد در انتخاب داوطلبانه منجر به تصمیم گیری بهتر توسط خریداران و سازندگان خودرو میشود؛ یعنی انتخاب فعال، تصمیم گیرندگان هوشمند و تولید کنندگان بهتری بهجامعه ارائه میدهد. این فرآیند باعث به وجود آمدن نوآوری های عظیمی در صنعت خودرو میشود که این به نفع کل جامعه است.



اما قابل ذکر است که جان میل در تمام لحظات و دوران و نیمه های زندگی اش همواره به یک چیز پایبند بوده و هرگز نظر خود را راجب آن عوض نکرده و آن مورد، آزادی بوده است. میل همیشه ایمان خود را به آزادی حفظ کرده است. به غیر از این مورد آزادی، چون میشود گفت زندگی او به دو نیمه تقسیم شده، پس تغییر و تحولاتی هم در این دو نیمه گذرانده و عقاید او نسبت به عقاید سابق خود تغییر کرده است و میشود گفت دچار تناقض شده است. حال اگر بخواهیم مثالی در این مورد بزنیم میتوانیم به تغییر عقیده ی مشهورش را جع به قانون دستمزدها اشاره کنیم.

برای مثالی دیگر میتوانیم به عقاید کلاسیک اشاره کنیم. جان میل در دوره ای معتقد بود که عقاید کلاسیک بسیار صریح و دقیق و غیرقابل تغییر هستند اما در دوره ای دیگر این اعتقاد خود را عوض کرد و گفت که عقاید کلاسیک ممکن است در طول زمان تغییر کنند و ثابت نخواهند بود. یا مثلا از طرفی گفته است ارزیابی قیاسی، که در واقع ارزیابی عملکرد فرد با استانداردهای از پیش تعیین شده است، در دانش اقتصاد جایی ندارد. اما از طرفی دیگر از ارزیابی قیاسی در گفته هایش استفاده کرده و گفته: " هر وقت بین مالکیت اشتراکی، که نظامی کمونیستی است که به مدیریت اشتراکی بر تولید جامعه و وسایل تولید اعتقاد دارد، و وضع کنونی اجتماع که به این گونه است که تلاش زیاد فایده ای در محصول کار ندارد یعنی قسمت عظیم سود نسیب کسانی میشود که هیچ کاری انجام نمیدهند و سهم کمتری به افراد زحمتکش میرسد و این چرخه ی نزولی به عنوان یک استاندارد در جامعه ادامه دارد، قرار گرفتیم باید یکی را انتخاب کنیم و از لحاظ اقتصادی از آن استفاده کنیم. یعنی به طور کلی در حرف اول خود گفته که ارزیابی قیاسی به درد اقتصاد نمیخورد و از طرف دیگر در حرف دیگرش، از ارزیابی قیاسی استفاده کرده و از طریق همین ارزیابی قیاسی راه حل اقتصادی داده است.

یا در مثالی دیگر گفته که: "در فلسفه اخلاقی من، مصلحت اندیشی، جایگاه اول را دارد اما در حرف دیگر خود گفته است که: "یک اعتقاد یقین از نود و نه تا مصلحت قوی تر است!"

در باب ی جان استوارت میل گفته شده که او شرح دهنده ی هنر است، اما از نظر کتاب عقاید اقتصادی شارل، با اینکه این اقتصاددان اعتقادات دقیقی مانند ریکاردو و مالتوس ندارد و همواره در تناقض است، اما باز هم جای تقدیر دارد و این لقب در شان او نیست. در تاریخ عقاید اقتصادی یدالله دادگر، جان استوارت میل به عنوان یک اقتصاددان حلقه گذار معرفی شده است. یعنی اندیشه ی او بین دوره ی اقتصاد سنتی یا کلاسیک و اقتصاد مدرن اواخر قرن نوزده میباشد.

جان استوارت میل در زمانه ای زندگی میکرد که سوسیالیسم بسیار طرفدار داشت و به عنوان چاره ای برای رفع مشکلات سرمایه داری از آن یاد میشد.

جان میل این نکته را فهمید که نظام سرمایه داری بسیار عملکرد بهتری دارد اما درون خود چالش هایی نیز دارد. از نظر میل این چالش، فراهم کردن شروعی عادلانه برای آنچه بود که آن را مسابقه ی زندگی میدانست. این نقطه ی شروع عادلانه به همه ی جامعه ، امکان شکوفایی و مشارکت فعال در بازار و جامعه را میدهد.

راهکار میل برای غلبه به این چالش، آموزش همگانی بود. او باور داشت که آموزش پایه ای مانند توانایی خواندن و نوشتن و انجام محاسبات ساده به تمامی شهروندان امکان مشارکت در جامعه را میدهد و برای همین او هیچوقت طرفدار انحصار دولت در آموزش نبود. میل بر این باور داشت که رقابت در آموزش مانند دیگر عرصه ها میتواند نتایج فوق العاده ای به همراه داشته باشد.

برای میل تعریف آموزش همگانی به اینصورت است که ، این آموزش فرایندی است که از طریق آن همه ی شهروندان میتوانند فرصتی برابر برای شکوفایی در اقتصاد داشته باشند.

از نظر جان استوارت میل مرز آزادی کجاست؟

یکی از مهم ترین ایده های جان میل که به شکل گیری جوامع آزاده ی امروزی کمک کرده است ، این است که حقوق فردی مطلق نیست.

برای تضمین یک جامعه ی کارآمد، باید محدودیت هایی برای آن جامعه وجود داشته باشد. قابل ذکر است که جان میل مانند دانشمندان لیبرال پس از خود ، از مدافعان سرسخت حقوق فردی و آزادی بود اما نکته قابل توجه راجب جان میل این بود که او فکر میکرد که مردم باید آزاد باشند تا منافع خود را دنبال کنند و آنها را به دست بیاورند؛ اما تازمانی این روند را ادامه دهند که اقدامات آنها مانع از توانایی مردم برای انجام همین کاری که آنها در حال انجام آن هستند، نشوند. یعنی آزادی یک فرد برای دنبال کردن منافع خود جایی خاتمه می یابد که با حق دیگران برای همین کار، تداخل پیدا کند. تا قبل از جان میل این محدودیت ها برای آزادی فردی تا حد زیادی بر ایده ی آسیب فیزیکی استوار بود، اما جان میل اعتقاد داشت که این محدودیت ها باید بسیار فراتر از آسیب جسمی باشد و از نظر او هر آسیب معناداری که باعث شود آزادی ما باعث آسیب زدن به آزادی دیگران شود، باید محدود شود.

حال مثالی خواهیم زد که شامل آسیب فیزیکی نیست اما این ایده را مورد بررسی قرار داده است: پسری را تصور کنید که علاقه ی زیادی به موسیقی متال دارد. وقتی او در خانه است و به موسیقی متال گوش میدهد به کسی آسیب نمیرساند. والدین او که علاقه ایبه موسیقی متال ندارند، با رد شدن از کنار اتاق او ممکن است اذیت شوند ولی او آسیب معناداری به آنها وارد نمیکند. با اینحال اگر او یک بلندگوی جدید بخرد و صدا را به حدی بلند کند که صدای موسیقی او توسط والدین او که در خانه هستند ویا توسط همسایه های او به طور آزاردهنده ای شنیده شود، او اکنون دارد آسیب قابل توجهی به این افراد وارد میکند زیرا او برای دنبال کردن علایق خود دارد آسیب قابل توجهی به استراحت و آرامش والدین و همسایه هایش میزند.

ایده ی جان میل این است که محدودیت ها و مداخله ای برای این نوع اقدامات باید وجود داشته باشد ؛ همچنین او ماهیت بازار ها و پتانسیل نوآوری و خلاقیت کارآفرینانه برای غلبه بر این تضاد را نیز درک میکند. یعنی از نظر او خلاقیت در کارآفرینی باعث حل این مشکل میشود. برای مثال در همین مثال بالا، کارآفرینان هدفون ها و دستگاه های موسیقی قابل حملی برای ما ساخته اند که باعث میشود افراد بدون اینکه به حقوق دیگران آسیب بزنند ، از موسیقی خود لذت ببرند.

عقاید و نظریه های جان استوارت میل:

جان استوارت میل عقاید خود را در سال 1848 در کتاب خود تحت عنوان "اصول اقتصاد سیاسی" مطرح کرد و هدف از نوشتن این کتاب این بود که با استفاده از کتاب ثروت ملل آدام اسمیت، اصول اقتصادی را با توجه به زمانی که در آن بود ، بر اساس فلسفه اجتماعی خود مطرح کند. جان استوارت میل در واقع به اندیشمند چند بعدی مشهور است زیرا همواره سخنان برجسته و مهمی در زمینه ی منطق و فلسفه بیان کرده است و در امور سیاسی هم نقش داشته است و به عنوان اقتصاد دانی پرکار، شهرت دارد.

حتی تا سال ها کتاب اصول اقتصاد سیاسی او از اصلی ترین کتاب های درسی بوده است و تا زمانی که کتاب اصول علم اقتصاد مارشال در سال 1820 منتشر شود، در همه ی دانشکده های اقتصاد تدریس میشده است. جان استوارت میل در مورد اندیشه ی "لسفر" نظریه ای داشته است. در مقابل نظریه ی آدام اسمیت در مورد اندیشه ی لسفر که معتقد است مطلوبیت اندیشه ی لسفر به آن علت است که رفاه مادی را به حداکثر میرساند و به خاطر همین آن را تایید میکند، جان میل به این اعتقاد دارد که اندیشه ی لسفر به این خاطر مطلوب است یا موجب مطلوبیت میشود که در واقع بیشترین درجه ی آزادی را برای یک فرد به ارمغان می آورد. همچنین با توجه به عقیده ی مطلوبیت اجتماعی گرایانه ی جان میل، یعنی عقیده به بیشترین خیر و شادی برای تعداد زیادی از افراد جامعه، او اقتصاد لسفری را یک اقتصاد ناقص و نارسا معرفی میکند. یعنی در آخر میتوان گفت که نظر جان استوارت میل در مورد سیاست لسفر ، بیشتر مربوط به آزادی بیان و آزادی اظهار عقیده بود تا در مورد مشکلات اقتصادی و اجتماعی.

جان میل طرفدار نظریه ی جمعیتی مالتوس است. این نظریه میگوید، رشد جمعیت تا جایی ادامه پیدا میکند که منابع غذایی کافی در اختیار بشر قرار بگیرد و اگر منابع کاهش پیدا کند، رشد جمعیت هم به اجبار کاهش پیدا خواهد کرد تا غذا به اندازه کافی برای همه وجود داشته باشد و میل به شدت با این نظریه موافق بود. همچنین میل معیار های سیاست گذاری را بر مبنای تاثیر آن در نرخ رشد جمعیت، مورد بررسی قرار میدهد. در عین حال جان استوارت میل عقیده داشت چون مردم به صورت داوطلبانه برای کنترل جمعیت تلاش میکنند، مشکلی در این مورد در جامعه پیش نخواهد آمد.

جان استوارت میل از سیاست های اقتصادی، مخصوصا سیاست های مالی حمایت بسیار زیادی کرده است. به علت علاقه و حمایت او در این مورد، از اندیشه های ریکاردو تاثیرات زیادی گرفته است. سیاست مالی در واقع به معنای سیاست های دولت درباره ی سطح خرید های دولت، پرداخت های انتقالی، و ساختارهای مالیاتی است. این سیاست از دو ابزار استفاده میکند. ابزار اول درآمد دولت یا همان مالیات هاستند و ابزار دوم مخارج دولت یا همان هزینه ها هستند. این سیاست با استفاده از این ابزار ها در اقتصاد تاثیرات زیادی میگذارد و همچنین با استفاده از بودجه ی دولت توسط این سیاست، در فعالیت های اقتصادی تاثیر خواهد گذاشت.

جان استوارت میل به آموزه های سوسیالیستی نیز علاقه ی بسیار زیادی داشته است. سوسیالیسم به معنای جامعه گرایی است و هدف این اندیشه ایجاد نظم اجتماعی و اقتصادی بر اساس برابری است. یعنی به صورت کلی سوسیالیسم میخواهد تمامی قشر ها و طبقات جامعه ، یک سهم مساوی و برابر در سود همگانی داشته باشند. نکته جالب این است که هم چپ گرایان که سوسیالیستها هستند و هم راست گرایان که نئوکلاسیک ها هستند، همگی بر این اعتقاد دارند که جان میل یک رفتار التقاط گرایانه در عقاید و روش های اقتصادی دارد؛ یعنی وی همیشه در تلاش است که بهترین روش ها را در عقاید خود به کارگیرد و آن عقاید را به بهترین نحو ممکن اقتباس کند و فرا گیرد. دو نقطه نظر اساسی در عقاید جان استوارت میل وجود دارد . اولین مورد مقوله ی عقلانیت است و دومین مورد بحث اصالت انسان است. اعتقادات او به این شکل است که فرض های اساسی مطلوبیت گرایان را درباره ی این دو رد میکند. اولین رد یا نقض فرض ، درباره ی مقوله ی عقلانیت ابزاری است. جان میگوید که کل تعریف عقلانیت را نمیتوان فقط بر اساس منفعت شخص و جست و جو برای حداکثر لذت در نظر گرفت. میل همچنین این اندیشه را که میگوید یک فرد بهترین و تنها قاضی برای تشخیص منافع خود است، را نیز رد میکند. یعنی در این عقاید ، جان استوارت میل در حال به چالش کشیدن اندیشه ی لذت گرایی و فردگرایی و اصالت انسان فردی که میگوید انسان در هر شرایطی باید حقوق اساسی و اجتماعی اش مورد احترام قرار گیرد، است. از نظر میل ، افزایش منافع و لذت های فردی از طریق افزایش منافع و لذت های دیگران هم قابل دستیابی است؛ یعنی او میگوید اگر شما منافع دیگران را افزایش دهید ،

باعث افزایش منافع خود هم میشوید. او همچنین عقیده دارد فرد تا جایی که ضرری به آزادی دیگران نرساند، آزاد است که ما در این مورد صحبت کرده بودیم در اسلاید های قبل. در همین حال میل معتقد است که دولت نیز باید در برخی از امورات اقتصادی دخالت کند. مثلا او عقیده داشت که دولت باید در امور آموزشی، تنظیم ساعات کار، حمایت از فقرا و مانند این ها دخالت کند. استوارت میل هم مثل جان لاک، بر اساس قانون طبیعی عقیده داشت که هر شخص باید صاحب اموال و دارایی هایی باشد که خودش آنها را به دست آورده و نتیجه ی دسترنج اوست اما در عین حال معتقد بود که از این حق مالکیت های شخصی، سواستفاده های زیادی شده که باعث شده توزیع درآمد ها و ثروت ها ناعادلانه شود، به خاطر همین معتقد بود که دخالت دولت برای رفع این بی عدالتی ها بسیار لازم و موجه است.

جان استوارت میل اولین اقتصاددانی است که به مطالعه و بررسی روش مطالعه ی اقتصاد پرداخته است. در مورد این مطالعه، او این سوال را که آیا علوم اجتماعی، علوم رفتاری و علوم اخلاقی مثل اقتصاد، همانند علوم طبیعی هستند یا خیر را بررسی میکند. در پاسخ به این سوال او میگوید: چون امکان انجام آزمایش های کنترل شده در خارج از قلمروی علوم طبیعی وجود ندارد، بین علوم اجتماعی مثل اقتصاد و علوم طبیعی، تفاوت های اساسی وجود دارد.

اینکه اولین بحث های زیرساختی نظریه ی تجارت بین الملل هکشر او هلن، توسط جان استوارت میل ترسیم شده است، بسیار مشهور است. جان میل در این مورد گفته که: "یک کشور کالایی را صادر میکند که به طور نسبی هزینه ی کمتری دربر دارد." یعنی به طور کلی تر در نظریه ی تجارت بین الملل، اصولا تجارت بین المللی براساس تفاوت هزینه ی مقایسه ای کالاها میباشد. این یعنی اینکه وقتی کشوری، مقدار بیشتری از یک کالا بر خوردار است و آن کالا به طور نسبی، دستمزد یا اجاره ی کمتری دارد، آن کشور این نوع کالا را بیشتر صادر میکند نسبت به کالاهای دیگر که این ویژگی را ندارند. او همچنین نشان داده که قیمت تعادلی که از برابری عرضه و تقاضا به دست می آید، در کالاهایی که بین کشور ها مبادله میشوند، بستگی به کشش تقاضای کشور های مبادله کننده دارد.

جان استوارت میل مخالف قانون ژان باتیست سه که ادعا میکند در اقتصاد مشکل مازاد تولید وجود ندارد، است. او در مورد این مخالفت میگوید: در بسیاری از کالاهای تولیدی، مازاد تولید مشکل اساسی اقتصاد است.

جان استوارت میل در مورد روش شناسی علوم اقتصادی نظرات زیادی داشته است. او این نظرات را در مقاله ای که در سال 1836 نوشته بود، مطرح کرده است. جان میل درباره ی روش شناسی علوم اقتصادی بر روش قیاس تکیه میکند و آن را روش پیش استدلال مینامد. اما نکته ی مهم در اینجا این است که میل معتقد است نتایج حاصل از این روش باید با واقعیت های زندگی مقایسه شود. حالا علت این عقیده چیست؟ میل معتقد است که عدم هماهنگی بین فرضیه ها در علوم اقتصادی با واقعیت های زندگی باعث به وجود آمدن یک سری عوامل مزاحم در روش قیاس میشود که نباید آنها را نادیده گرفت؛ پس از نظراو اینکه ما با یک دیدگاه وسیع تر به مسائل اقتصادی نگاه کنیم و آنها را در واقعیت زندگی قرار بدهیم، ضروری است.

توزیع ثروت وقوانین تولید و توزیع از نظر جان میل:

قسمت دوم کتاب "اصول اقتصاد سیاسی" جان استوارت میل، در مورد توزیع است. او این بخش از کتاب را اینگونه آغاز میکند: "قوانین و شرایط تولید ثروت از نظر طبیعی، قوانین مطلقی بوده و هیچگونه ظابطه ی ارادی در آن وجود ندارد. ولی در مورد توزیع ثروت به این منوال نیست زیرا قوانین توزیع با نهاد های اجتماعی سر و کار دارد. انسان به طور فردی یا جمعی میتواند هرطور که مایل باشد، قوانین توزیع ثروت را تغییر دهد."

حالا بریم ببینیم منظور میل در این باره چیست؟

طرح قوانین تولید و توزیع و تفکیک آنها از هم از نظر میل مهم ترین کمک علمی به علم اقتصاد بوده است. ما به طور کلی دو نوع قانون اقتصادی داریم:

نوع اول مربوط به تولید است. جان میل میگوید که قانون تولید مانند قوانین طبیعی است مثل قانون جاذبه ی زمین که این قوانین ثابت و مطلق هستند و به وسیله ی اراده ی بشر قابل تغییر نیستند.

نوع دوم قوانین مربوط به توزیع هستند که این نوع قوانین از نظر جان میل ثابت نیستند و به نوعی پدیده ی اجتماعی و نسبی هستند که به این علت به وسیله ی نهاد ها و تصمیمات اجتماعی، قابل تغییر هستند.

اگر بخواهیم مثالی برای فهم بهتر این قوانین بزنیم خواهیم گفت: قوانین تولید که در واقع جریان تولید را کنترل میکنند مثل قانون بازده نزولی مالتوس یا کار و سرمایه ریکاردو، در همه جا ثابت هستند و به صورت یک قانون مطلق و غیر قابل تغییر وجود دارند. اما از طرفی قوانین توزیع که جریان توزیع ثروت را کنترل میکنند، یک سری قوانین نسبی هستند و به همین خاطر با ایجاد تغییر در نهاد های اجتماعی، خودشان هم میتوانند تغییر کنند.

جان استوارت میل اینکه قوانین تولید و توزیع به همدیگر وابسته هستند و از هم مستقل نیستند را قبول ندارد. یعنی به طور کلی از نظر جان میل، طرز تعیین درآمد اشخاص نباید به جریان تولید و ارزش مبادله بستگی داشته باشد. از نظر میل این جداسازی قوانین تولید و قوانین توزیع کاملا منطقی است. این به آن علت است که او میخواهد مسائل اقتصادی را بر اساس عدالت اجتماعی بررسی کند نه بر اساس بازده و کارایی اقتصاد. در مورد قوانین تولید، میل عقاید تابع تولید آدم اسمیت و قانون بازده نزولی ریکاردو را قبول دارد و آن ها را در این مورد مطرح میکند. در مورد قوانین توزیع، از نظر میل چون نظام سرمایه داری بر اصول فردگرایی و مالکیت خصوصی میباشد، پس توزیع درآمد به طور عادلانه صورت نمیگیرد و از طرفی اگر برخلاف نظریه ی میل بگوییم که تولید و توزیع یکی هستند پس توزیع مانند تولید مطلق و تغییرناپذیر خواهد شد و در این شرایط ما شاهد نابسامانی هایی میشویم که این نابسامانی ها به علت نظریه های مالتوس و ریکاردو است که جان میل با آنها مخالف است. به همین علت جان میل توزیع ثروت را خیلی مهم میداند و به همین خاطر میگوید که قوانین توزیع بر خلاف نظر ریکاردو، قابل تغییر است.

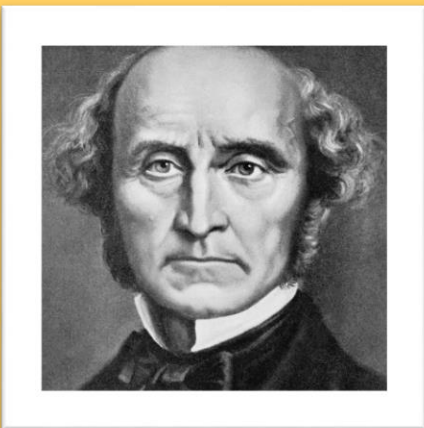
نظریه ی ارزش مبادله ی جان میل:

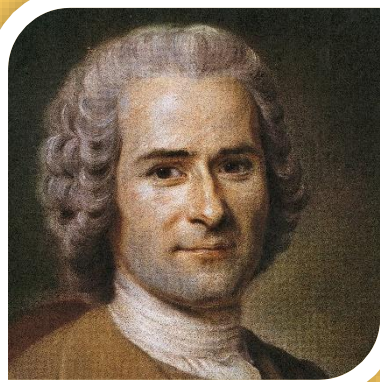
جان استوارت میل برای بررسی این نظریه کالاها را به سه طبقه تقسیم میکند:

1- کالاهایی که عرضه آنها ثابت اند: در این نوع کالاها منحنی عرضه به صورت عمودی در نمودار عرضه و تقاضا رسم میشود. در تعیین قیمت این نوع کالاها، عرضه و تقاضا هر دو شریک هستند و تاثیر گذارند. اما در تغییر قیمت این نوع کالاها، نقش تقاضا از عرضه مهم تر است و تاثیر بیشتری دارد.

2- کالاهایی که عرضه آن ها با هزینه های ثابت به میزان نامحدود قابل تولید است: این نوع کالاها، کالاهایی هستند که در تولیدات صنعتی قرار دارند و جان میل معتقد است که قانون بازده نزولی نسبت به کار در مورد این کالاها صدق نمیکند چون میل معتقد است که بازدهی نزولی فقط برای تولیدات کشاورزی است. بنابراین طبق این فرض از نظر جان میل، بازده تولیدی در صنعت ثابت است و هزینه ها هم ثابت هستند، بنابراین منحنی عرضه ی این نوع کالاها که کالا های صنعتی هستند، به صورت یک خط افقی در تابع عرضه و تقاضا رسم میشود. در تعیین قیمت این نوع کالاها، تقاضا و عرضه هر دو مهم هستند ولی در تغییر قیمت این نوع کالاها، عرضه از تقاضا مهم تر است.

3- کالاهایی که مقدار تولید آنها با هزینه ی بیشتر قابل افزایش است: این کالاها در دسته ی تولیدات کشاورزی قرار میگیرند. میل در مورد این کالاها به قانون بازده نزولی اعتقاد دارد و به همین علت منحنی عرضه ی این کالاها نسبت به قیمت، با شیب مستقیم رو به بالا رسم میشود. در این کالاها، اگر تقاضا افزایش یابد، در کوتاه مدت با افزایش هزینه های متغیر و ثابت ماندن هزینه های ثابت، تولید افزایش میابد که این قضیه نشان دهنده ی قانون صعودی بودن هزینه های نسبی است. در این نوع کالا، عرضه و تقاضا هر دو در تعیین قیمت نقش دارند و در مورد تغییر قیمت نیز، عرضه و تقاضا هر دو نقش مهمی دارند





جان میل عقیده دارد که رابطه ی مبادله ی واقعی و همیشگی ، علاوه بر هزینه ها به الگوی تقاضای دو کشور هم بستگی دارد. این الگوی تقاضا همان قدرت نسبی دو کشور برای تقاضای کالاهایی است که آن دو کشور دارند. قیمت های بین المللی در این مبادلات، در داخل کشور بر مبنای هزینه ی نیروی کار تعیین میشوند و حتی در بلند مدت این قیمت ها توسط عرضه و تقاضا تعیین میشوند. جان استوارت میل اولین کسی بود که مسئله ی تقاضا را در تغییر نرخ مبادله مورد بحث قرار داد و در این باره گفت: "وقتی که دو کشور باهم در تجارت بین المللی قرار میگیرند و دو کالا را با هم مبادله میکنند، قیمت این کالا ها نسبت به هم، بستگی به وضعیت تقاضای متقابل آن دو کشور دارد." علاوه بر اینها جان استوارت میل درباره تجارت به مسئله ی اثرات انقباضی هزینه ی حمل و نقل اشاره کرده است و گفته است که این انقباض ها بر حجم تجارت اثر میگذارد و معتقد افزایش این نوع هزینه ها، بعضی از کالاها را از مدار تجارت بین المللی خارج میکند.

پیشنهادات جان میل برای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی:

در نیمه ی دوم قرن نوزدهم انگلستان، جان استوارت میل برای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی، پیشنهاداتی را بیان کرد:

1- محدود کردن حقوق توار یا حقوق وراثت: جان میل معتقد است که هر فردی از شروع زندگی و حیات خود باید خودش را آزادانه پرورش بدهد تا بتواند در زندگی خود بادیگران رقابت کند و به دلیل همین عقیده او میگوید که حق الارث برخلاف اصلت یک فرد است چون ممکن است با گرفتن ارث، آن فرد تلاش لازم و واقعی را به منظور رقابت با سایر افراد جامعه از دست بدهد. به همین علت جان استوارت میل پیشنهاد داد که با ایجاد یک سری محدودیت ها در مورد حق الارث مثل افزایش میزان مالیات بر ارث، از ایجاد تمرکز ثروت جلوگیری شود.

2- ضبط بهره ی مالکانه یا ضبط رانت ارضی:

بر اساس تحلیل ریکاردو، بهره ی مالکانه بر این اساس است که درآمد ناشی از بهره ی مالکانه را یک نوع درآمد غیرمولد به حساب بیاوریم و بهره ی مالکانه را به عنوان منبع اساسی مالیاتی دولت در نظر بگیریم. جان میل و حتی پدر او جیمز میل هم این نظر را داشتند که دولت میتواند با افزایش مالیات بر ارضی، منبع مالی لازم را برای سرمایه گذاری های عمرانی به دست بیاورد و حتی از این طریق میتواند از بیکاری و رکورد جلوگیری کند. بر اساس این پیشنهاد جان میل در سال 1879 کتابی با عنوان پیشرفت و فقر توسط هنری جورج نوشته شد.

3- مسئله ی دستمزد:

جان میل معتقد است که چون سرمایه داران با دستمزد زندگی نمیکنند بهتر است از خرید کالاهای لوکس و تجملی پرهیز کنند و به جای آن سرمایه گذاری های جدید انجام دهند. چون جان میل معتقد بود با این کار نرخ بیکاری کاهش پیدا میکند و بر همین اساس کارگران از نظر مالی وضعیت بهتری خواهند داشت و دستمزد ها افزایش پیدا میکنند. از طرف دیگر میل نظریه ای علاوه بر نظریه ی مالتوس و ریکاردو درباره ی دستمزد قطعی داد. از نظر او دستمزد قطعی رابطه ی بین تعداد کارگران و وجهی است که به آنها پرداخت میشود و این وجه همان مایه ی دستمزد است. مقدار این مایه ی دستمزد در درجه ی اول تابع میزان استخدام کارگر و در درجه ی دوم تابع قدرت کارفرمایان است. از نظر جان میل با پیشرفت علم اقتصادی میزان قدرت کارفرمایان افزایش یافته و اگر میزان استخدام در طبقه کارگر کم شود، کارگران از رفاه بیشتری برخوردار خواهند بود. او همچنین معتقد است که تاسیس تعاونی های تولید با مشارکت سرمایه و کار برای بالا بردن سطح زندگی کارگران کاربرد دارد. او میگوید اگر نظام کنونی پرداخت دستمزد در سرمایه داری مطلوب نیست بهتر است که نظامی دیگر جایگزین شود.

کسانی که روی جان استوارت میل تاثیرات زیادی گذاشته اند:

1- آگوست کنت:

آگوست کنت جامعه شناس و فیلسوف فرانسوی بود که همه او را به عنوان بنیانگذار جامعه شناسی نوین میشناسند. او پدر جامعه شناسی است و یکی از عقیده های اصلی او این بود که علوم انسانی نیز مانند علوم تجربی باید دارای ارزش و حیثیت زیادی در جامعه باشند.

اثرات او میتوان به فلسفه اثباتی که در سال 1842 منتشر شد اشاره کرد که در آن به اصلاح جامعه شناسی پرداخته است. او در نوزده ژانویه 1798 به دنیا آمد و در پنج سپتامبر 1857 در 59 سالگی درگذشت. حال اثر او بر روی میل را بررسی میکنیم. استوارت میل به شدت تحت تاثیر روش جامعه شناسی آگوست کنت که به عنوان بنیانگذار علم جامعه شناسی معرف حضور است، قرار داشته است. به همین علت جان میل علم اقتصاد را فقط به عنوان بخشی از یک مطالعه ی وسیع تر از رفتار بشر تلقی کرده است. به طور معمول انتظار میرود که یک اقتصاددان معمولاً رفتار انسان را در اقتصاد که آن انسان بر اساس سودجویی خود تمایل به کسب ثروت مادی دارد، به صورت گسسته بررسی کند اما جان میل به علت اثریکه آگوست کنت روی او گذاشته بود معتقد بود که درست است روشی که مطرح شد میتواند مفید باشد اما در نهایت برای بهترین نتیجه باید این بررسی را در یک الگوی پیچیده تر قرار دهیم و مطالعه ی فعالیت های اجتماعی انسان ها را نیز به آن اضافه کنیم. بنابراین جان میل با توجه به این عقیده و اثرات، ذهن بازتر و وسیع تری نسبت به مسائل اجتماعی داشت و همین باعث شده بود که الگوی اقتصادی خود را با دیدگاه وسیع تری در مقایسه با الگوی ریکاردو بررسی کند. بر همین اساس رساله ی اقتصادی لیبرالیسم جان میل که همراه با اصلاحات اجتماعی است، اساس فلسفه ی اجتماعی جان میل را تشکیل میدهد و به همین علت است که کتابی که او در این مورد نوشته، اصول اقتصاد سیاسی و کاربردهای آن در فلسفه اجتماعی نام دارد.

2- سن سیمون:

کلود هنری سن سیمون نام کامل اوست. او به عنوان فیلسوف، عالم اجتماعی و سیاسی شناخته شده است. او کسی بود که نهضت سوسیالیستی را پایه گذاری کرده است. او در 17 اکتبر سال 1760 در فرانسه به دنیا آمد و در نوزده مه 1825 در سن 64 سالگی درگذشت. یکی از چیزهایی که او به شدت به آن علاقه داشت فلسفه سیاسی بوده است. او رابه عنوان سوسیالیست تخیلی میشناسند. حال میخواهیم تاثیر او را روی جان میل بررسی کنیم. جان میل از افکار سوسیالیستهای فرانسوی که سن سیمون یکی از آنها بود به شدت الهام گرفته بود و بر این اساس اعتقاد داشت که نظام اشتراکی نسبت به نظام سرمایه داری که در آن عدالت اجتماعی به علت مالکیت خصوصی زمین و ابزار تولید، از بین رفته است، برتری دارد. اما با همه این ها جان میل بازم خواستار از بین رفتن کامل نظام سرمایه داری نیست و بر اساس همین نظر ها است که از نظر کارل مارکس، جان استوارت میل هم مانند سن سیمون یک سوسیالیست تخیلی است. یعنی اوبه عنوان یک سوسیالیست تخیلی معتقد است که نظام سرمایه داری میتواند با داشتن تئوریک سری قوانین مختلف و همچنین با داشتن یک رابطه ی مسالمت آمیز با دولت و اجازه ی دخالت او در امور اقتصادی، میتواند مسائل را حل و فصل کند. به همین علت است که گفتیم جان میل به دنبال از بین بردن نظام سرمایه داری نیست، بلکه به دنبال اصلاح آن است. یعنی او معتقد است دخالت دولت در نظام سرمایه داری و امور اقتصادی و همراه با انجام یک سری اقدامات توسط دولت، میتواند رفاه اجتماعی و توزیع درآمد عادلانه را محقق سازد.

3- هریت تیلور:

هریت تیلور در 8 اکتبر سال 1807 در لندن به دنیا آمد و در سه نوامبر 1858 درگذشت. همگی هریت تیلور رابه عنوان فیلسوف و مدافع سرسخت حقوق زنان میشناسند. او در واقع همسر جان میل بود و جان میل ازدواج دوم هریت تیلور بود. حال اثر او را روی جان میل بررسی میکنیم. در همه جا گفته شده که تیلور تا حد زیادی برای جان استوارت میل الهام بخش بوده است و تاثیر خیلی زیادی بر نوشته های جان میل داشته است. این تاثیر تا جایی بوده که جان میل در کتاب خاطرات خود، تیلور را به عنوان نویسنده مشترک بسیاری از کتاب ها و مقالات خود میداند.

3- درباره ی آزادی:

جان استوارت میل این کتاب را به عنوان رساله ای فلسفی در سال 1859 نوشته است. همانطور که میدانیم جان میل از بهترین نظریه پردازان دموکراسی در عصر مدرن است. جان میل از مدافعان دموکراسی لیبرال بر پایه ی اصالت فایده بود و به همین علت باور داشت که آزادی در اندیشه و عمل باعث بهبود زندگی انسان ها میشود. از نظر جان میل دموکراسی چیزی است که باید به آن برتری داد، چون کیفیت زندگی همه را افزایش میدهد.

جان میل در اثر "درباره ی آزادی" خود که یکی از مشهورترین اثرات او میباشد، از آزادی های سیاسی فراتر میرود و در این کتاب به دفاع از آزادی های اجتماعی افراد میپردازد.

او در بخش چهارم این کتاب که عنوان حدود تسلط جامعه بر فرد را دارد، میگوید: "سلیقه ی یک فرد به همان اندازه به خودش مربوط میشود که نظرات یا کیف پولش به او مربوط میشود.

اشکال ابتدایی آزادی فردی که امروزه در جامعه ما راجب آن صحبت میشود، همان نظرات جان میل درباره ی آزادی است.

4- فایده گرایی:

جان استوارت میل این کتاب را در سال 1861 منتشر کرده است. جان میل در این کتاب تاکید میکند که شادی بخش زیادی از مردم خیلی مهم تر از شادی یک نفر است. در واقع فایده گرایی برای جان استوارت میل به معنای پرورش درک و فهم افراد است تا آنها بتوانند بهترین راه را برای تضمین شادی دیگران دنبال کنند و حتی اگر دنبال کردن این راه به معنای از دست دادن شادی خودشان باشد.

از دیگر آثار جان استوارت میل اشاره میشود به:

رساله ای در منطق که یکی از شاهکارهای فکری اوست.

رساله ای در آزادی که با همکاری همسر خود آن را نوشته و در آن عقاید ریکاردو را توجیح کرده است.

حکومت انتخابی که فلسفه ای سیاسی دارد که میل در آن به مشارکت بیشتر مردم در امور سیاسی و اجتماعی دولت اشاره کرده است.

یعنی انقدرافکار مشترک داشته اند که گاهی معلوم نیست قلم به دست کدام یک بوده است. در کل هریت تیلور به عنوان یک روشنفکر چپ رادیکال و مدافع حقوق زنان همواره تاثیرات بزرگی در افکار و آثار جان میل داشته که این تاثیرات در افکار او در مورد آزادی، تاملات او در مورد دولت نماینده و سودگرایی تاثیر داشته است. او همچنین از افکار هریت تیلور در کتاب اقتصاد سیاسی خود استفاده کرده است.

4- جیمز میل:

جیمز میل پدر جان استوارت میل است. جیمز میل یک اقتصاددان، فیلسوف و نظریه پرداز سیاسی بوده است. او در واقع به همراه ریکاردو اقتصاد کلاسیک را بنیان گذاری کرده است. یکی از کتاب های تاثیرگذار او تاریخ هند بریتانیایی است که در آن به عدم پذیرش خود در مورد تمدن هند صحبت کرده است. او در 6 مه سال 1773 در اسکاتلند به دنیا آمد و در 23 ژوئن 1836 در گذشته است. جان میل در واقع از پدر خود که جیمز میل است تعلیمات زیادی گرفته است. به گونه ای میتوان گفت اولین معلم جان میل پدر او بوده است، چون پدر او اعتقاد بر این داشته که نباید او را به مدرسه بفرستد و همه چیز را خودش به او یاد داده است. تاریخ جهان، ادبیات باستان و لاتین و یونان، علوم زمان و فلسفه و مقدماتی بر اقتصاد را همگی از پدر خود جیمز میل یاد گرفته است.

کتاب ها و اثرات جان استوارت میل:

1- اصول اقتصاد سیاسی و کاربردهای آن در فلسفه اجتماعی: کتاب اصول اقتصاد سیاسی یکی از مهم ترین کتاب های جان میل به حساب می آید که این کتاب تا زمانی که در سال 1820 کتاب اصول علم اقتصاد توسط مارشال منتشر شود، در همه ی دانشکده های اقتصاد به عنوان یکی از کتاب های اصلی تدریس میشد. علت بودن "کاربردهای آن در فلسفه اجتماعی" در نام این کتاب به اثرات آگوست کنت روی میل برمیگردد که به علت تاثیرات اجتماعی ای که جان میل گرفته بود، در واقع این اثرات را در این کتاب به عنوان عقیده های خود جای داده است. این کتاب در سال 1848 منتشر شد. در این کتاب جان میل به توضیح عقاید مکتب کلاسیک انگلیس، پرداخته است و افکار آدام اسمیت و دیوید ریکاردو و مالتوس را در ابعاد گسترده تر و جامعه شناختی تر نشان داده است و فلسفه اجتماعی خود را بیان کرده است. فلسفه ی اجتماعی برای جان میل در درجه ی اول منعکس کننده ی دیدگاه روشن فکرانه ی او در طول زندگی علمی اش میباشد و در درجه ی دوم منعکس کننده ی موضوعات مختلفی درباره ی روش شناسی علوم اقتصادی است که او در دوران زندگی اش فرا گرفته بود. او در این کتاب از روش های آدام اسمیت الهام گرفته بود و نظر آگوست کنت را مبنی بر اینکه فعالیت های اقتصادی بشر باید در رچارچوبی وسیع تر از فعالیت های اجتماعی قرار بگیرند را مورد بررسی قرار داده است. او همچنین از افکار هریت تیلور که همسر او بود، برای فلسفه اجتماعی خود استفاده کرده است.

او در این فلسفه به این اعتقاد دارد که قوانین تولید و توزیع باید تقسیم بندی شوند و از نظر او در روش شناسی اقتصاد، استخراج فرضیه های اقتصادی همواره روش واحدی نباید داشته باشد و نخواهد داشت.

2- انقیاد زنان:

جان استوارت میل این کتاب را در سال 1861 تالیف در سال 1869 آن را منتشر کرد. او در رساله ای انقیاد زنان با یادآوری ارزش ها و ایده های دنیای مدرن به نقد تبعیض علیه زنان میپردازد. او با توجه به این نکته که باور دارد که چیزهایی مانند نژاد و جنسیت نباید باعث محروم کردن انسان ها از حقوقشان باشد، در این کتاب میگوید: "انسان ها دیگر برای جایگاهی از قبل تعیین شده به دنیا نمی آیند بلکه این انسان ها آزاد هستند تا از توانایی های خود و فرصت های مناسب استفاده کنند تا به آنچه که آرزویش را دارند برسند" جان میل که باور داشت در آن دوران زنان یک نوع محدودیت مادرزاد قانونی در دنیای مدرن بودند، برای رفع این مورد به دفاع از برابری زن مرد برای دسترسی به فرصت ها و جایگاه اجتماعی میپردازد و در کتاب خود میگوید: "دستکم گرفتن اجتماعی زنان در نهاد های اجتماعی مدرن یک تخلف محسوب میشود"

که این تخلف به باور جان میل برگرفته از میراثی است که از تفکری قدیمی نشات میگیرد که آثار تلخ این تفکر به همه جا رسیده است اما با وجود این آثار تلخ هنوز هم مردم به علت یک منفعت جهانی که این منفعت از نظر آنها حفظ قدرت مردان است، همچنان این باور غلط را حفظ می کنند. در واقع این اثر برگرفته از یکی از اندیشه های درونی جان میل است. جان میل در این اندیشه به دنبال دفاع از سهم کسانی است که از قدرت و احترام محروم شده اند.

گفتار دوم

پادشاهان؛ کاردینالها و اقتصاد فرانسه

امیر حسین هاشمی

کیهان ضیغمی منفرد



زیرا انباشت ثروت های آمریکای لاتین در کشورهای اروپایی؛ موجب کاهش ارزش این مسکوکات و در نتیجه فلج شدن اقتصاد اروپا را به همراه داشت. به تعبیر علم اقتصاد؛ افزایش حجم نقدینگی موجب کاهش ارزش هر واحد از آن؛ و در نتیجه افزایش سطح عمومی قیمت ها و به اصطلاح ایجاد تورم شد.

بهبود و حیرت حاکمان اروپا از چگونگی گسترش فقر و توان اقتصادی نظام حاکم و البته توده مردم؛ انتها نداشت. لازم به ذکر است که مفاهیم و حقایق اقتصادی در دوران مرکانتلیسم؛ عملاً وجود خارجی نداشتند؛ زیرا هیچ اندیشمندی تا آن زمان به دسته بندی و بررسی آکادمیک آنها نپرداخته بود؛ لذا وقوع بحران های اقتصادی؛ همگان را در اروپا به بهت و حیرت افکنده بود. هیچ یک از حاکمان و یا اندیشمندان اروپایی قادر به ارائه تحلیل درستی از اینکه چرا علی رغم آنکه حجم مسکوکات گرانبها در اروپا افزایش یافته؛ فقر نیز به شیوه افسار گسیخته ای گسترش می یابد؟ شرایط نا به سامان اقتصاد ادامه داشت تا زمانی که لویی چهاردهم موفق به فهم رابطه میان افزایش حجم مسکوکات و پدیده ناشناخته ای به نام تورم شد. به جرات می توان گفت که لویی چهاردهم نخستین کسی است که رابطه بین افزایش حجم نقدینگی و معضلات ناشی از آن را در دوران مرکانتلیسم درک کرده است. به هر ترتیب لویی چهاردهم دریافت که ورود مسکوکات بومیان آمریکای لاتین به بدنه اقتصاد اروپا موجب ازدیاد فقر شده است. پس با اتخاذ سیاستهایی سعی در کنترل این بحران نمود. سیاستهای لویی چهاردهم تنها به منظور نیل به یک هدف اتخاذ گشت؛ کاهش حجم ثروت در دستان مردم؛ به منظور بازیابی ارزش پول ملی؛ و در نهایت کنترل تورم.

سیاستهای اتخاذی لویی چهاردهم عبارتند از:

- 1- ضرب سکه با عیار پایین
- 2- افزایش حق کاردینالها بر اراضی تحت تصرف خویش
- 3- افزایش حق مارشالهای ایالتی
- 4- کاهش حجم طلا و نقره موجود در دست مردم

با اتخاذ سیاست های فوق در فرانسه؛ اقتصاد این کشور روند بازیابی توان خود را آغاز نمود و انگیزه صنعتگران و کشاورزان برای تولید افزایش یافت. تجارت با دیگر کشورهای اروپا از سوی تاجران فرانسوی افزایش چشمگیری یافت و در نهایت تورم در این کشور تحت کنترل دولت قرار گرفت.

اما سیاستهای لویی چهاردهم در چشمان برخی از مردم که مجبور به پرداخت مالیات ها و غرامت های بیشتر به مارشال ها و کاردینالها شده بودند؛ وجهه ظالمانه یافته بود. برخی لویی چهاردهم را پادشاه ظالم خطاب کردند. علی رغم آنکه سیاستهای لویی در دیدگاه کلان موجب برطرف شدن بحران ها شده بود؛ اما قشر کارگر جامعه را به اعتراض واداشت.

در شماره پیش، چشم اندازی از اقتصاد و جامعه فرانسه در دهه های نزدیک به انقلاب ارائه شد. در این شماره به این سوال پاسخ می دهیم که انقلاب فرانسه از کجا و از چه زمانی ریشه دوانید؟ برای پاسخ به این سوال باید به زمان لویی چهاردهم (۱۶۴۳_۱۷۱۵)، پادشاه خورشید و از شاهان بزرگ فرانسه بازگشت.

لویی چهاردهم (Louis XIV) ملقب به لویی کبیر در مدت ۵۴ ساله زمامداری خود، اقدامات گسترده ای جهت سامان بخشیدن به اقتصاد و امور مالی فرانسه انجام داد. او اختلاس کنندگانی مانند نیکلا فوکه (Nicolas Fouquet) را دستگیر و دارایی آنها را ضبط کرد تا از فساد اقتصادی کشور جلوگیری کند و به مردم تفهیم کند که ضبط اموال اشخاص و بهره بردن از آنها، تنها مربوط به پادشاه است.

اما در دوران سلطنت لویی چهاردهم؛ کشورهای اروپایی خصوصاً انگلیس به وسیله کریستف کلمب؛ اسپانیا؛ و پرتغال به غارت و تاراج ثروت تمدن های کشورهای آمریکای لاتین پرداختند. در این دوران فاتحانی چون پیزارو؛ به معابد و مکانهای مقدس اینکاها و دیگر اقوام بومی آمریکای لاتین دست یافتند؛ که این معابد تماماً حافظ فلزات گرانبهایی خصوصاً طلا بودند که این گنجینه را بومیان در جهت رضای خداوندان اسطوره ای خود در آن معابد انداخته بودند. با فتوحاتی که اروپاییان در آمریکای لاتین - که غالباً با کشتار های خونین بومیان بی دفاع آن مناطق همراه بود - به انجام رساندند؛ عملاً تمام این ثروت انبوه آمریکای لاتین در اختیار آنان قرار گرفت. اما؛ کسی نمی دانست که این انبوه ثروت، انحطاط اقتصاد اروپا را به ارمغان خواهد آورد...

فاتحان ثروت و غنایم به دست آمده از فتح معابد بومیان آمریکای لاتین را با خود به کشورهای اروپایی بازگرداندند. در اوایل بازگشت فاتحان به اروپا؛ اقتصاد این قاره تنها برای یک بازه زمانی بسیار کوتاه رونقی نسبی یافت اما در ادامه؛ نظام مرکانتلیستی حاکم بر اقتصاد اروپا قدرت اداره و کنترل ثبات اقتصاد را از دست داد.



یکی دیگر از اقدامات قابل توجه لویی، انتخاب ژان باپتیست کولبر (Jean-Baptiste Colbert) به عنوان وزیر اقتصاد جهت اصلاح امور مالی کشور بود. کولبر، اقتصاد فرانسه را از حالت روستایی و ملوک الطوایفی خارج کرد و آن را براساس نظام متحدالشکلی مبتنی بر صنعت، تجارت، کشاورزی و دارایی ملی استوار ساخت. کولبر به سرعت در پست سیاسی خود پیشرفت کرد و پیشنهاد تاسیس نهادی تحت عنوان اتاق عدالت جهت مبارزه با هرگونه اختلاس و فساد مالی را داد که توسط لویی به ثبت رسید. اتاق عدالت، اسناد کلیه رباخواران و ماموران وصول مالیات را بررسی و دارایی مجرمین مالی را ضبط می کرد. همین امر باعث شادی توده مردم و برانگیختن خشم سرمایه داران شده بود. نقش کولبر در اقتصاد فرانسه، درست همانند نقش امیرکبیر در اقتصاد ایران در دوره صدارت اعظمی خود بود. کولبر با داس صرفه جویی در مزرعه مالی کشور، نیمی از ماموران ادارات دارایی را درو کرد. کلیه افراد خاندان سلطنتی را که بی دلیل مستمری می گرفتند، برکنار کرد. شاید بزرگ ترین خطای کولبر، دریافت مالیات به شیوه گذشته بود؛ زیرا بیم آن می رفت که با تغییر شیوه، عواید مالیاتی قطع شود. کمترین اصلاحات کولبر، مربوط به بخش کشاورزی بود. اصول کاشت چنان ابتدایی بود که از عهده تامین آذوقه ۲۰ میلیون نفر جمعیتی که به شدت در حال افزایش بود، بر نمی آمدند. در بازه هایی که اقتصاد فرانسه دچار رکود شده بود، پادشاه به پیشنهاد کولبر، غله وارداتی را به بهای نازلی فروخت و بسیاری از مالیات ها را بخشید. در نتیجه با ثابت نگه داشتن بهای غله در مقابل دیگر محصولات، کشاورزی فدای صنعت شد. کولبر حتی تجارت را نیز در خدمت صنعت آورد و کلیه کارخانه ها و تجارتخانه های کوچک را زیر نظر دولت قرار داد. اقتصاد به معنای واقعی در فرانسه دولتی شده بود و مفهوم دولت ژاندارم، جای خود را به دولت رفاه داد. کارخانه های شیشه گری، آهنگری، نساجی و... یکی پس از دیگری راه اندازی شد و صنایع فرانسه به شدت توسعه یافت.

در این دولت، یتیمان و گدایان مجبور به کار کردن بودند. ساعات طولانی کار و مزد ناچیز، اوضاع کارگران را در این دوره بدتر از قرون وسطا کرد. کولبر معتقد بود سیل عظیم صادرات، تنها راهی است که می تواند طلا و نقره را به کشورهایمانند انگلیس، فرانسه و هلند سرازیر کند.

کولبر در سال ۱۶۶۵، "کارخانه پادشاهی شیشه های آینه جات" را برای جایگزینی

واردات شیشه های ونیزی تاسیس کرد. او برای بهبود اقتصاد ملی، تعرفه ها را بالا برد و پروژه های بزرگ تولید به راه انداخت. همچنین تلاش کرد تا کمپانی هند شرقی فرانسه (French East India Company) به بازارهای خارجی دسترسی پیدا کند که این دسترسی منجر به دستیابی فرانسویان به کالاهایی چون قهوه، پنبه، خز، چوب های رنگرزی، فلفل و شکر شد که در اروپا نایاب یا کمیاب بودند. او بیش از ۱۵۰ فرمان برای قانونمند کردن اصناف صادر کرد که نمونه ای از آنها بالا بردن کیفیت پوشاک تولیدی بود. کولبر به قدری در قوانین اقتصادی خود سختگیر بود که برای بسیاری از متخلفین کیفرهای سنگینی تعیین کرد.

به طور کلی، کولبر یکی از درخشان ترین شخصیت های تاریخی فرانسه است که اقتصاد امروز این کشور، مدیون اوست. او فرانسه را به مدت ۱۸ سال از ۱۶۶۵ تا ۱۶۸۳ در سعادت نگه داشت. اما زیاده خواهی و جنگ طلبی لویی چهاردهم در اواخر عمر همه چیز را به باد داد. پادشاه معتقد بود با جنگ، امنیت فراوان و شهرت نصیب کشورش شده و مردم از محصولات کشورهای بیگانه سیراب می گردند. لذا برای حفظ رودخانه رایب که آزادی تجاری فرانسه را تامین می کرد، با هلند وارد یک جنگ فرسایشی شد. لویی بی توجه به تنگدستی فرانسه و تنها برای ارضای غرور خود، مالیات های سنگینی جهت پیشبرد اهداف نظامی خود در این جنگ وضع کرد. این اقدام نابخردانه باعث شد که گروهی از مردم فرودست که فشار جنگ و قحطی بر آنها سنگینی می کرد، در شهرهای بوردو و برتانی شورش کنند. با این ناآرامی های داخلی، لویی زنگ خطر را می شنود و شروط هلند را برای صلح می پذیرد.

اول اینکه تمام متصرفات فرانسه در این جنگ باید به هلند مسترد شود و در قبال آن هلند بایستی نرخ تعرفه های گمرکی کالاهای خود را برای ورود به فرانسه کاهش دهد. چندین سال بعد، در سال ۱۶۸۹ میان انگلیس، اتریش، هلند، دانمارک و ساوآ اتحادی تحت عنوان اتحاد بزرگ (Grand Alliance) برای مقابله با افزایش قدرت استعماری فرانسه در اروپا شکل گرفت. این جنگ که تا سال ۱۶۹۷ به طول انجامید، زیان بزرگی بر تجارت و صادرات فرانسه وارد کرد.

مالیات زیاد، کشاورزی را از رونق انداخت و امور مالی کشور فلج شد. اما وقتی کشور از نظر مالی در مضیقه باشد، تنها راه تامین نیازهای ارتش، جنگ و پیروزی است.

فرانسه تا سال ۱۶۹۲ عملکرد مناسبی در جنگ با اتحاد بزرگ داشت و پیروزی‌های چشمگیری به دست آورد؛ اما این پیروزی‌ها به قیمت سقوط لویی و سامان اجتماعی و اقتصادی فرانسه تمام می‌شد. اشتباه بزرگی که لویی در عرصه اقتصاد در جریان این جنگ داشت، این بود که به جای اصلاحات اقتصادی، مالیات‌ها را جهت دستیابی زودتر به پیروزی افزایش می‌داد و از هر ابزاری برای گرفتن پول از مردم استفاده می‌کرد. مقام‌های دولتی خرید و فروش می‌شدند و ارزش پول از بین می‌رفت. فرانسه پس از مدت کوتاهی صلح با کشورهای اتحاد بزرگ، دوباره با آنها بر سر جانشینی اسپانیا وارد جنگ شد که این جنگ از سال ۱۷۰۱ تا ۱۷۱۴ به درازا کشید و به معنای واقعی کلمه، کمر جامعه فرانسه را شکست. در جنگ جانشینی اسپانیا

(War Of Spanish Succession)، یکی از اهداف فرانسه ضربه زدن به مستعمرات انگلستان و هلند و پرتغال بود تا از این طریق، قدرت دریایی خود را بر مناطق مستعمره نشین مانند هند غربی و هند شرقی و سواحل غرب آفریقا تثبیت کند. اما فرانسه نه تنها در این هدف به موفقیت کامل نرسید، بلکه تعدادی از مستعمرات خود را که منبع مهمی برای تامین قدرت اقتصادی فرانسه بودند، از دست داد. چرا که مستعمرات فرانسه مانند مستعمرات سایر ابرقدرت‌های زمان، سرشار از منابع غنی و کمیاب در اروپا جهت صادرات بود.

لویی چهاردهم تا اواسط سلطنت خود، به خوبی سکان هدایت کشور را در مسیر پیشرفت در دست گرفته بود و فرانسه را به عظمت کم نظیری که از زمان شارلمانی به خود ندیده بود، به ویژه در عرصه اقتصادی و نظامی رساند. اما درگیر شدن در رقابت‌های استعماری با ابرقدرت‌های زمان که منتهی به جنگ‌های اتحاد کبیر و همچنین جنگ جانشینی اسپانیا شد، باعث شد به یک باره آن‌سازه محکم و استواری که لویی از فرانسه ساخته بود، فرو بریزد. در نهایت لویی پس از ۷۲ سال سلطنت، در اول سپتامبر ۱۷۱۵ از دنیا رفت و یک میراث رو به انحطاط که البته هنوز امید به نجات آن وجود داشت را برای نتیجه خود، یعنی لویی پانزدهم برجای گذاشت.

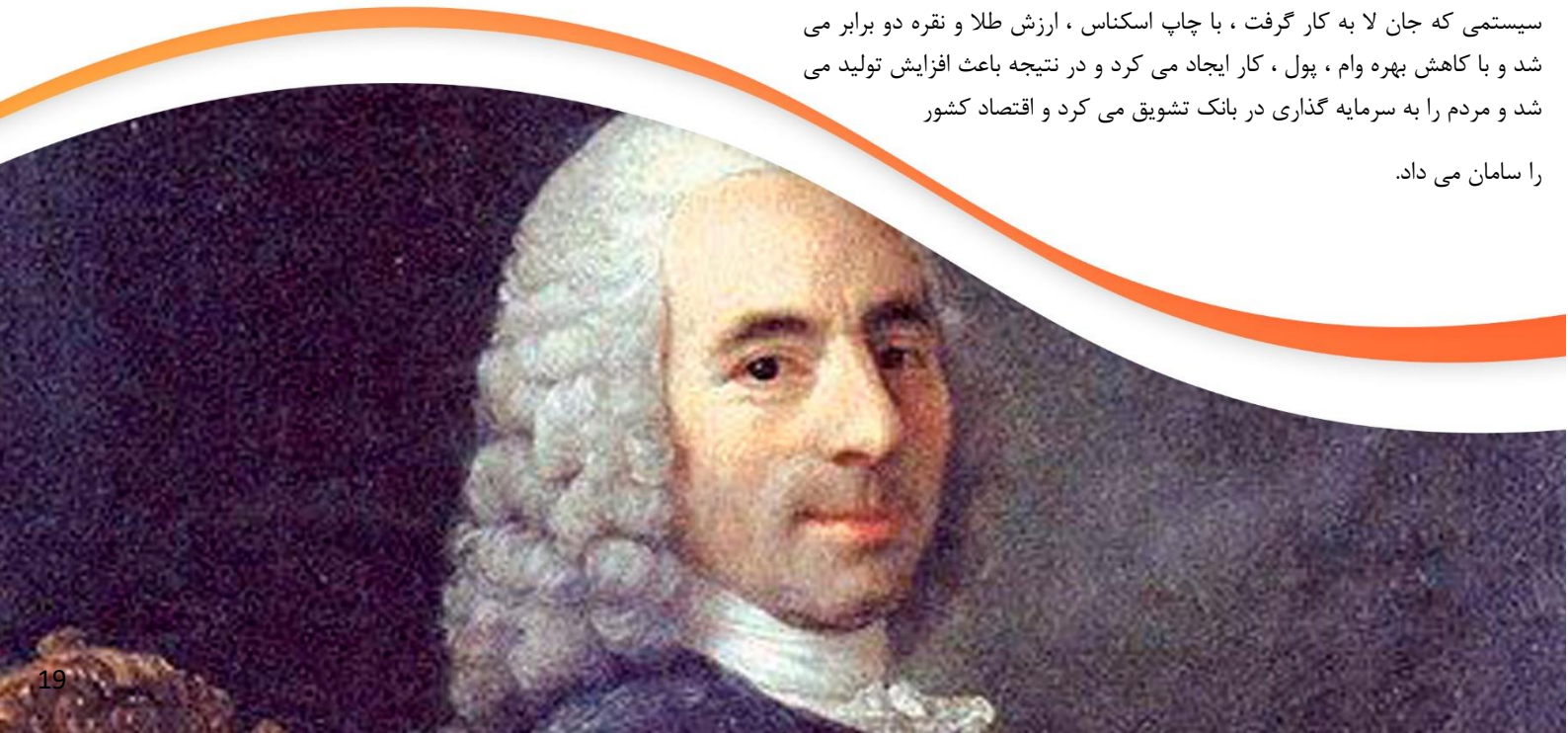
لویی پانزدهم به هنگام آغاز سلطنت، پنج سال بیشتر نداشت و از این رو ریاست شورای جانشینی، فیلیپ دوم، دوک اورلئان که عموی لویی پانزدهم بود را به عنوان قائم مقام برگزید. فیلیپ جهت سامان دادن به وضعیت مالی کشور، نیروی ارتش و تعداد کارمندان را کاهش داد و نهادی تحت عنوان اتاق دادگستری تاسیس کرد. اما چون این اقدامات موثر نیفتاد و بحران اقتصادی را متوقف نکرد، یک اقتصاد دان و بانکدار اسکاتلندی به نام جان لا (John Law) را به عنوان مدیر کل امور مالی برگزید. در سیستمی که جان لا به کار گرفت، با چاپ اسکناس، ارزش طلا و نقره دو برابر می‌شد و با کاهش بهره وام، پول، کار ایجاد می‌کرد و در نتیجه باعث افزایش تولید می‌شد و مردم را به سرمایه‌گذاری در بانک تشویق می‌کرد و اقتصاد کشور

را سامان می‌داد.

جان لا، یک بانک عمومی_خصوصی تحت عنوان بانک شاهی (Royal Bank) افتتاح کرد که عمدتاً توسط دولت تامین مالی می‌شد و اولین پول کاغذی رسمی فرانسه توسط این بانک چاپ شد که مبادله این پول با طلا را ضمانت می‌کرد. جان لا همچنین سرمایه داران فرانسوی را ترغیب به سرمایه‌گذاری در کمپانی می‌سی‌سی‌پی (Mississippi Company) کرد. این شرکت یک حساب اقتصادی ایجاد شده برای استعمار فرانسه در آمریکا، واقع در ایالت لوئیزیانا بود. جان لا با گرفتن امتیاز این شرکت که هدفش انحصار بازرگانی خارجی کشور بود، شروع به فروش سهام آن به مردم کرد. به جای پول، به طلبکاران دولت سهام می‌داد و مقدار زیادی از سهام را به لویی هدیه می‌داد و با این کار توان مالی بانک را به خطر انداخت. بهای سهام هر روز زیادتر می‌شد و مردم یک شبه ره صد ساله می‌پیمودند. جان لا برای سامان دادن به اقتصاد فرانسه دست به هر کاری زد؛ از جمله کاهش مالیات، تعمیر پل‌ها و گسترش صنایع، افزایش سرمایه‌گذاری، افزایش کشتی‌های بازرگانی و ارتقای بازرگانی خارجی.

فعالیت کمپانی می‌سی‌سی‌پی ابتدا موفقیت آمیز بود و سهام آن افزایش یافت، اما ناگهان در سال ۱۷۲۰ سهام آن سقوط کرد. معامله‌گران باهوش با فروش سهام خود، طلا را از خزانه خارج کردند. با انتشار اسکناس، ارزش پول کم و به قیمت کالا افزوده شد. در پایان مردم، جان لا را عامل این مصیبت‌ها شمردند و برکنارش کردند. او هم با سپردن تمامی اندوخته‌هایش به شرکت، فرانسه را ترک کرد و چند سال بعد در ونیز چشم از جهان فرو بست. بعدها ثابت شد که جان لا به سود خود کار نکرده بود. اصول پایه‌گذاری بانک او از لحاظ تئوری درست بود و اگر زیاده روی سوداگران و خوشگذرانی فیلیپ نبود، می‌توانست باعث رونق اقتصاد فرانسه شود. با این حال، قریب به اتفاق مورخین و اقتصاددانان معتقدند که سیستم "لا" باعث تحرک اقتصاد فرانسه در شرایط بحرانی اوایل سلطنت لویی پانزدهم شد.

در دوره صدارت اعظمی کاردینال د فلوری (de Fleury) که از ۱۷۲۶ تا ۱۷۴۳ به طول انجامید، میشل روبرت لو پلتیه به عنوان مدیر کل امور مالی کشور انتخاب شد. او ارزش پولی فرانسه را تثبیت کرد؛ اما به دلیل سو استفاده از سمتش جهت افزایش ثروت خود در سال ۱۷۳۰ برکنار شد. جانشین او، فیلیپ اری، از پس بدهی ناشی از جنگ جانشینی اسپانیا برنیامد و به طور قابل توجهی ارزش پول فرانسه را کاهش داد. اما در دو سال آخر دولت د فلوری، موفق شد بودجه سلطنتی را متعادل کند؛ موفقیتی که تا پیروزی انقلاب هرگز تکرار نشد. فیلیپ با به کارگیری اصول کولبر، به دنبال توسعه تولید منسوجات و کاغذ بود. او همچنین برای تامین هزینه‌های جنگ در بحبوحه جنگ جانشینی اتریش (War of Austrian succession)، مجبور شد سیستم مالیاتی دیکسیم که در آن هر شهروند به اندازه یک دهم درآمد خود، مالیات می‌داد را بازگرداند.



یکی از دستاوردهای دولت د فلوری در عرصه اقتصادی ، گسترش تجارت داخلی و خارجی بود. حمل و نقل کشتیرانی با تکمیل کانال سنت کوئنتین که رودخانه های آواز و سم را به هم پیوند می دهد ، در سال ۱۷۳۸ بهبود یافت. در اواسط قرن هجدهم ، فرانسه دارای مدرن ترین و گسترده ترین شبکه جاده ای در جهان بود. در بازه زمانی سال های ۱۷۱۶_۱۷۴۸ تجارت خارجی فرانسه سالانه از ۸۰ میلیون لیور به ۳۰۸ میلیون لیور افزایش پیدا کرد. پس از مرگ کاردینال د فلوری در ژانویه ۱۷۴۳ ، لویی پانزدهم بنا بر توصیه وزیر جنگش ، دوک نوآیل (Duke Of Noailles) منصب نخست وزیری را حذف کرد و مستقیماً خودش اقتدار سیاسی کشور را در دست گرفت. لویی پس از پایان یافتن جنگ جانشینیه اتریش ، به کمک وزیر دارایی خود ، ژان باپتیست دوماشو د آرنویل (Jean_Baptiste de Machault d'Arnouville) بدهی های جنگ را پرداخت و سیستم مالیات گیری را مدرن کرد. با توصیه د آرنویل ، شاه با فروش اوراق قرضه همراه با پنج درصد سود به مردم ، بدهی های جنگ را پرداخت کرد. د آرنویل همچنین سیستم دیکسیم را که توسط فیلیبر آری جهت تامین هزینه های جنگ جانشینیه اتریش وضع شده بود کنار گذاشت و سیستم مالیاتی پنج درصدی بر درآمد خالص - به فرانسوی "vingtième" - را جایگزین کرد. اما اقدام متهورانه و قابل تحسینی که لویی انجام داد ، این بود که برای نخستین بار در تاریخ فرانسه ، بر اموال و درآمد اشراف و روحانیون که تا آن زمان از پرداخت مالیات معاف بودند ، مالیات بست و دستور داد تا تمامی اشراف و روحانیون درآمد خود را طی اظهارنامه ای به طور سالیانه به دولت اعلام کنند. این اقدام مورد حمایت روشنفکرانی از جمله ولتر (Voltaire) قرار گرفت و از سوی دیگر واکنش فوری و شدید کلیسا و اشراف را در پی داشت. اختلاف به قدری میان دولت و کلیسا و اشراف بالا گرفت که لایحه مالیات گیری از اشراف و کلیسا وارد پارلمان شد و چون اشراف و روحانیون به پشتوانه قدرت مالی خود ، بیشتر کرسی های مجلس را خریداری کرده بودند ، لایحه را رد کردند. این اولین سرپیچی پارلمان از پادشاه بود که نخستین بذرهای انقلاب فرانسه را در حدود ۴۰ سال آینده در پارلمان کاشت. پادشاه که جدل با طبقات بالای جامعه فرانسه را بیهوده دید ، فرمان مالیات گیری از کلیسا و اشراف را لغو کرد و بنا

شد که مانند گذشته ، کلیسا سالیانه ۱۵۰۰۰۰۰ لیور را تحت عنوان اعانه (Don Gratuit) به دولت بدهد تا شاه هم از امتیازات آنها در برابر سایر طبقات حمایت کند.

در سال ۱۷۵۶ ، انگلستان و پروس ، آخرین ضربه را به امپراتوری فرانسه در عرصه نظامی زدند و گوی استعمار را از دودمان بوربون ربودند. کشورهای مذکور در سال ۱۷۵۶ ، به فرانسه اعلان جنگ دادند و کشورهای نظیر اتریش و سوئد و... نیز جانب فرانسه را گرفتند. این جنگ که به جنگ هفت ساله (Seven Years war) مشهور شد ، معادلات سیاسی جهان را به طور اساسی تغییر داد. صحنه جنگ به سرعت به هموردی استعماری فرانسه و بریتانیا تبدیل شد و دو طرف در مستعمرات خود مانند آمریکا و هند غربی به نبرد پرداختند. در نهایت این جنگ که تقریباً جنبه جهانی داشت ، با معاهده پاریس در سال ۱۷۶۳ به پایان رسید. بازنده اصلی این جنگ ، فرانسه بود که بسیاری از مستعمرات خود در هند غربی و آمریکا و کانادا را از دست داد. جنگ هفت ساله همچنین تأثیر مستقیمی بر وقوع انقلاب فرانسه گذاشت.

چرا که فرانسه دیگر مستعمره ثروتمندی نداشت که برای تامین خزانه دربار به آنها فشار بیاورد. در نتیجه دولت بار این هزینه ها را بر دوش مردم گذاشت که منجر به نارضایتی عمومی و سرانجام تلور این نارضایتی به صورت انقلاب شد.

در سال ۱۷۵۸ ، لویی به توصیه همسرش مادام دوپومپادور ، دوباره منصب نخست وزیری را در دربار بازگرداند و این بار این فرانسوا دو شوزول را به این سمت گماشت. در زمان دو شوزول پارلمان های چندین ایالت فرانسه با وجود سوگند وفاداری به شاه ، از پذیرش مالیات های وضع شده توسط او خودداری می کردند. پارلمان های ایالتی وضع مالیات را حق خود می دانستند و نه حق پادشاه. بنابراین مالیاتی را که شاه برای تامین هزینه های جنگ هفت ساله تعیین کرده بود را نمی پرداختند. شاه هم بلافاصله رهبران مجلس را به محل سکونت خود تبعید کرد که باعث نوشتن نامه های اعتراضی نمایندگان مجلس به لویی شد.

فرانسه در جنگ هفت ساله علاوه بر مخارج ارتش خود ، مبلغی در حدود ۱۹ میلیون لیور به متحدین خودش اعطا کرد که این امر فشار زیادی را بر خزانه فرانسه گذاشته بود. دو شوزول برای جلوگیری از ورشکستگی دولت ، بر کالاهای لوکسی مانند اسب ، کالسکه ، ابریشم ، تابلوهای نقاشی ، قهوه و خز مالیات بست که این اقدام چندان خوشایند طبقه اشراف واقع نشد. هانری برتین (Henri Bertin) به عنوان مدیر کل جدید امور مالی ، مالیات بر کالاهای لوکس را کاهش داد و به جای آن گسترش پایه مالیاتی پیشنهاد کرد که در آن از طبقه اشراف و روحانیت به همان اندازه طبقه بورژوازی و عادی مالیات گرفته می شد. اما باز هم اشراف و روحانیون که در پارلمان جای پای محکمی داشتند ، دست به اعتراض و اعتصاب زدند و در نتیجه بدهی های جنگ تسویه نشده باقی ماند. مقاومت پارلمان های ایالتی مقابل اقتدار شاه تا سال ۱۷۶۶ ادامه داشت. از پارلمان ناور که کوچک ترین ایالت فرانسه بود ، تا پارلمان های تولوز و بزاسون و برتانی و روئن در خصوص وضع مالیات های جدید با شاه مخالفت می کردند. حتی نمایندگان پارلمان رُن ، اعلامیه های شاه برای مالیات گیری را از دیوار شهر کردند. در نهایت لویی با سخنرانی خود در پارلمان پاریس در کاخ دو لاسیته برای مدتی آتش درگیری میان دولت و پارلمان را خاموش کرد.



در این میان ظهور یک اقتصاددان برجسته به نام فرانسوا کنه (François Quesnay) بود که توانست برای برهه کوتاهی از تشدید بحران اقتصادی فرانسه جلوگیری کند. فرانسوا کنه که در کنار مطالعات اقتصادی، پزشک دربار لویی پانزدهم بود، بنیانگذار مکتب فیزیوکراسی در اقتصاد سیاسی شناخته می‌شود. دیدگاه این مکتب، عدم دخالت دولت در اقتصاد می‌باشد. اقتصاد باید به مثابه طبیعت در نظر گرفته شود که ذاتا در آن مکانیسم‌هایی وجود دارد که آن را به تعادل می‌رساند و برای رسیدن به تعادل، از حضور دولت بی‌نیاز است. وظیفه دولت در اقتصاد صرفا از بین بردن موانع و مجازات افرادی است که به آزادی و مالکیت سایرین تعدی می‌کنند. این مکتب تاثیر مستقیمی بر شکل‌گیری لیبرالیسم اقتصادی و اقتصاد آزاد گذاشت که از طرفی شرایط طبیعی حاصل از عدم دخالت دولت در اقتصاد را بهترین شرایط دانسته و از سویی با نفی وحی، انسان را در چگونگی استفاده از اقتصاد آزاد می‌گذارد. فرانسوا کنه همچنین نظریه‌ای تحت عنوان تابلوی اقتصادی را بیان کرد که در آن جریان ثروت را به جریان گردش خون در بدن تشبیه کرد که به صورت خودکار و بدون نیاز به دخالت و اراده انسان انجام می‌گردد. کنه در ادامه توضیح می‌دهد که چگونه تولید، توزیع و مصرف به یکدیگر وابسته‌اند و در صورت تکرار مستمر این زنجیره، اقتصاد متعادل می‌گردد و اصل "**تعادل اقتصادی خودکار**" را به منصفه بروز و ظهور می‌رساند. اینگونه بود که حدود دو دهه قبل از انقلاب فرانسه، فرانسوا کنه با مطرح کردن سه اصل اساسی نظام سرمایه‌داری یعنی اصل تعادل اقتصادی خودکار، اصل عدم مداخله دولت در اقتصاد و اصل لیبرالیسم اقتصادی، مکتب فیزیوکراتیسم را پایه‌گذاری کرد. کنه طبقات اقتصادی جامعه را به سه دسته تقسیم می‌کند: طبقه "مالکان" که شامل اربابان و زمینداران می‌شد. طبقه "مولد" متشکل از کشاورزان و در نهایت طبقه "عقیم" متشکل از صنعتگران و بازرگانان. علت اینکه کنه این طبقه را عقیم نامید، این بود که به اعتقاد او تجارت و صنعت محرک اصلی اقتصاد نیستند و آنچه که می‌تواند در قالب بهره و دستمزد و خرید در اقتصاد وجود داشته باشد، مازاد زراعی است. کنه کشاورزی را قلب اقتصاد می‌دانست و با مالیات‌هایی که شاه بر کشاورزان و زمین‌های کشاورزی می‌بست، به شدت مخالف بود. زیرا معتقد بود این مالیات‌ها فقط انگیزه کشاورزان برای تولید را کاهش می‌دهند. بنابراین همراه با شاگردش "ژاک دو گورنه" (Jacques de Gournay) که وزیر بازرگانی شاه بود، به تشویق آزادی زمین‌های کشاورزی از کنترل دولت پرداختند. در سال ۱۷۶۴، هانری برتین با تاثیر از اندیشه‌های کنه، مالیاتی که بر غلات و محصولات کشاورزی بسته شده بود را حذف کرد و به صادرات آنها پرداخت و حجم زیادی از غلات را جهت تامین آذوقه مردم نگه داشت. سیاست آزادسازی قیمت غلات تا دو سال به خوبی موثر واقع شد و منجر به افزایش تجارت و کاهش قیمت محصولات کشاورزی شد. اما بخت با لویی یازدهم و از سال ۱۷۶۶ تا ۱۷۶۸ محصولات کشاورزی برداشت ضعیفی داشت و به علت کمیاب شدن محصولات، قیمتشان افزایش پیدا کرد. در نتیجه پارلمان‌های ایالتی پاریس و روئن به اعتراض پرداختند و شایعاتی مبنی بر اینکه این کمیابی محصولات کشاورزی، نقشه‌عامدانه دولت برای از بین بردن طبقه فرودست جامعه می‌باشد، گسترش یافت.

اولین اقدام دولت دو میثو، سرکوب پارلمان‌هایی بود که با شاه مخالفت می‌کردند. لذا سربازان سلطنتی به خانه نمایندگان پارلمان رفتند و ضمن مصادره اموال آنها، پارلمان‌ها را به طور کلی تعطیل کردند. از این پس شاه با خیال آسوده می‌توانست قوانین و مالیات‌های جدیدی وضع کند. زمانی که دو میثو به روی کار آمد، دولت ۶۰ میلیون لیور کسری بودجه و ۱۰۰ میلیون لیور بدهی بلند مدت داشت. در اثر تلاش‌های چهار ساله دو میثو، این بدهی به ۲۰ میلیون لیور کاهش یافت. لیکن اشتباه دو میثو این بود که برای تامین بدهی دولت، مالیات بر غلاتی را که در اثر تلاش‌های کنه و دو گورنه و با اقدام مدیر کل امور دارایی وقت، هانری برتین، حذف شده بود را مجدد وضع کرد که این امر سبب تحریک مردم شد.

لویی پانزدهم پس از تحمل چند روزه بیماری آبله، در ۱۰ می ۱۷۷۴ در کاخ ورسای درگذشت و میراث نیمه جانی را که از لویی چهاردهم به ارث برده بود، به صورت بی‌جان و بی‌روح به نوه خود یعنی لویی شانزدهم تحویل داد. امپراتوری فرانسه در آن برهه درست مانند هیولایی بود که در ظاهر پر ایهت و قدرتمند به نظر می‌رسید، اما از فرط سنگین وزنی توانایی هیچ کاری را نداشت. امپراتوری فرانسه در نیمه اول قرن هجدهم در اوج قدرت خود قرار داشت، اما تصمیمات اشتباه لویی این قدرت را مخدوش کرد و برای اثبات این مهم، همین بس که انقلاب فرانسه تنها ۱۵ سال بعد از مرگ لویی پانزدهم رخ داد. در سلطنت ۵۹ ساله لویی، وی فقط ۱۵ سال را بدون وجود نخست‌وزیر حکومت کرد و مابقی این مدت را به پشتوانه حضور نخست‌وزیران، به شکار و سرگرمی و معشوقه‌های خود می‌پرداخت. لویی نیز به شدت تحت تاثیر عقاید معشوقه‌های خود قرار داشت و نخست‌وزیران او غالبا به پیشنهاد معشوقه‌هایش انتخاب می‌شدند؛ بدون اینکه فکری پشت این انتخاب‌ها باشد. جنگ هفت ساله نیز ضربه مهلکی بود که رقیب سنتی فرانسه در استعمار، یعنی امپراتوری بریتانیا به پیکر نیمه جان این امپراتوری وارد کرد. اگرچه بعد از معاهده پاریس، اوضاع اقتصادی کمی بهتر شد و دولت برای بهبود کشاورزی، میان دهقانان بذر تقسیم کرد و به تعمیر جاده‌ها و انتشار اطلاعات به روز درباره کشاورزی پرداخت. اما در نهایت نه لویی و نه هیچ یک از نخست‌وزیران و مدیران دارایی او نتوانستند از پس بدهی‌ها و فشار مالی ناشی از این جنگ بریبایند. اتفاق مهم دیگری که در فرانسه دوران لویی پانزدهم افتاد و به لحاظ اقتصادی و جامعه‌شناختی حائز اهمیت است؛ انتقال ثروت از مالکان به سرمایه‌داران صنایع و تشکیل طبقه بورژوا بود. این اتفاق اشراف را ترساند و باعث شد آنان بیش از هر زمان دیگر به ارزش‌های انتسابی خود چنگ بزنند و شرط ورود افراد به مشاغل نظامی و دینی را اشراف‌زادگی بدانند؛ اما طبقه بورژوا خواستار ورود افراد به مشاغل بر مبنای توانایی‌های اکتسابی و استعداد بود. لیکن حاکمیت صدای آنها را نشنید و این تبعیضات عاملی برای تبدیل شدن این طبقه به پررنگ‌ترین طبقه در انقلاب فرانسه شد. مقالات فیلسوفان و روشنفکرانی چون مونتسکیو، ژان ژاک روسو، ولتر و همچنین رشد عقاید چپ و کمونیستی که در تضاد با عقاید لیبرالیستی بودند و فساد دربار و کلیسا، همگی مردم را به سمت انقلاب سوق می‌دادند. در قیاس با طبقه متوسط سایر کشورهای اروپایی، طبقه متوسط در فرانسه که از آن به عنوان بورژوا یاد می‌شود، از لحاظ فکری و اقتصادی بسیار سریع‌تر رشد کردند. از این رو این طبقه براساس میزان رشد خود، از حکومت‌انتظاراتی داشت؛ اما حکومت نتوانست خود را با رشد سریع و ناگهانی مردم همگام کند و همین عامل اصلی انقلاب فرانسه بود.

دکتر حیدر قلی زاده

نکار آرمی در اجرای سیاست نان ارزان

ملاحظه‌ای است و بسته به کم یا زیاد بودن شیوع فقر در جامعه، ممکن است هزینه‌های سیاست غذای ارزان را به چندین برابر مقدار مورد نیاز افزایش دهد. نوع دیگری از انحراف در سیاست غذای ارزان این است که غذای ارزان به سمت گروه‌های غیرهدف از جمله صنایع تبدیلی منحرف شده و به کالایی غیر از نان تبدیل می‌شود و به مصرف‌کنندگان داخلی و خارجی عرضه می‌شود. بدیهی است اختلاف قیمتی بین نان ارزان و یارانه‌ای، با سایر محصولات صنعت آرد و گندم موجب انتقال منافع به گروه غیر هدف (صنعت‌گران) خواهد شد. این حالت را شاید بتوان نوعی از قاچاق (انتقال منافع به گروه‌هایی غیر از تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان داخلی) تلقی کرد که به شکل قانونی اتفاق می‌افتد.

حالت سوم از هدررفت منابع، به ایجاد ضایعات مربوط می‌شود که به دلیل قیمت‌های بسیار پائین غذا، انگیزه لازم برای بهره‌برداری بهینه از محصول فراهم نمی‌شود و به ایجاد ضایعات منجر می‌شود. شایان ذکر است برخلاف «قاچاق» که در آن ارزش پرداختی به اقتصاد برمی‌گردد (ولو این که به گروه هدف تعلق نمی‌گیرد) ارزش پرداختی در هنگام «ضایع شدن» کاملاً از بین می‌رود و به نوعی می‌توان آن را ضرر رفاهی از دست‌رفته محسوب کرد.

نمودار 1 آثار رفاهی سیاست نان ارزان را به تصویر کشیده است. در این نمودار، PW قیمت جهانی است که اگر مداخله دولت نباشد در بازار وجود خواهد داشت. در این قیمت حداکثر رفاه کل اقتصاد (جمع مازاد رفاه مصرف‌کنندگان، $a+b$ ، و مازاد رفاه تولیدکنندگان، $c+d+e+i$) ایجاد می‌شود. با فرض این که دولت قیمت نان ارزان را در سطح PC تعیین می‌کند رفاه قابل توجهی نصیب گروه مصرف‌کنندگان می‌شود. در واقع، مقدار مصرف با توجه به منحنی تقاضا به QZ افزایش پیدا می‌کند. از این رو، مازاد رفاه مصرف‌کنندگان در نمودار 1 برابر با مساحت نواحی $a+b+c+d+e+f+g$ خواهد شد که به اندازه $c+d+e+f+g$ از وضعیت عدم مداخله دولت بیشتر است. با فرض این که قیمت پرداختی به تولیدکنندگان داخلی (قیمت خرید تضمینی گندم) در سطح PP تعیین گردد، مقدار تولید داخلی برابر با QS خواهد بود. لذا، مابه‌التفاوت آن با مقدار مصرف داخلی، QC ، از محل واردات تأمین خواهد شد. بدیهی است در این حالت مازاد رفاه تولیدکنندگان در نمودار 1 برابر با مساحت ناحیه $e+i$ خواهد بود. به این ترتیب، مقدار $QC-QS$ باید از محل واردات تأمین شود. لذا، دولت باید بودجه‌ای معادل مساحت مستطیل $d+g+h+i$ به واردات گندم اختصاص دهد. همان‌طور که در قسمت پیشین مقاله مشاهده شد حتی اگر انحرافی در تخصیص منابع صورت نگیرد، $d+h$ برابر با مقدار ضرر رفاهی از دست‌رفته می‌باشد.

در اینجا فرض می‌شود که مجموع انواع انحراف، قاچاق و هدررفت منابع برابر با $QZ-QC$ است که فراتر از مقدار مصرف داخلی بوده و در سطح قیمت جهانی از طریق واردات تأمین می‌شود. از این رو، هزینه تأمین این مقدار برای اقتصاد برابر با مساحت مستطیل $m+n'+n''$ است که به بودجه دولت تحمیل می‌شود. از آنجا که این مقدار با قیمت PC فروخته می‌شود، لذا، مقدار $n=n'+n''$ بابت خرید به دولت بازمی‌گردد. این در حالی است که مبلغ m که به صورت ارزی هزینه شده بود بیانگر آن قسمت از هزینه‌های دولت در اجرای سیاست غذای ارزان است که نصیب گروه‌های غیرهدف (اعم از قاچاق غیرقانونی و یا قانونی) شده یا بابت ضایعات محصول از بین می‌رود. گفتنی است محصول $QZ-QC$ که بخشی از هزینه آن به اندازه $n=n'+n''$ به دولت برمی‌گردد از نظر مصرف‌کنندگان داخلی صرفاً به اندازه n'' ارزشگذاری می‌شود و مقدار n' به نوعی مبلغی هست که حتی در صورت مصرف توسط مصرف‌کنندگان داخلی، رفاه واقعی ایجاد نمی‌کند و به نوعی ضرر رفاهی از دست‌رفته محسوب می‌شود.

در مجموع، دولت با اجرای سیاست نان ارزان، و عدم کارایی در اجرای برنامه‌های خود نه تنها باید بودجه کلان و هنگفتی را برای اجرای سیاست غذای ارزان متحمل شود بلکه با انحراف منابع به سوی مصرف‌کنندگان خارجی (قاچاق) و مصرف‌کنندگان غیرنیازمند و متفاوت از گروه هدف، با عدم اثربخشی برنامه خود مواجه می‌شود.



در قسمت قبل این مقاله، سیاست غذای ارزان (نان ارزان) اجرا شده در ایران، با فرض عملکرد کامل و مطلوب دولت در اجرا و تحقق اهداف، تبیین شد و آثار رفاهی آن بر تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان و نیز مالیات‌دهندگان (بودجه دولت) ترسیم گردید. با این وجود، انحرافات قیمتی ایجاد شده در بازار، می‌تواند موجب عدم تخصیص بهینه منابع شود و تحقق اهداف دولت را تحت‌الشعاع قرار دهد. به طوری که یا انگیزه‌هایی برای کسب و بهره‌مندی نابجا از وجوه تزریقی دولت به این بازار ایجاد شود و یا انگیزه لازم برای مصرف مناسب فراهم نشود و به ایجاد ضایعات در مصرف بیانجامد. در این راستا، سه نوع هدررفت منابع در این بازار قابل تفکیک و شناسایی هستند. نخست قاچاق؛ دوم، انحراف در تخصیص منابع به گروه‌های غیرهدف؛ و سوم، ایجاد ضایعات.

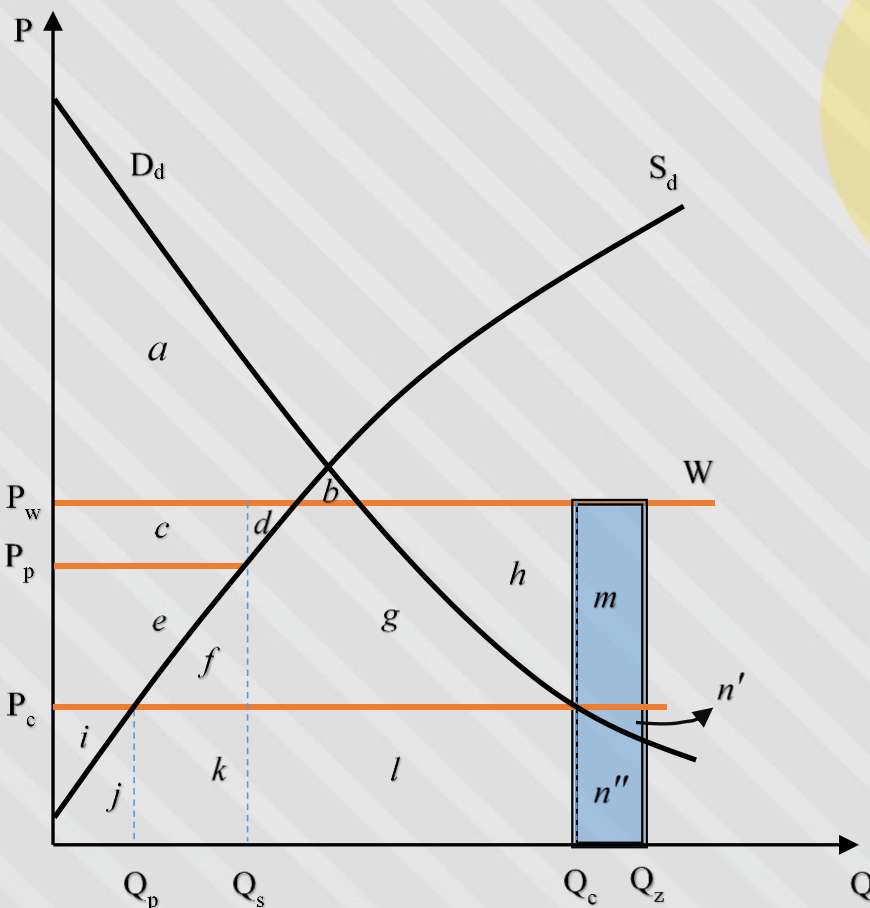
قاچاق ناشی از قیمت پائین محصول در بازار داخلی نسبت به بازار خارجی است که خود به دو حالت ممکن است اتفاق بیفتد. در حالت اول، برخی از تولیدکنندگان که احتمالاً به بازارهای خارجی دسترسی آسان‌تری دارند می‌توانند به جای این که محصول خود را به بازار داخلی عرضه کنند و در سطح قیمت تضمینی بفروشند، آن را به صورت مستقیم قاچاق نموده یا به قاچاقچیان می‌فروشند. در حالت دوم، بخشی از محصولی که قرار است به بازار داخلی عرضه شود و توسط مصرف‌کنندگان داخلی مصرف شود (اعم از تولید داخلی یا محصول وارداتی) توسط قاچاقچیان و افراد سودجو از بازار جمع‌آوری شده و به خارج از کشور قاچاق شود.

تقسیم‌بندی فوق برای بیان حالات مختلف قاچاق، بیانگر دو نکته حائز اهمیت است. نخست این که اولاً خود تولیدکنندگان اگر دسترسی داشته باشند از انگیزه‌های لازم برای فروش محصول در خارج از مرزها برخوردارند. دوم این که قاچاق لزوماً از محل تولید داخل اتفاق نمی‌افتد و چه

بسا، افراد سودجو بخشی از محصول وارداتی را که به دلیل اجرای سیاست غذای ارزان به قیمت پائین‌تری به فروش می‌رسد را از بازار جمع کرده و به خارج از کشور قاچاق کنند.

نوع دیگری از هدررفت منابع ناشی از این مسأله است که محصول مورد نظر در سیاست غذای ارزان به گروه‌های غیرهدف تعلق بگیرد. این مسأله نیز خود به دو حالت اتفاق می‌افتد. از آنجا که سیاست غذای ارزان به دنبال تحقق امنیت غذایی است، اصولاً اولویت آن با تأمین غذا برای گروه‌های نسبتاً فقیر و کم‌درآمد است. با این وجود، اجرای عمومی سیاست غذای ارزان، و عدم تمایز بین مصرف‌کنندگان کم‌درآمد و نیازمند، با مصرف‌کنندگان مرفه و پردرآمد، جای گروه‌های هدف (مصرف‌کنندگان) به گروه‌هایی نظیر موجب می‌شود بخش قابل توجهی از بودجه دولت در سیاست غذای ارزان صرف رفع گرسنگی از بخش‌هایی از جامعه شود که حتی اگر این سیاست اجرا نمی‌شد نیز گرسنه نمی‌ماندند. بدیهی است این انحراف در تخصیص منابع، رقم قابل

به طوری که تحقق اهداف سیاست غذایی ارزان نیازمند تحمیل هزینه‌های مضاعف به بودجه دولت است. فراتر این که ضرر رفاهی قابل توجهی در اقتصاد پدیدار می‌شود. گفتنی است همان‌طور که مشاهده شد هزینه‌های ناشی از ضایعات از هزینه‌های قاچاق یا انحراف در اصابت به گروه‌های هدف بسی بیشتر است و نه تنها مبلغ m به اقتصاد (ولو به صورت سیاه و غیرقانونی) برنمی‌گردد بلکه حتی اگر درست مصرف شود به اندازه n'' با ضرر رفاهی از دست رفته مواجه است. جدول 1 خلاصه‌ای از آثار رفاهی گروه‌های مختلف (تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان، دولت یا مالیات‌دهندگان، و قاچاق‌چیان) را ارائه کرده است.



نمودار 1. تأثیر قاچاق و ضایعات در مدل کلی سیاست نان ارزان

جدول 1. اثرات سیاست غذایی ارزان بر رفاه تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان، دولت و کل اقتصاد

تغییرات	مداخله دولت	عدم مداخله دولت	مازاد ...
$-c-d$	$e+i$	$c+d+e+i$	مازاد تولیدکنندگان
$+c+d+e+f+g$	$a+b+c+d+e+f+g$	$a+b$	مازاد مصرف‌کنندگان
$-e-f-d-g-h-m$	$-e-f-d-g-h-m$	---	مازاد دولت
$+m$	m	---	مازاد قاچاق
$-d-h$	$A+b+c+e+i-h$	$a+b+c+d+e+i$	مازاد کل اقتصاد

در این قسمت از لیمو شیرین به سراغ اقتصاد سنجی رفته و قرار است قضیه ای را در آن تشریح کنیم حال لیمو شیرین پنجم شروع میشود...

معرفی تابع رگرسیون جامعه (PRF)

داریم:

$$Y_t = \alpha + \beta X_t + U_t$$

Y_t : متغیر وابسته

α : پارامتر اول جامعه

β : پارامتر دوم جامعه

X_t : متغیر مستقل

U_t : جمله اختلال

معرفی تابع رگرسیون نمونه (SRF)

داریم:

$$y_t = \hat{\alpha} + \hat{\beta} X_t + Y$$

\hat{Y}_t : تخمین Y_t

$\hat{\alpha}$: تخمین α

$\hat{\beta}$: تخمین β

معرفی آماره Z

در آمار و احتمال یکی از روش های استاندارد کردن متغیر تصادفی همین آماره Z میباشد که برای متغیر تصادفی فرضی A داریم:

$$Z = \frac{A - E(A)}{SE(A)}$$

$E(A)$: میانگین متغیر تصادفی A

$SE(A)$: انحراف معیار متغیر تصادفی A

که دارای توزیع نرمال با میانگین 1 و واریانس 0 است.

آماره Z برای $\hat{\beta}$

داریم:

$$Z = \frac{\hat{\beta} - E(\hat{\beta})}{SE(\hat{\beta})}$$

که برای ادامه نیاز داریم تا میانگین و انحراف معیار $\hat{\beta}$ را تعیین کنیم.

میانگین $\hat{\beta}$

داریم:

$$E(\hat{\beta}) = \beta$$

برای مطالعه بیشتر خوانندگان گرامی میتوانند به اثبات آن مراجعه نمایند.

انحراف معیار $\hat{\beta}$

داریم:

$$\text{Var}(\hat{\beta}) = \frac{\sigma^2}{\sum_{t=1}^n x_t^2}$$

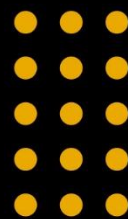
$$\sigma^2 = \text{Var}(U_t)$$

$$x_t = X_t - \bar{X}$$



لیمو شیرین

مهدی توحیدلو



است.

برای مطالعه بیشتر خوانندگان گرامی میتوانند به اثبات آنها مراجعه نمایند.

پس:

$$SE(\hat{\beta}) = \sqrt{\text{Var}(\hat{\beta})} = \sqrt{\frac{\sigma^2}{\sum_{t=1}^n x_t^2}}$$

موجود است.

بیان دقیق آماره Z برای $\hat{\beta}$

با توجه به مواردی که ذکر شد داریم:

$$Z = \frac{\hat{\beta} - E(\hat{\beta})}{SE(\hat{\beta})} = \frac{\hat{\beta} - \beta}{\sqrt{\frac{\sigma^2}{\sum_{t=1}^n x_t^2}}}$$

و اما ادامه...

در قسمت بعدی لیموشیرین سعی میشود تا با همین آماره Z فاصله اطمینانی برای β معرفی سپس فرضیاتی که برای β معرفی میشود را بر اساس همین فاصله اطمینان β آزمون کنیم دقت شود این آماره Z که برای $\hat{\beta}$ معرفی شد اساس کار ما خواهد بود.

نوبت شما

اگر واریانس جمله اختلالی در یک PRF فرضی ربع جمع انحراف از میانگین متغیر مستقل برای مشاهده 1 تا 1000 باشد آنگاه مخرج کسر آماره Z برای $\hat{\beta}$ چیست؟

1) $\frac{1}{2}$

2) 1

3) 2

4) هیچ کدام

پاسخ در شبکه های اجتماعی انجمن قرار خواهد گرفت.



مخبره ای در ریشه

کیهان ضیغمی منفرد

فرمانداران نظامی موظف به اداره تمامی امور اجتماعی، اقتصادی، نظامی و سیاسی اراضی تحت تصرف خود بودند. از منظر اجتماعی، متفکین برنامه «پاکسازی تمامی عناصر نازی از سطح دولت و ملت آلمان» را در اولویت قرار داده، و به همین منظور به دستگیری و یا اعدام تمام دولت مردان و یا کسانی که اندیشه های ناسیونال سوسیالیستی را در سر می پروراندند، پرداختند. البته، رهبران قوای متفق، به خصوص «ژوزف استالین»؛ در بیانیه های خود همواره اعلام می داشتند که: «دشمن ما متفکین؛ نازی ها هستند و ما در پی نابود ساختن و یا محروم نمودن مردم آلمان از شرایط مناسبی برای زندگی نیستیم.» اما در حقیقت به بهانه هایی همچون اجرای «سیاست های بازدارنده» و یا «سیاست های ضد نازی» که مانع به خطر افتادن صلح جهانی توسط آلمان میشد؛ استقلال ملی آلمان از بین رفت.

بی خانمانی عده کثیری از آلمانیها و یا مهاجرت اجباری آنها از بخشهای شرقی آلمان به قسمت های غربی آن - به دلیل ترس از زندگی تحت نظارت یک سیستم حاکمیتی کمونیستی - از دیگر معضلات اجتماعی پدید آمده در آلمان بعد از جنگ بود. گسترش این قبیل معضلات به زودی تبدیل به انگیزه ای برای متفکین شد تا به ساماندهی امور اجتماعی آلمان بپردازند. علی رغم اینکه متفکین متوجه نیاز به اصلاح وضعیت اجتماعی آلمان گشتند؛ اما همچنان از ایجاد یک دولت ملی برای ساماندهی به وضعیت موجود از سوی خود آلمانها ممانعت به عمل آورده و معتقد بودند که آلمان هنوز از شرایط لازم برای ایجاد یک نظام حاکمیتی ملی برخوردار نیست.

اقتصادی: اما درباره وضعیت اقتصادی آلمان پس از جنگ جهانی دوم؛ می توان به تفصیل سخن گفت. متفکین پس از اشغال آلمان؛ کنفرانسی تحت عنوان «کنفرانس پتسدام» (به انگلیسی: Potsdam Conference) برگزار نمودند تا درباره آینده اقتصادی و سیاسی آلمان؛ و نحوه اداره امور فعلی آن به توافق برسند. در نهایت «ترومن»، «چرچیل» و «استالین» با یکدیگر به این نتیجه رسیدند که تا زمانی که از ثبات شرایط عدم جنگ طلبی آلمان ها یقین حاصل شود؛ باید اداره امور آلمان را خود دولتهای متفق به دست گرفته و سیاست مهار را در قبال آلمانها اجرا کنند.

سیاست «اصلاحاتی» متفکین در آلمان شامل سه سیاست عمده بود: نخست؛ از بین بردن پتانسیل صنعتی آلمان؛ دوم، اخذ غرامت جنگی از آلمان؛ و نهایتاً از بین بردن پتانسیل نظامی آلمان. در این گفتار مختصر توضیحی درباره سیاست سوم ارائه گردید؛ اما هدف اصلی از تحریر این یادداشت؛ بررسی تاثیرات اتحاد سیاست های اول و دوم، و چگونگی واکنش آلمانها به اجرای آنها خواهد بود.

سیاست از بین بردن پتانسیل صنعتی آلمان؛ به منظور سلب توانایی تولید تسلیحات نظامی که ممکن بود منجر به آغاز جنگ دیگری از سوی آلمان شود؛ اجرایی شد. اما تعیین مرز بین صنعت صلح آمیز و صنعتی که می توانست منجر به بحران های نظامی شود؛ کار مشکلی بود. از طرفی دیگر؛ اقتصاد دانان نیاز به ترسیم آینده صنعت آلمان داشتند که به واسطه آن بتوانند رفاه مردم این کشور را تامین نمایند.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و از میان رفتن نظام حکومتی نازی ها به رهبری «آدولف هیتلر» در آلمان؛ این کشور با بحرانهایی به مراتب ویرانگر تر از بحرانهای پس از جنگ اول جهانی، مواجه شد؛ و سرتاسر خاک این کشور تحت اشغال نیروهای دولت های متفق در آمد، و نظام اداری آن نیز به تبع تحت نظر و اراده فرمانداران نظامی این کشور ها قرار گرفت. بحرانهای حاصل از اشغال خاک آلمان در این کشور، از جنبه های متفاوتی برخوردار است؛ اما می توان جنبه اقتصادی آن را به مراتب چشمگیر تر و مهلک تر از سایر آنها دانست. اقتصاد آلمان در دوران پس از جنگ جهانی دوم، بین سالهای 1945 تا 1948 به انحطاطی تمام عیار کشیده شد. اما چگونه پس از شکل گیری دولت فدرال ملی آلمان به رهبری «کنراد آدنوا» (به آلمانی: Konrad Adenauer)؛ بحرانهای این کشور بالاخص در حوزه اقتصاد، به پایان رسید؟ راز پرواز دوباره ققنوس آلمان چه بود؟

- وضعیت اجتماعی؛ سیاسی و اقتصادی در آلمان پس از 1945

اجتماعی و سیاسی: برای پاسخ به سوالات فوق، می بایست درک جزئی تری از شرایط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آلمان پس از جنگ جهانی دوم یافت. در 5 ژوئن سال 1945 میلادی، سرتاسر خاک آلمان به اشغال نیروهای متفکین شرقی و غربی در آمد. خاک آلمان میان چهار کشور متفق ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی، امپراتوری بریتانیا و جمهوری فرانسه تقسیم شد.



شکل 1-1: وضعیت خاک آلمان پس از جنگ جهانی دوم بین سالهای 1945 - 49

پس از آنکه خاک آلمان تحت اراده کامل متفکین قرار گرفت؛ تمام شاخه های نیروهای نظامی ارتش آلمان، به حالت خلع سلاح کامل در آمدند. به تبع حکومت ناسیونال سوسیالیست آلمان که از سال 1933 تا می 1945 در آلمان زمام امور را در دست داشت؛ نیز پرچیده شد. با از میان رفتن دولت مرکزی آلمان؛ اداره امور ملی آلمان به فرمانداران نظامی کشورهای متفق سپرده شد. در بازه سه ساله بین سالهای 1945 تا 1948 - که آلمانها دوباره دست به تشکیل یک دولت ملی زدند

"روزولت" و "چرچیل" هر دو برای پیش از اتمام جنگ به این نتیجه رسیده بودند که مردم آلمان می بایست از حداقل استاندارد های لازم برای ادامه بقاء برخوردار باشند؛ اما حد رفاه و امنیت اقتصادی زندگی ایشان نباید برتر از سطح امنیت اقتصادی مردم سایر کشورهای اروپایی و یا کشورهای آمریکای شمالی باشد. در نتیجه سیاست از بین بردن پتانسیل صنعتی آلمان؛ با اقبال چندانی مواجه نشد؛ - با توجه به تجربیات اعمال محدودیت در دوران پس از جنگ جهانی اول -؛ اما توانایی و ظرفیت های صنعتی آلمان تنها در حدی که بتواند رفاهی در سطح رفاه مردم سایر کشور های اروپایی برای مردم این کشور فراهم نماید؛ محدود شد.

دیگر اقدامی که دولت های متفق پس از اتمام جنگ جهانی دوم در آلمان عمل نمودند؛ اخذ غرامت جنگی از آلمان بود. در کنفرانسی تحت عنوان "یالتا"؛ (به انگلیسی: Yalta Conference)؛ سران دولت های متفق آلمان را وادار به پرداخت 20 میلیارد دلار غرامت جنگی نمودند؛ که نیمی از این مبلغ به شوروی و نیمی دیگر به متفقین غربی پرداخت شد. که پرداخت این غرامات جنگی؛ ارزش پول ملی آلمان را به شدت کاهش داد. علاوه بر این؛ آلمان ها موظف به از بین بردن 20 الی 35 درصد از زیر ساخت های عمرانی خود؛ من جمله راه آهن؛ اراضی کشاورزی و کارخانجات شدند.

اما معضل اصلی اقتصاد آلمان در دوران پس از سال 1945؛ پیدایش ابر تورم بود. زمینه های این تورم گسترده را میتوان متعلق به دوران ما قبل از وقوع جنگ جهانی دوم دانست. دولت ناسیونال سوسیالیست آلمان، در سال 1936 یک نظام ناظر بر رشد قیمت ها ایجاد نمود که به دولت توانایی ممانعت از رشد ناگهانی و افسارگسیخته قیمت ها را اعطا می نمود. این سیاست اقتصادی را می توان سیاستی چپ تلقی نمود که دخالت های دولت را در اقتصاد، به ویژه در شرایط به خصوصی همچون شرایط جنگی افزایش می داد. البته لازم به ذکر است که اتخاذ این سیاست ها در سال 1936 موجبات فراهم گردیدن ثبات و رفاه اقتصادی در آلمان را به ارمغان آورد. لیکن در سالهای نهایی جنگ و با گسترش محدودیت های اقتصادی و منابع؛ این سیاست ها تبدیل به زنجیری بر اندام اقتصاد آلمان شدند. در حقیقت از معدود سیاست های دولت نازی در آلمان که متفقین به اتخاذ آن ادامه دادند؛ همین سیاست کنترل قیمت و کنترل مخارج دولت بود. متفقین در جهت کنترل بازارهای اقتصادی آلمان و تضعیف نسبی آن به منظور آنکه مبادا بازیابی قدرت اقتصادی آلمان منجر به بازیابی توانایی این کشور در آغاز جنگی دیگر شود؛ سیاست کنترل قیمت و جیره بندی را حفظ نمود. همانطور که پیش تر اشاره شد؛ آلمان پس از اتمام جنگ با معضلاتی همچون قحطی و کمبود مواد غذایی؛ مسکن؛ انرژی و... نیز مواجه بود. این معضل و اجرای سیاست های کنترل قیمت توسط متفقین، و همچنین پرداخت غرامات جنگی و غارت منابع صنعتی و معدنی آلمان توسط متفقین، منجر به افت شدید ارزش «رایش مارک» که واحد پولی آلمان بود گردید. در اقتصاد هر گاه ارزش پول افت نماید، به همان نسبت بازار کالا با کمبود کالا مواجه می شود؛ و کالاها و خدمات عرضه شده با قیمت تعادلی از دسترس مردم خارج می شوند؛ و از سوی دیگر پدیده ای در جهت رفع نیاز کالایی رخ می دهد تحت عنوان «بازار سیاه»؛ که در آن کالاهای معمول و روزانه با قیمتی چند برابر قیمت تعادلی به فروش می رسند. در آلمان نیز پس از سقوط ارزش «رایش مارک» بازار سیاه کالا و خدمات پدید آمد که موجب کاهش هر چه تمامتر رفاه اقتصادی در این کشور و نقصان شدید چرخه گردش پول شد. در بازار سیاه عمدتاً کالاها با قیمتی بیست الی صد برابر در اختیار مردم قرار گرفتند. در جدول زیر مقایسه قیمت تعادلی و قیمت بازار سیاه کالاهایی همچون گوشت و... در آلمان نمایش داده شده است:

Product	Retail Prices		Black Market Prices (Spring 1947)	
	1938	Nov. 1945	British Zone	Berlin
1500 g rye bread	0.47	0.52	25	35 - 45
500 g butter	1.57	1.80	240 - 250	250 - 350
500 g beef	0.83	0.87	60 - 80	120 - 150

Source: Helga Grebing, Peter Posenki, and Rainer Schanze, (1983). *Die Nachkriegsentwicklung in Westdeutschland 1945 - 1948 - (a) Die wirtschaftlichen Grundfragen.*

همانطور که مشاهده می شود، قیمت کالاهای اساسی همچون گوشت و کره و نان؛ در مناطق اشغالی در بازار سیاه؛ با رشدی چشمگیر مواجه هستند. قیمت نان 86.54 برابر؛ قیمت کره 194.44 برابر و قیمت گوشت گاو 172.41 برابر شده و عملاً رفاه مایحتاجی آلمانها، تبدیل به مفهومی انتزاعی شده بود؛ زیرا با وجود سیستم کنترل سیاست های پولی اعمال شده توسط متفقین؛ بسیاری از آلمانها توانایی تهیه ارز مورد نیاز برای خرید کالاهای اساسی خود را نداشتند. به عنوان مثال؛ یک کارگر کارخانه ماهانه حقوقی معادل 230 رایش مارک دریافت می کرد - در 1945 الی 46 - که این حقوق ماهانه حتی کفاف خرید 500 گرم کره را نیز نمی داد. علی رغم آنکه بین سالهای 1945 تا 1948 متفقین با اجرای سیاست های وارداتی 68 درصدی؛ سعی در تامین حداقل مواد غذایی برای مردم آلمان داشتند تا بتوانند حفظ بقاء کرده و به رشدی پایدار برسند؛ اما همچنان به دلایلی که از پیش تر بیان شد؛ آلمان از فرایند توسعه پایدار و بازیابی قدرت اقتصادی باز ماند.

البته نباید تورم پس از جنگ جهانی دوم را همانند تورم پس از جنگ جهانی اول در آلمان دانست؛ زیرا تفاوت مهمی در بین این دو پدیده وجود دارد؛ علی رغم اینکه در هر دوی این پدیده های تورمی قیمت ها به شدت افزایش یافتند؛ اما قیمت های تورمی بین سالهای 1945 تا 1948 از ثبات برخوردار بودند - بر خلاف قیمت های متورم پس از جنگ جهانی اول - . به علاوه، اقتصاد آلمان در دوران پس از جنگ، منزوی گشت. علت اصلی انزوای اقتصادی آلمان در سالهای پس از 1945؛ کاهش تقاضا برای ارز داخلی آلمان یا همان "رایش مارک" بود. به دلیل افت شدید ارزش رایش مارک؛ هیچ تقاضایی برای تجارت به وسیله این واحد ارزی شکل نگرفت. به علاوه، عدم وجود نهادی مانند بانک مرکزی در آلمان پس از جنگ؛ که بتواند سیاست های ارزی را در بازار های داخلی و خارجی مدیریت کند، به عدم مقبولیت رایش مارک به عنوان یک واحد ارزی معتبر، افزود. از سویی دیگر، کنترل سیاست های اقتصادی آلمان توسط متفقین، باعث شد تا آلمان به کلی از سهم خود در میزان صادرات کالا و خدمات به بازار های جهانی چشم ببوشد؛ و عملاً تبدیل به قطبی مصرف کننده برای دیگر کشور های صادر کننده کالا و خدمات شود.

رابطه ای میان تورم و یکی از سه شاخه اصلی سیاست های اصلاحاتی متفقین در آلمان؛ یعنی اقدام متفقین به اخذ غرامت جنگی، نیز وجود دارد. همانطور که در بندهای قبلی نیز اشاره شد؛ ارز داخلی آلمان، به طور کلی ارزش خود را از دست داده و در بازار های جهانی جایگاه خود را در میان سایر ارزهای دیگر کشور ها از دست داد. پس در نتیجه؛ مقامات آلمان برای پرداخت این غرامات، به اجبار مسکوکات موجود در خزانه "رایش بانک" (بانک مرکزی آلمان نازی) را به عنوان غرامت به متفقین واگذار نمود که موجب کاهش هر چه بیشتر ارزش ارز داخلی آلمان گردید.

به طور خلاصه، در باب ارزش پول ملی آلمان در سالهای بین 1945 - 48؛ می توان چنین اظهار داشت که سیاست های کنترل قیمت و همچنین افزایش حجم نقدینگی اعمال شده توسط نازی ها، که از سال 1935 - 45 ادامه یافت؛ زمینه ساز بحرانهای اقتصادی در آلمان پس از جنگ شد. سیاستهایی که تا پیش از پایان جنگ جهانی دوم؛ نجات بخش اقتصاد و رفاه ملت آلمان بود؛ زیرا این سیاست ها با توجه به تعاملات اقتصادی جهانی و همچنین بهره مندی از ظرفیت های صنعتی و کشاورزی گسترده اتخاذ یافته بودند؛ اما در سالهای پس از اتمام جنگ جهانی دوم همین سیاست ها؛ به دلیل کار شکنی های متفقین و اعمال نفوذ ایشان در مسائل اقتصادی آلمان، و محروم ساختن این کشور از ظرفیت های توسعه ای؛ تبدیل به علل کابوس اقتصادی آلمان گشتند.





-زمینه های رشد اقتصادی دوباره آلمان

- در این بخش از مقاله؛ اصطلاح "متفقین" برای اشاره به نیروهای متفقین غربی؛ خصوصاً آمریکاییان دلالت میکند؛ و اقدامات شرح داده شده، در اراضی تحت تصرف ایالات متحده آمریکا و بریتانیا رخ می دهند.

در ابتدای اشغال اراضی آلمان توسط متفقین؛ به خصوص در اراضی تحت اشغال ایالات متحده آمریکا؛ نیروهای متفقین تنها زیر ساخت های مورد نیاز خود را در جهت پیشبرد اهداف خود بازسازی کرده؛ و از بازسازی امکانات و ظرفیت های رفاهی دیگر در خاک آلمان، امتناع نمودند. «فرایند تولید» در عرصه های مختلف عملاً متوقف شده؛ و تنها تولیداتی که منجر به جلوگیری از پاندمی و شورش می شدند، ادامه یافتند. اما با گذر زمان، و پیدایش بحرانهایی همچون گرسنگی و بیکاری و... که اکنون مسئولیت آن با فرمانداران نظامی متفق بود؛ آمریکایی ها متوجه نیازی مبرم به بازسازی و راه اندازی مجدد زیر ساخت های اقتصادی آلمان شدند. بدین ترتیب؛ فرایندهای تولیدی در مناطق تحت تصرف آمریکا به سرعت رشد و شتاب یافت؛ به طوری که تا پایان سال 1946؛ میزان بهره برداری از معادن، جنگل ها و مراتع، تولیدات برق و همچنین بهره برداری از منابع گاز آلمان، تقریباً به میزان بهره برداری سال 1936 بازگشتند.

ادغام اراضی تحت تصرف آمریکا و بریتانیا در سال 1947؛ گامی از سوی این دو قدرت متفق برای کمک به بازبانی توانمندی های اقتصادی آلمان بود. با ادغام این دو حیطه از اراضی آلمان، آمریکا و بریتانیا در جهت اجرای سیاست های اقتصادی مشترک و توسعه فرصت های اقتصادی و تجاری اقدام نمودند.

در بخشهای قبلی؛ آشنایی نسبی با بحرانهای اقتصادی آلمان، پس از جنگ جهانی دوم حاصل گشت؛ بحرانهایی که اکنون متفقین مسئول آنها بودند. به عنوان مثال؛ دولت آمریکا به نیروهای حاضر خود در خاک آلمان، دستور داده بود تا اقتصاد این کشور را تا حدی توسعه دهد، که تنها نیاز های نیرو های ارتش آمریکا در خاک آن را تامین نماید. اما پس از آنکه فرماندهان و سیاست گذاران آمریکایی در آلمان دریافته اند که حفظ بقای نیروهای ارتش آمریکا در آلمان، در گرو ایجاد فرایندهای توسعه ای و اقتصادیست؛ به رفع نیاز نیروهای خود بسنده نکرده؛ و آغاز به ایجاد ظرفیت های تولیدی؛ اعطای وام ها و کمک هزینه های رفاهی و زیرساختی؛ بهره برداری از معادن و ... نمودند. در نتیجه، تلاشهای نیروهای بریتانیایی و آمریکایی مستقر در خاک آلمان، در راستای کاهش هزینه های معیشتی مردم این کشور صورت گرفت. بر خلاف فرانسویان که میل چندانی به احیاء اقتصاد در آلمان نداشتند، آمریکایی ها و بریتانیایی ها؛ به سرعت در امر احیاء و راه اندازی مجدد فعالیت معادن و کارخانجات اقدام نمودند. این تلاشها در جهت تبدیل نمودن دوباره آلمان به محیطی برای فعالیت های باز اقتصادی صورت گرفت؛ با محوریت اقتصاد آزاد و تعادلی. به مرور پدیده هایی همچون بازار سیاه و فعالیت گروه های تجاری غیر قانونی رنگ باخت. آغار برخی تعاملات اقتصادی میان آلمان و دیگر کشور ها نیز از جمله اقداماتی بود که تاثیر سیاست های اصلاحاتی دولت های متفق در آلمان را کاهش می داد. برای مثال؛ آلمان متعهد شد تا در قبال ارسال مواد خام معدنی به کشور های مجاور همچون فرانسه و... کمک های تسهیلاتی و دستمزد و امکانات رفاهی، در جهت رفع نیاز های رفاهی و اولیه مردم خود دریافت کند. از سویی دیگر دولت های آمریکا و بریتانیا؛ با تخصیص بخشی از بودجه خود؛ طرحی تحت عنوان "The (GARIOA) Government Aid and Relief in Occupied Areas program" را

در آلمان اجرایی نمودند که به موجب آن، منابعی در جهت رفع نیاز های رفاهی مردم آلمان به ایشان اعطا می شد. در نتیجه بازگشایی معادن و کارخانجات و افزایش بهره وری اراضی زراعی؛ تا پایان سال 1946؛ خروجی صنعتی آلمان با رشد حدوداً 2.4 درصدی نسبت به سال 1945 مواجه شد؛ هر چند این میزان از رشد صنعتی تنها 47 درصد از توان اقتصاد وابسته به صنعت آلمان در سال 1936 را شامل می شد. این میزان رشد در مناطق تحت تصرف بریتانیا که از زیر ساخت های صنعتی گسترده تری برخوردار بود؛ به حدود 50 درصد رسید. هر چند در این ناحیه نیز این میزان از رشد خروجی فعالیت های صنعتی؛ تنها 40 درصد از عایدی های صنعتی سالهای بین 1936 الی 1944 را شامل می شد. (و علت این کاهش در بهره وری های صنعتی؛ خسارات گسترده ای بود که در طی جنگ به زیر ساخت های صنعتی آلمان وارد گشت).

در هر صورت؛ اقتصاد آلمان روند رو به رشدی را با توجه به سیاست های توسعه ای - و ناگزیرانه - متفقین غربی در آلمان تجربه نمود که موجبات تبدیل شدن دوباره این کشور را به یک ابر قدرت اقتصادی، فراهم آورد.

-اصلاحات ارزی:

"اصلاحات ارزی"؛ اقدامی بود که از سوی فرماندار نظامی آمریکا با همکاری بریتانیایی ها؛ و به تحریک مشورت های اعضای کمیسیون اقتصادی آلمان؛ به منظور بازگرداندن ارزش واحد پولی ملی آلمان به جایگاه سابق خود، انجام شد. همانطور که در بخشهای گذشته اشاره شد؛ اقتصاد آلمان درگیر بحرانها و پدیده های مضرى همچون بازار سیاه؛ تورم شدید؛ مبادلات تهاتری و... بود. اعضای کمیسیون اقتصادی آلمان، با هماهنگی "ژنرال لوسیوس دی کلی" (به انگلیسی: "General Lucius D. Clay")؛ در تاریخ 21 ژوئن سال 1948؛ واحد ارزی جدیدی را تحت عنوان "دویچه مارک" (به آلمانی: Deutsche Mark) به عنوان ارز رسمی و رایج آلمان اعلام نمودند. هر دویچه مارک، به صد واحد کوچکتر تحت عنوان "فینینگ" تقسیم می شد. طبق این قانون اصلاح ارزی؛ از 21 ژوئن 1948؛ دویچه مارک به عنوان تنها وسیله مبادلات قانونی در آلمان محسوب می شد؛ که در قبال دریافت ارز قدیمی آلمان، یعنی رایش مارک به مردم اعطا می شد. ارزش این حجم از نقدینگی جدید؛ با 5.7 میلیارد دلار آمریکا؛ پیشبینی می شد که در بانکها و ذخایر آلمان قرار داده شده، و تمام این ارزهای جدید در آمریکا به چاپ می رسیدند. این اصلاحات ارزی، منجر به از بین رفتن کلی عمده پدیده های مخرب اقتصادی همانند بازار سیاه و مبادلات کالا به کالا؛ گشت. اما به دلیل اصرار و اجبار فرماندارن نظامی متفق در آلمان، مبنی بر حفظ برخی از سیاست های کنترل اقتصادی؛ مانند جیره بندی، کنترل قیمت ها و اعمال سیاست های اقتصاد دستوری و... واحد ارزی دویچه مارک، دوباره از بازاریابی کامل ارزش خود باز ماند. هر چند؛ در طی اجرای سیاست اصلاحات ارزی، واحد پولی آلمان به ارزش سابق خود دست نیافت؛ اما زمینه ساز وقوع معجزه اقتصادی این کشور در سال 1949 میلادی شد.

-THE "MARSHALL PLAN"

در بخش قبل؛ بیان شد که چگونه اقتصاد منحنی آلمان، فرایند رو به رشدی را در پیش گرفت. اما توسعه اقتصادی آلمان به معنای واقعی؛ پس از اجرای طرحی توسط ایالات متحده آمریکا در سرتاسر اروپا - کشورهای بلوک غرب اروپا - صورت گرفت. اما این طرح از چه مفادی برخوردار بود؟

- طرح مارشال (به انگلیسی: Marshall plan):

در راستای ادامه کمک های نقدی و تجهیزاتی به آلمان و سایر کشور های اروپا؛ از سوی ایالات متحده آمریکا؛ در سال 1947 "جورج مارشال" (به انگلیسی: George Marshall)؛ وزیر خارجه وقت آمریکا، در طی یک سخنرانی از بنا نمودن دنیایی جدید و فارغ از هر گونه فقر، گرسنگی، تنش های نظامی و هرج و مرج سخن گفت. در ادامه وی طرحی تحت عنوان "Marshall plan" را به کشورهای اروپایی معرفی کرد که تنها به منظور احیای اقتصاد در اروپای جنگ زده، و همچنین احیای ثبات در وضعیت اجتماعی و سیاسی این قاره طراحی شده بود. در نتیجه، می توان گفت که «طرح مارشال» یا «برنامه تجدید قوای اروپا» طرحی برای تقویت اقتصاد اروپای به تازگی از جنگ فارغ شده؛ بود. محوریت این برنامه افزایش دادن تولیدات و مصرف در سرتاسر اروپای غربی، به واسطه یکپارچه سازی نظام اقتصادی این قاره بود. این برنامه به منظور تحقق دو هدف (خصوصاً در آلمان)، اجرایی شد: نخست، جلوگیری از هرج و مرج اقتصادی در اروپا به خاطر خسارات و ویرانی و ضعف های اقتصادی به جا مانده از دوران جنگ؛ و دیگری به منظور جلوگیری از رشد و گسترش کمونیسم و بلوک شرق.

اغراق نیست اگر بیان شود که عامل عمده اجرایی نمودن طرح مارشال در اروپا؛ به منظور همراه ساختن کشور های این منطقه با سیاست های ایالات متحده آمریکا؛ در تقابل با اتحاد جماهیر شوروی بود. در آثانی تلاش برای ادامه حیات سیاست های دولت آمریکا در اروپای غربی و به ویژه در آلمان غربی؛ ایالات متحده، با اجرای طرح مارشال، با این بیان که: چنانچه هر یک از دولت های کشورهای اروپای غربی؛ اقدامات خود را همسو با اهداف آزاد اندیشانه ایالات متحده بنماید؛ از کمک های این طرح اقتصادی-سیاسی برخوردار خواهد شد. این کمک ها به صورت اعطای کمک هزینه های کلان پولی، و ارسال بسته های کمکی به خانوار های اروپایی، و همینطور ارسال تجهیزات صنعتی پایه به کشورهای اروپایی؛ در آمده و اعطا گردید.

کمکهای مالی اعطا شده به کشور های حامی این طرح عبارتند از:

-انگلستان: 3.6 میلیارد دلار

-فرانسه: 3.1 میلیارد دلار

-ایتالیا: 1.6 میلیارد دلار

-آلمان غربی: 1.5 میلیارد دلار

-هلند: 1.5 میلیارد دلار

-اتریش: 700 میلیون دلار

-یونان: 800 میلیون دلار

-بلژیک: 600 میلیون دلار

-سایر کشورها: 1.8 میلیارد دلار

به هر ترتیب؛ علی رغم اهداف اصلی اجرای این طرح؛ کمک های مالی اعطا شده به آلمان غربی، و همینطور فرصتی که در اثر تضاد ایجاد شده میان اتحاد جماهیر شوروی؛ و متفقین غربی پدید آمده بود؛ اشخاصی در آلمان در ابتدا به فکر تشکیل دوباره یک دولت ملی، و سپس رونق بخشیدن به اقتصاد این کشور افتادند.

-پرواز دوباره ققنوس آلمانی

پس از گذشت سه سال از سقوط دولت ملی آلمان در اواخر سال 1948؛ به منظور توسعه تمام عیار اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی؛ اتحادی بین روسای ایالت های مختلف آلمان غربی، پدید آمد که منجر به وادار نمودن فرمانداران نظامی متفقین به پذیرش یک اقدام شد: **تشکیل دولت ملی فدرال آلمان**. فرمانداران نظامی متفقین به رهبری ژنرال کلی، مجبور به پذیرش این خواسته ایالات آلمان شده

و پس از لغو مرزهای تقسیم کننده آلمان غربی، اولین دولت ملی فدرال آلمان؛ به صدر اعظمی "کنراد آدنوا"؛ (به آلمانی: "Konrad Adenauer") در 23 می سال 1949 میلادی تاسیس و به رسمیت شناخته شد. البته تشکیل این دولت به معنای از بین رفتن نظارت متفقین بر آلمان غربی نبوده؛ و صرفاً در اثر فشار های ملت این کشور دارای یک استقلال نسبی بود.

دولت جدید آلمان؛ به منظور بازیابی استقلال، و ممانعت به عمل آوردن از نفوذ اندیشه های رهبران چپ گرای آلمان شرقی به وجود آمد. در نتیجه متفقین غربی نیز، که رشد و توانمندی آلمان غربی را به مراتب کم خطر تر از رشد آلمان شرقی و اندیشه های کمونیستی می دیدند؛ با تشکیل این دولت فدرال موافقت نمودند. به عبارتی دیگر؛ رهبران آلمان غربی، از تضاد میان بلوک غرب و بلوک شرق؛ استفاده کرده و با تشکیل دولت ملی خود در شهر "بن"؛ (به آلمانی: "Bonn") سعی در احیای استقلال ملی آلمان نمودند.

تشکیل این دولت ملی؛ در حقیقت گام اصلی و نهایی در بازیابی همه جانبه استقلال آلمان؛ به ویژه در عرصه اقتصاد بود. اغراق آمیز نیست اگر گفته شود که تشکیل این دولت در اصل؛ مهم ترین گام برای محقق نمودن "معجزه اقتصادی" آلمان در دوران پس از جنگ جهانی دوم بود

پس از انتصاب "کنراد آدنوا" به صدارت اعظمی آلمان غربی، وی دکتر "لودویگ ارهارد" (به آلمانی: "Ludwig Erhard")، را به مقام وزارت اقتصاد منصوب نمود. دکتر "لودویگ ارهارد"؛ که همواره با عنوان "پدر معجزه اقتصادی آلمان" شناخته می شود؛ یکی از اندیشمندان اقتصادی آلمان بود که به شدت به اصول اقتصاد بازار آزاد اعتقاد داشته و همواره مخالفت های خود را با اندیشه های اقتصادی سوسیالیستی و کمونیستی اعلام می داشت.

"لودویگ ارهارد" در سالهای نهایی حیات دولت نازی ها در آلمان؛ مقالات جنجالی را بر علیه سیاست های اقتصادی دولت آدولف هیتلر تالیف نمود. وی پس از مخالفت با سیاست های اقتصاد دستوری نازی ها؛ به انتقاد از عقاید اساسی ایشان پرداخته و در طی یکی از نوشته های خود نیز شکست آلمان در جنگ را حتمی دانسته بود. به همین منظور پس از اشغال آلمان توسط متفقین، وی تبدیل به یکی از گزینه های تصدی برای سمت "مقام ارشد کمیسیون اقتصادی آلمان" شد؛ - که لازم به ذکر است فعالیت های همین کمیسیون اقتصادی در نهایت منجر به تشکیل جمهوری فدرال آلمان شد -.

وی پس از انتصاب به این مقام؛ از موقعیت خود به منظور ترویج سیاست های اقتصاد بازار آزاد، استفاده حداکثری نمود. البته، ارهارد از عقاید دکتترین اقتصاد آزاد که مبتنی بر اصل "laissez-faire" مکاتب کاپیتالیستی بود؛ پیروی نمی کرد. حتی؛ حزبی که وی به عضویت آن در آمده بود (حزب CDU)، که می توان آن را اولین حزب حاکم آلمان غربی دانست؛ متشکل از افرادی بود همانند شخص آدنوا که مخالفتی اساسی با عقاید کاپیتالیسم داشتند. در نتیجه اعتقاد ارهارد به اصول اقتصاد بازار آزاد، تنها به واگذاری تعیین سطح قیمت ها به اراده مردم خلاصه می شد. وی نقل قولی دارد: «بدون قیمت های آزاد؛ اقتصاد آزاد نیز هرگز به مرحله پیدایش نمی رسد». وی با بیان اهمیت اصل رقابت در رشد و شکوفایی اقتصاد یک کشور؛ سعی در ایجاد فرایند رقابت و انگیزه تولید در بین تولید کنندگان آلمانی نمود.



هنگامی که ارهارد به مقام وزارت اقتصاد دولت آلمان رسید؛ آلمان کشوری بود که در اثر بحرانهایی همچون گرسنگی و فقر و در راس همه آنان تورم؛ به ضعف کشانده شده بود؛ و اکنون این مسئولیت ارهارد قلمداد می شد که ناجی اقتصاد این کشور باشد...



آدنوا و ارهارد

-معجزه ای در راین؛ WIRTSCHAFTSWUNDER

بیان شد که دکتر ارهارد؛ به شدت با سیاست های دولت محور همچون کنترل قیمت ها و... مخالف بوده و این قبیل سیاست ها را مانعی بر سر راه رشد و توسعه قلمداد می نمود. در نتیجه وی برای رشد و شکوفایی اقتصاد آلمان؛ برنامه ای طراحی نموده، تا موانع اعمالی توسط متفقین را؛ از سر راه توسعه اقتصادی آلمان بردارد.

در 20 ژوئن سال 1949؛ که مصادف با روزهای تعطیلات آخر هفته در آلمان بود؛ ارهارد سیاستی را که از پیش تصمیم بر اجرایی نمودن آن داشت، اعلام کرد. وی تمامی قید و بند ها و سیاست هایی را که بر کنترل سطح عمومی قیمت کالاها و خدمات دلالت می کردند؛ چه در عرصه کالاها و خدمات معیشتی و روزمره، همانند تخم مرغ، سبزیجات و دیگر مواد غذایی؛ و چه در عرصه بازار کالاها و خدمات مولد، لغو نمود. وی این قانون را در سرتاسر آلمان از روز 21 ژوئن لازم الاجرا دانست. به دلیل اینکه این اقدام ارهارد؛ در روزهای تعطیل آخر هفته، و در غیاب فرمانداران نظامی متفقین عملی شد؛ دولت های متفق غربی؛ فرصت اظهار نظر و یا ممانعت به عمل آوردن از اجرای این سیاست را نیافتند.

اما تحلیل این اقدام ارهارد از دید بسیاری از تحلیلگران اقتصادی؛ عملی صعب به شمار می رود. اقتصادی که در شرایط فروپاشی و کمبود تولید و عوامل آن به سر می برد؛ چگونه می توانست بدون اعمال سیاست های جیره بندی، و کنترل سطح قیمت ها؛ حیات و رفاه مردم خود را تضمین کند؟ لودویگ ارهارد در ملاقاتی که پس از اجرای سیاست لغو کنترل قیمت ها و جیره بندی؛ با فرماندار نظامی آمریکا؛ ژنرال کلی داشت، با سرسختی هر چه تمامتر از این اقدام خود دفاع نمود. در گفتگوی مشهوری که بین ژنرال کلی و دکتر ارهارد روی داد؛ ژنرال کلی سوال کرد... کلی: «جناب ارهارد؛ مشاورین من وعده وقوع یک فاجعه اقتصادی را با توجه به اجرای سیاست لغو کنترل قیمت ها داده اند؛ شما چه پاسخی به آنها می دهید؟»

ارهارد: «جناب ژنرال؛ مشاورین من هم پیش بینی مشابهی دارند؛ من به آنها توجهی نکردم. پیشنهاد میکنم شما هم نکنید!» یکی دیگر از مشاورین ژنرال کلی به ارهارد چنین پاسخ می دهد: «جناب ارهارد؛ چگونه شما چنین جراتی به خود داده اید که نظام کنترل قیمت و نظام جیره بندی مواد غذایی را که ما اعمال کردیم؛ آن هم با وجود کمبود مواد غذایی در سرتاسر کشور، با کاهش شدت مواجه کنید؟»

ارهارد پاسخ می دهد: «جناب سرهنگ؛ من شدت آن را کاهش نداده ام؛ آن را به کلی لغو کرده ام! از این پس تنها کوپن مورد نیاز مردم آلمان؛ دویچه مارک خواهد بود؛ و آنان سخت کار خواهند کرد تا این کوپن را بدست بیاورند؛ فقط صبر کنید و ببینید...»

خب؛ اگر سوال در اذهان مخاطبان ایجاد شده که ارهارد درست پیش بینی کرده بوده است یا خیر؛ باید گفت بله پیش بینی ارهارد درباره نتایج لغو سیاست کنترل قیمت و جیره بندی مواد غذایی به طرز حیرت انگیزی نه تنها موجب فراگیری قحطی و گرسنگی؛ و فروپاشی اقتصاد آلمان نشد؛ بلکه یک شبه توانمندی های آن را به دوران پیش از جنگ جهانی دوم بازگرداند!

اقدام ارهارد در لغو سیاست های اقتصاد دستوری؛ در ابتدا موجب وحشت در بین مردم آلمان و برخی از سیاستگذاران گردید؛ اما تنها در طی چند روز؛ با عرضه گسترده کالاها و مواد غذایی در سرتاسر آلمان غربی؛ و در نتیجه بازبایی تمام و کمال ارزش واحد پول ملی آلمان؛ این نگرانی ها برطرف شده و بارقه ای از امید در جامعه آلمان غربی، گسترش یافت. بینش دقیق ارهارد از نحوه ساز و کار اقتصاد آلمان؛ موجب ایجاد انگیزه فراگیری در بین تولید کنندگان آلمانی شد. تولیدات آلمان که عملاً در سالهای پس از جنگ متوقف شده بودند؛ به ناگاه و به خاطر ظرفیتی که آزادسازی قیمت ها در بازار های مختلف آلمان غربی ایجاد کرده بود؛ به حیات بازگشته، از سر گرفته شدند. رقابت ایجاد شده به خاطر آزاد سازی قیمت ها؛ منجر به افزایش سطح بهره وری و کیفیت تولیدات گشت؛ به نحوی که صنایعی همچون شمش فولاد، خودرو سازی، ذغال سنگ و... به ظرفیت ها و کیفیت تولیدات سالهای پیش از جنگ بازگشتند. علاوه بر این صنایعی که پیش از این در آلمان فعالیت چندانی نداشتند؛ همانند صنعت ساخت خودرو های سنگین و یا صنعت تولید الیاف مصنوعی نیز با جهش چشمگیری مواجه شدند. در ادامه نیز ارهارد با کاهش نرخ مالیات بر تولید؛ انگیزه های تولید کنندگان را چند برابر نمود و خود تبدیل به یک قهرمان ملی گشت. نتایج اصلی سیاست های ارهارد؛ با شروع دهه پنجاه میلادی نمایان تر شد. نرخ رشد 152 درصدی آلمان در تنها شش ماه پس از اجرای این سیاست ها؛ و نرخ رشد 182 درصدی آن در سالهای بعدی، به اعتقاد سیاست مداران و تحلیل گران و به خصوص آحاد مردم به توانایی های ارهارد افزود. اقدامات ارهارد تا اواسط دهه پنجاه میلادی؛ حجم اقتصاد آلمان را دو برابر کرده و نرخ بیکاری را در این سالها به کمتر از یک درصد رساند. کیفیت بخشی به تولیدات، و ارزشمند شدن واحد پول ملی آلمان؛ به انگیزه هر چه بیشتر نیرو های مولد در زمینه های تولیدی افزود. به طوری که تنها در عرض چند سال از ویران شدن آلمان در جنگ؛ این کشور به صادرات محصولات سرمایه ای به نقاط مختلف دنیا اقدام نمود. برخی از برندها و شرکت های آلمانی که امروزه سهم کثیری از بازارهای جهانی را در حوزه کالاهای سرمایه ای به خود اختصاص داده اند؛ در همین سالهای نخست دهه پنجاه میلادی قوام یافته اند. شرکت هایی همچون: "BMW"؛ "Volkswagen" و... .

علاوه بر این؛ پس از گسترش ظرفیت های تولیدی و رقابتی در آلمان غربی؛ سیل سرمایه گذاری و بازار نیروهای کار خارجی - اعم از متخصص و غیر متخصص - به این کشور سرازیر شد و آلمان در بخشهای خارجی اقتصاد نیز آغاز به عرض اندام نمود.

میزان صادرات آلمان در مقایسه با میزان صادرات انگلستان؛ در طی سالهایی که سیاست های اقتصادی ارهارد در این کشور عملی شد را در جدول زیر می توان بررسی نمود:

سال	انگلستان	جمهوری فدرال آلمان غربی
1949	109	188
1950	128	435
1951	131	622
1952	120	670

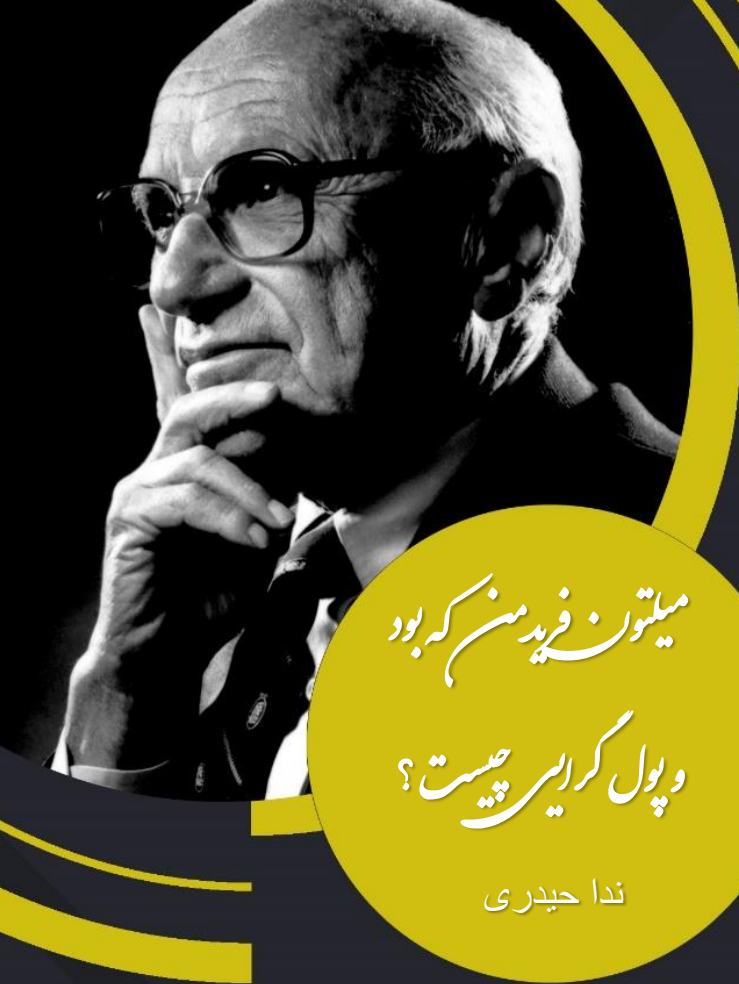
-منبع: بولتن استاتیک

در نتیجه؛ ارهارد با اتکا به ظرفیت های داخلی؛ و ایجاد بینشی صحیح از اصول اقتصاد آزاد، طرح های صنعتی و عمرانی را در آلمان به حد اعلای خود رساند؛ به نحوی که امروزه به واسطه معجزه اقتصادی که ارهارد بانی آن بود؛ آلمان به عنوان یکی از قدرتهای اقتصادی جهان؛ و البته در صدر قدرتهای اقتصادی اروپایی جای یافته است.

« نشان دهد هر کس؛ چیزی که در توان اوست. امنیت وجود هر شخص باید از درون خود او سرچشمه بگیرد؛ و از کار خلاقانه اش بدست آید.»

دکتر "لودویگ ارهارد"

Ludwig Erhard



میلتون فریدمن که بود

و پول کرپس چیست؟

ندا حیدری

31 ژوئیه زادروز «میلتون فریدمن» اقتصاددان برجسته بازار آزاد است. در زمانی که اقتصاد کلان تحت سلطه دانشمندانی بود که به نظریه‌های مطرح شده توسط «جان مینارد کینز» پایبند بودند، فریدمن با انتقاد از خط فکری کینز، تفکر اقتصاددانان را متحول کرد.

میلتون فریدمن، اقتصاددان آمریکایی و برنده جایزه نوبل بود که به عنوان تاثیرگذارترین مدافع سرمایه داری بازار آزاد و پول گرایی در قرن بیستم شناخته می شود.

زمانی که فریدمن در سال 2006 در سن 94 سالگی درگذشت، نظریه‌های او چنان تأثیرگذار بودند که وال استریت ژورنال می گفت که او «سرمایه‌داری مدرن را تغییر داده است» و «بنیان‌های فکری را برای ضد تورم، و کاهش مالیات ایجاد کرده است».

میلتون فریدمن (1912 تا 2006) از پدر و مادری مهاجر در بروکلین، نیویورک به دنیا آمد و در شهر کوچکی در نیوجرسی، 20 مایلی شهر نیویورک بزرگ شد. فریدمن در بیوگرافی نوبل خود، خانواده‌اش را «صمیمی و حمایتگر» توصیف کرد - اما در مورد درآمد خانواده، اینگونه نوشت؛ «کم و به شدت نامشخص». وقتی که در سال آخر دبیرستان بود پدرش درگذشت و او مشاغل مختلفی را برای مخارج ادامه تحصیلش در دانشگاه «راتگرز» انتخاب کرد، جایی که در سال 1932 مدرک لیسانس خود را در رشته ریاضیات و اقتصاد گرفت. او با هم کلاسی خود «رز فریدمن» در سال 1938 ازدواج کرد، آنها در طول سال‌ها در بسیاری از کتاب‌ها و پروژه‌ها با هم همکاری کرده‌اند.

چگونه فریدمن به اقتصاد علاقه مند شد؟

میلتون فریدمن در خاطره‌ای که از هومر جونز نوشته، چنین می گوید: «هومر همراه با آرتور برنز، از معلمان من در راتگرز بودند که بیشتر تاثیر را بر من گذاشتند. هر دو با باز کردن چشمان من به گستره وسیع تر اقتصاد و زیبایی‌ها و پیچیدگی‌های آن مرا به سمت اقتصاد سوق دادند و با گرفتن بورس تحصیلی برای من در شیکاگو، توانستم در سطح علمی به مطالعه اقتصاد بپردازم. بدون توصیه و تشویق او، هرگز به ذهنم خطور نمی کرد که کار فارغ التحصیلی در شیکاگو را شروع کنم.»

همینطور او در باره هومر جونز اینگونه نوشت: «ویژگی بارز هومر همان‌هایی است که در نوجوانی من تاثیر زیادی بر من گذاشت: صداقت کامل فکری، اصرار بر دقت تحلیل، توجه به حقایق، انگیزه برای ارتباط علمی و در نهایت پرسش دائمی و بررسی مجدد خرد متعارف»

فریدمن قبل از گرفتن دکتری در رشته اقتصاد از دانشگاه کلمبیا در سال 1946، در زمان جنگ جهانی دوم، به یک تیم منتخب از تحلیلگران آماری پیوست. آن‌ها به بررسی سیاست مالیاتی زمان جنگ برای وزارت خزانه داری ایالات متحده (1941 تا 1943) کار می کردند و به عنوان آماردان ریاضی در طراحی سلاح، تاکتیک های نظامی و آزمایش های متالورژی خدمت می کردند. شایان ذکر است، در سال‌های اولیه در خزانه‌داری ایالات متحده، او افزایش مالیات‌ها را برای سرکوب تورم زمان جنگ توصیه کرد و اولین سیستم کسر مالیات بر درآمد را ابداع کرد. پس از چندی به دلیل اختلاف با افراد تیم از گروه خارج شد. چرا که فریدمن موافق ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم بود و بقیه مخالف بودند!

در سال 1946، فریدمن پیشنهاد تدریس تئوری اقتصادی در دانشگاه شیکاگو را پذیرفت و 30 سال بعد را صرف انجام تحلیل‌های نوآورانه و توسعه نظریه‌های "بازار آزاد" کرد که اقتصاد کینزی را "مکتبی که از زمان نیو دیل بر اقتصاد کلان تسلط داشت" به چالش کشید.

مکتب اقتصاد شیکاگو:

فریدمن همچنین مشهورترین دانش آموخته دانشکده اقتصاد شیکاگو شد، مدرسه‌ای نئوکلاسیک که در دهه 1930 توسط استادش "فرانک نایت" برای ترویج بازارهای آزاد و مفهوم انتظارات منطقی، تأسیس شد. یک نظریه اقتصاد کلان که بر این باور است؛ افراد تصمیمات را بر اساس سه عامل: عقلانیت انسانی، اطلاعات موجود و تجربیات گذشته - قرار می‌دهند.

اولین کاربرد جهانی نظریه فریدمن از فرضیه رفتار منطقی در الگوهای اقتصادی، "تئوری تابع مصرف بود"، کتاب او در سال 1957 که فرضیه درآمد دائمی او را مطرح کرد - یک نظریه هزینه مصرف کننده است که بیان می کند تصمیمات پس انداز و خرج کردن بر اساس ادراکات است. تغییرات دائمی - نه موقتی - در درآمد. مردم در سطحی منطبق با درآمد بلندمدت مورد انتظار خود خرج می کنند و تنها در صورتی پس انداز می کنند که درآمد فعلی بالاتر از درآمد دائمی مورد انتظار باشد. با حل مؤثر عدم دقت قبلی در تجزیه و تحلیل رابطه بین درآمد و هزینه، فریدمن پایه و اساس همه تحلیل‌های اقتصادی بعدی از الگوهای مخارج و پس‌انداز را گذاشت.

پیش بینی رکود تورمی

یکی دیگر از پیروزی‌های غیرقابل انکار فریدمن، که توسط منتقدان و همچنین طرفدارانش تحسین شد، این بود که توضیح رفتار منطقی او از تورم، پدیده‌ای را که کینزی‌ها تصور می کردند غیرممکن بود، به درستی پیش‌بینی می کرد: رکود تورمی، دوره‌ای از رشد اقتصادی را که همراه با تورم بالا و بیکاری بالادار سال 1967، زمانی که فریدمن پیش‌بینی خود را از رکود تورمی در سخنرانی ریاست جمهوری به انجمن اقتصادی آمریکا ارائه کرد، نظریه‌های اقتصادی رایج مبتنی بر منحنی فیلیپس را به چالش کشید، مدلی اقتصادی که نشان‌دهنده همبستگی تاریخی بین بیکاری و تورم بود که اقتصاددانان کینزی همیشه آن را ثابت فرض می کردند، یعنی تورم بالا همیشه با بیکاری کم و تورم پایین با بیکاری بالا همراه است.

در آن زمان، اقتصاددانان کینزی از منحنی فیلیپس استفاده می کردند تا استدلال کنند که مبادله پایدار بین بیکاری و تورم، سیاست های مالی انبساطی و مخارج کسری را توجیه می کند که باعث افزایش تورم می شود، زیرا بیکاری را پایین نگه می دارد. استدلال متقابل فریدمن به کینزی‌ها در سال 1967 این بود که، اگرچه داده‌ها همبستگی بین تورم و بیکاری را نشان می دهند، اما این فقط یک مبادله موقت است - نه یک همبستگی پایدار - و در نهایت هم تورم و هم بیکاری در یک زمان بالا خواهند بود. استدلال رفتار منطقی فریدمن این بود که مصرف‌کنندگانی که با تورم بلندمدت سر و کار دارند، در نهایت انتظارات تورم آینده را در تصمیم‌های پس‌انداز و مخارج ایجاد می کنند، که در نهایت قدرت تورم بالا برای بالا نگه داشتن اشتغال را لغو می کند. هنگامی که رکود تورمی اواخر دهه 1970 صحت پیش‌بینی فریدمن را مبنی بر اینکه همبستگی تاریخی بین تورم و بیکاری در نهایت از بین می رود ثابت شد، به عنوان «یکی از پیروزی‌های بزرگ اقتصاد پس از جنگ» مورد تحسین قرار گرفت.

هنگامی که فریدمن در سال 1976 برنده جایزه نوبل شد، کمیته به کتابی در مورد پول گرایی اشاره کرد که او و همکارش "آناشوارتز" در سال 1963 منتشر کرده بودند: "تاریخ پولی ایالات متحده، 1867-1960" در این کتاب، فریدمن از تحلیل‌های نظری و تجربی بسیار دقیق درباره نقش پول در اقتصاد ایالات متحده از زمان جنگ داخلی استفاده کرد تا این مورد ضد کینزی را مطرح کند که کنترل عرضه پول ابزار اصلی مدیریت اقتصادی است.

استدلال علیه سیاست پولی از زمان رکود بزرگ در دهه 1930، زمانی که بحران عظیم اقتصادی نرخ بهره را به حدی پایین آورد که انگیزه ای برای سرمایه گذاری وجود نداشت، غالب بود - و کینزی ها معتقد بودند که هر پول نقد اضافی که به اقتصاد وارد می شود، توسط افراد و بانک ها بدون ایجاد جهش اقتصادی، ثابت می ماند. در آن زمان، کینزی ها با موفقیت از سیاست مالی (عمدتاً مخارج دولت) به جای سیاست پولی برای بیرون کشیدن اقتصاد از رکود بزرگ حمایت کردند.

بحث برانگیزترین موضع در کتاب 1967 فریدمن، رویکرد کینزی به رکود بزرگ را هدف قرار داد - و این رویکرد کاملاً بر اقتصاددانان و عموم مردم تأثیر گذاشت. استدلال او مبتنی بر این بود که دولت (فدرال رزرو) با اعمال نکردن سیاست‌های پولی، رکود بزرگ را بدتر کرده است. فریدمن در این کتاب ادعا کرد که اگر فدرال رزرو با نجات بانک‌ها در اوایل دهه 1930 مانع کاهش چشمگیر عرضه پول می شد، می توانست از موج ورشکستگی بانک‌ها جلوگیری کند که باعث شد مردم تصمیم بگیرند به جای سپرده گذاری وجه نقد نگهداری کنند، و همچنین بانک ها مجبور شدند به جای دادن وام برای احیای اقتصاد، سپرده گذاری کنند.

میلتون فریدمن در سال ۱۹۷۷ از دانشگاه شیکاگو بازنشسته شد و به عنوان محقق ارشد در موسسه هوور در کالیفرنیا به ادامه فعالیت‌های علمی خود پرداخت. فریدمن به نیکسون، رییس جمهور آمریکا مشاوره اقتصادی می داد و در دوران ریاست جمهوری ریگان مشاور اقتصادی رییس جمهور آمریکا شد. برخی، رشد مستمر اقتصادی آمریکا در دهه‌های اخیر را مرهون ایده‌های فریدمن می دانند

آیا فریدمن یک اقتصاددان لیبرتارین بود؟

فریدمن خود را یک لیبرتارین کوچک می نامید و به وضوح با اصول آزادی خواهانه دولت کوچک و کمتر مداخله گر و مقررات زدایی در طول زندگی حرفه ای خود همسو بود.

یکی از دلایلی که فریدمن را یک اقتصاددان ضد دولتی می دانند این است که هرگونه اقدام دولتی در اقتصاد را توجیه پذیر نمی دانست او بر این باور بود که سیاست پولی کمترین مداخله گرایانه (و در حالت ایده آل غیرسیاسی) است که دولت می تواند در اقتصاد انجام دهد. به عنوان مثال، فدرال رزرو یک بانک مرکزی است، بنابراین پایه پولی را کنترل می کند. از نظر فریدمن تمام کاری که فدرال رزرو برای افزایش عرضه پول باید انجام می داد، این بود که پایه پولی بیشتری ایجاد کند و سپس به نیروهای بازار اجازه دهد تا بدون دخالت بیشتر دولت بازی کنند. در حالی که سیاست‌های مالی کینزی مستلزم مشارکت بیشتر دولت در اقتصاد بود.

کاربرد پول گرایی در دنیای واقعی

فریدمن اولین بار در کتاب خود در سال 1959، برنامه ای برای ثبات پولی، پول گرایی را معرفی کرد و برای سه دهه بعد پول گرایی موضوع اصلی بحث های اقتصادی بود. در نشریات بعدی و حضورهای عمومی در 25 سال بعد، او ادعا کرد که عرضه پول را چنان مؤثر کنترل کند که شهرت او به عنوان یک اقتصاددان تا حد زیادی توسط دکترین پول گرایی که او ایجاد کرد تعریف شود.

با این حال، در دهه 1980، در پی شکست های قابل توجه طرح های اصلی سیاست پولی در دنیای واقعی، برخی از سرسخت ترین حامیان او شروع به معکوس کردن حمایت خود از پول گرایی کردند. هنگامی که در اوایل دهه 1980، مارگارت تاچر، نخست وزیر بریتانیا، سیاست‌های پولی را برای کنترل تورم اعمال کرد، نرخ تورم به 23 درصد رسید - و پول گرایی در سال 1982 کنار گذاشته شد. در ایالات متحده نیز، زمانی که فدرال رزرو تلاش کرد پول گرایی توسط رشد مداوم عرضه پول برای کنترل تورم را در اواخر دهه 1970 اعمال کند، رکود درناک 1981-1982 - با نرخ بهره در بالاترین سطح از زمان جنگ داخلی و بیکاری دو رقمی را نتیجه داد!

تا اینکه سال 1982، ایالات متحده پول گرایی را در عمل کنار گذاشت - و در سال 1986، نیویورک تایمز گزارش داد که بریل اسپرینکل، اقتصاددان ارشد رئیس جمهور ریگان و یکی از سرسخت ترین طرفداران پول گرایی، علناً این نظریه را رد کرده است.

نکته قابل توجه، هنگامی که از فریدمن در مورد تلاش شکست خورده ایالات متحده پرسیده شد، فریدمن گفت: «آنچه که اتفاق افتاد شکست پول گرایی نبود، بلکه یک شکست اجرایی توسط فدرال رزرو بود، یعنی آنها به جای پول بر روی نرخ بهره تمرکز کرده بودند اگر فدرال رزرو سیاست را به رایانه متصل کند و بیشتر به رایانه برای هدایت اقتصاد متکی باشد، پول گرایی کارساز خواهد بود»

فریدمن شخصیتی روشن فکر در جامعه داشت و می توانست با صحبت‌هایش بر روی ذهن افراد تأثیر بگذارد. او بارها در برنامه‌های تلویزیونی مصاحبه کرد و چندین سخنرانی داشت. در خلال مصاحبه‌های برجسته فریدمن در برنامه "فیل دونا هو" در سال‌های 1979 و 1980، مجری برنامه گفت که مهمانش «مردی است که هرگز متهم به گیج کننده کردن اقتصاد نمی شود» و به فریدمن گفت: «نکته خوب در مورد تو این است که وقتی صحبت می کنی، مردم تقریباً همیشه شما را درک می کنند»

تورم همیشه و همه جا یک پدیده پولی است

معروف ترین گزیده‌ای از نوشته‌ها و سخنرانی های فریدمن این است: «تورم همیشه و همه جا یک پدیده پولی است.» او فضای فکری دوران خود را به چالش کشید و نظریه کمی پول را به عنوان یک اصل اقتصادی قابل دوام مطرح کرد. فریدمن در مقاله ای با عنوان "مطالعات در نظریه کمی پول" در سال 1956 دریافت که در درازمدت، افزایش رشد پولی قیمت ها را افزایش می دهد اما واقعاً بر تولید تأثیر نمی گذارد.

سخن پایانی

فریدمن را به طور گسترده ای تأثیرگذارترین متفکر اقتصادی و سیاست عمومی نیمه دوم قرن بیستم می دانند، همانطور که کینز را تأثیرگذارترین متفکر نیمه اول می دانند. یکی از مهم ترین دستاوردهای فریدمن میزان تأثیر نظریه های او بر سیاست دولت و افکار عمومی و همچنین تحقیقات اقتصادی بود.

در نهایت نکته‌ای که از تفکرات و یافته‌های فریدمن می‌خواهم بگویم؛ که در نظرم شاید مهمترین آن باشد، این است: تئوری های سیاست عمومی فریدمن بر دو اصل اساسی استوار است:

- 1) تعاملات داوطلبانه بین مصرف کنندگان و کسب و کارها اغلب نتایجی برتر از نتایجی را ایجاد می کند که توسط فرمان دولت ایجاد می شود.
- 2) سیاست‌ها پیامدهای ناخواسته‌ای دارند، بنابراین اقتصاددانان باید بر نتایج تمرکز کنند، نه اهداف!

اقتصاد رفتاری

مهدی نوری



تو اقتصاد رفتاری به مبحث جذابی داریم به نام «معماری انتخاب»

معماری انتخاب یعنی ما چیکار کنیم که ادما اون گزینه ای رو انتخاب کنن که ما میخواییم. این معماری انتخاب بحث مفصل و جذاب و کاربردی هست چون اگه اصول شو یاد بگیریم میتونیم به ذهن ادما جهت بدیم یعنی کاری کنیم که ادما فک کنن خودشون آزادانه دارن انتخاب میکنن ولی در اصل چیزی رو انتخاب میکنن که ما میخواییم، فارغ از اینکه چه نیاز و خواسته ای دارن. در این نشریه میخواییم در مورد یکی از موارد معماری انتخاب صحبت کنیم.

تبعیض قیمت: تبعیض قیمت رو اگه متوجه شوید هم میتونین انتخاب های معقولانه تری داشته باشین هم اینکه محصولاتتونو بهتر و بیشتر بفروشین. بیاید به موضوع جالب رو باهم برسی کنیم. فرض کنید که شرکت اپل قراره گوشی جدید شو قیمت گذاری کنه. حالا میاد مشورت میگیره برای این کار خود تیم تحقیق و توسعه اپل برسی کرده و دیده اگه قیمت گوشی رو هزار دلار بذاره میتونه نهصد هزار دستگاه گوشی تو یک سال بفروشه و نهصد میلیون دلار پول به دست بیاره ولی اگه همون گوشی رو بجای هزار دلار بیاد به قیمت نهصد دلار عرضه کنه میتونه یک میلیون گوشی بفروشه، یعنی صد هزار تا بیشتر از حالت قبلی، تو این حالت باز هم شرکت اپل نهصد میلیون دلار پول به دست میاره. پس در هر دو حالت اپل نهصد میلیون دلار پول به دست میاره. حالا شما به عنوان مشاور به شرکت توصیه میکنین که به چه قیمتی گوشی رو عرضه کنه؟؟ قسمت نهصد دلار یا هزار دلار؟؟ خواهش میکنم فک کنین بینین اگه شما بودید به چه قیمتی گوشی رو عرضه میکردید .

اقتصاد دانان رفتاری اومدن در باره این مورد برسی های زیادی کردن و این سوال رو هم از خلیلیها پرسیدن. حدود هفتاد درصد مردم قیمت هزار دلار رو انتخاب کردن، منطقی این بود که طبیعتاً وقتی صد هزار تا بخوای بیشتر تولید کنی، هزینه تولیدت بالا میره، درسته که شما در هر دو حالت نهصد میلیون دلار پول به دست میارید ولی خوب هزینه تولید همین صد هزار تا گوشی خیلی زیاده، پس میایم به قیمت هزار دلار میدیم که نهصد هزار تا ازش بفروشیم و خلیلیم بصره تره. به سری از ادما هم که هزار دلار رو انتخاب کرده بودن معتقد بودن که قیمت بیشتر از لحاظ برندننگ معتبر تره و وقتی ادما پول بیشتری پرداخت میکنن حس ارزشمند بودن بیشتری رو تجربه میکنن و استدلال های زیاد دیگه ای شد که باید به قیمت هزار دلار فروخت. اما گروه دوم که جمعیتشونم حدود سی درصد بود معتقد بودن که باید قیمت نهصد دلاری رو برای گوشی انتخاب کنیم. استدلال های مختلفی هم میآوردن. مثلاً به سرپاشون میگفتند اگه قسمت نهصد دلار بفروشیم میتونیم تعداد بیشتری بفروشیم و به همین میزان لوازم جانبی بیشتری هم بفروشیم و از اونجاییم که حاشیه سود لوازم جانبی خیلی زیاده در نهایت سود اونم خیلی بیشتر از اونم میشه که بخواییم هزار دلار بفروشیم.

پس بهتره که روی این سود حاشیه ای تمرکز کنیم. به سری دیگه هم که نهصد هزار دلار رو انتخاب کرده بودن معتقد بودن که درسته هزینه تولید بیشتر میشه ولی خوب سهم بازار بیشتری رو میگیری و خوب طبیعتاً حتی اگه سود کمتری هم کنی توجیه منطقی تری داره ما تونستیم برندننگمونو گسترش بدیم و تعداد بیشتری از ادما از محصولاتمون استفاده کنن. اما خوب نکته جالب اینجاست که هیچ کدوم از این دو تا گروه جواب درست ندادن، به دسته سومی هم بودن که هر چند تعدادشون خیلی کم و انگشت شمار بود ولی جوابشون درست بود. این دسته سوم معتقد بودند که باید هر دو کار رو کنیم، یعنی گوشی رو به دو قیمت عرضه کنیم یعنی اول کار بیایم گوشیمونو به قیمت هزار دلار عرضه کنیم بعد از اینکه تونستیم نهصد هزار تاشو بفروشیم و نهصد میلیون دلار پول به دست بیاریم حالا محصولاتمونو با ده درصد تخفیف به قیمت نهصد دلار بفروشیم با این کار شما بیشترین درآمد رو به دست میارید

یعنی وقتی که نهصد میلیون دلار به دست آوردید، بعدش باز نود میلیون دلار دیگه هم درآمد کسب میکنید و نکته جالب اینجاست که علاوه بر اینکه درآمدتونو حداکثر کردین تونستین گوشی های بیشتری هم بفروشین یعنی طبیعتاً هر دو تا منطقی که اون دو تا گروه هزار دلاری و نهصد دلاری میآوردن ما تونستیم پوشش بدیم این چیزیه که تو اقتصاد بهش میگن تبعیض قیمت. یک کالا برای ادمایی مختلف میتونه ارزش متفاوتی داشته باشه. ارزش به مفهوم ذهنی هستش ادما بر اساس آستانه ذهنشونه که کالاها ارزش مختلفی دارن. مثلاً برای یکی بیت کوین پنجاه هزار دلاری ارزش داره چون داستان بیت کوین دویست هزار دلاری رو باور کرده ولی یکی بیت کوین پنجاه هزار دلاری گروهی چون داستان بیت کوین ده هزار دلاری رو باور کرده.

به مورد از همین تبعیض قیمت بلیط هواپیما هستش، واقعاً تا الان فک کردین که چرا بلیط درجه یک و درجه دو داریم؟؟ یعنی نمیتونن کل صندلی های هواپیما رو درجه یک بذارن؟ چرا میتونن ولی صندلی ها رو با درجه کیفیت های مختلفی میذارن که هم کل صندلی ها رو پر کنن و هم اونایی که حاضرند پول بیشتری پرداخت کنند پول بیشتری بدن. حالا که با تبعیض قیمت آشنا شدیم حالا بیاین انواع مختلف تبعیض قیمت رو برسی کنیم.

نوع اول تبعیض قیمت اینه که هر کالا رو با به قیمت متفاوتی به مشتری عرضه کنیم که این مورد خیلی مرسوم نیست.

میخواین کالایی بخرین فارغ از اینکه محصول چه ظاهری داره یا کی داره میفروشه و تبلیغ شو میکنه ببینید واقعاً براتون کارایی داره؟؟ و اینو فراموش نکنید که ما به هر چیزی عادت میکنیم، به بهترین گوشی و موبایل و ...

برگرفته از اکوتوپیا (پوریا بختیاری)

مثل اینکه فروشنده یک لباس به ازای هر مشتری که وارد مغازه اش میشه به قیمت خاص بگه . مثلاً به یکی شلوار رو یک میلیون میگه به قیافه بعدی نگاه میکنه یک میلیون و پانصد میگه یکی دیگه میاد به صحبت کردنش نگاه میکنه نهصد هزار میگه. به مورد دیگه از تبعیض قیمت هست اونم اینه که بیایم محصولاتمونو توی ابعاد و تعداد مختلفی بفروشیم مثلاً اگه به جای یه بسته بیسکویت شما یه جعبه (شامل ده بسته بیسکویت) بخرید براتون خیلی ارزون تر تموم میشه تا بخواید مثلاً ده تا جدا جدا بیسکویت بخرید. یا به جای اینکه چهار تا مایع ظرفشویی یک لیتری بخریم یه دونه مایع ظرفشویی چهار لیتری میخریم که ارزون تر در میاد. این نوع تبعیض قیمت برای ادما خیلی مطلوبه، ادما یه زیادی هستن که طالب کالاهای گرون قیمت اند توی بسته بندی های کوچیک چون پول کمتری میدن، از طرفی ادمایی که میخوان تخفیف زیادی بگیرن خرید های عمده تر انجام میدن و رضایت از خریدشونم بالاتره. حالت سوم تبعیض قیمت اینشکلیه که قیمت برای گروه های مختلف رو متفاوت کنیم مثلاً ورودی استخر دانشگاه زنجان برای دانشجو هاش تقریباً یک نهم افراد غیر دانشجو هستش یا مثلاً بلیط یه موزه برای یک توریست با یک ایرانی متفاوته این اواخر گوشی ایفون پانزده معرفی و به بازار عرضه شد، شاید تا الان فهمیده باشین چرا هم پانزده معمولی داریم هم ایفون پرو هم ایفون پرو مکس . یا همین سایپا خودمون هم تیبیا داره هم تیبیا دو هم ساینما هم ساینما

هم کوئیک ولی یه جوری ماهیت همه اینا مشابه هستش. البته بحث خودرو تو ایران فرق داره مردم مجبورند بخرن چون جایگزین دیگه ای نداره، که فعلاً ما تو این نشریه وارد این مبحث نمیشیم. یه سوال! بنظرتون این شرکتها نمیتونن بهترین مدل محصولشونو ارائه کنند؟ چرا میتونن عموماً شرکتها میان یه محصولی رو به چند مدل مختلف ارائه میکنن تا هم سود بیشتری به دست بیان هم رضایت عموم رو به دست بیان هم بیشتر بفروشند .

تو اقتصاد رفتاری یه اثر جالب دیگه داریم به نام اثر غالب بندی که به بحث ما هم مربوطه. اثر غالب بندی به ما میگه که مهم تر از اینکه یه کالا چه ویژگی هایی داره مدل ارائه و معرفی اونه که مهمه. البته صرفاً کالا رو یه وسیله ای برای فروش نبینید، ممکنه شما یه تفکر رو به بقیه بفروشید ممکنه شما بخواید یه خدمات رو به بقیه ارائه بکنید و اون خدمت برای ادما ارزش بیشتری داشته باشه. این اثر قالب بندی با یه مثال توضیح میدم. مثلاً در نظر بگیرید برای یه مدل ماست اگه شما بیاین دو تا بسته بندی مختلف ایجاد کنید و روی یکیش بنویسید ماست ده درصد چربی و روی یکی دیگه بنویسید ماست یا نود درصد چربی کمتر بنظرتون ادما کدومو انتخاب میکنن؟؟ طبیعتاً حالت دومی رو و جالب اینه که شما میتونید دومی رو به تعداد و قیمت بیشتری بفروشید،

این یعنی شما کاری میکنید که ادما اون گزینه ای رو انتخاب کنند که شما میخواهید و این یعنی چیره شدن. اثر غالب بندی به چهار دسته تقسیم بندی میشه. اولی غالب بندی صوتیه ، یعنی نحوه بیان و تن صدای شما توی ارائه خیلی مهمه مثلاً بار ها دیدیم یه نفر حرفی رو میزنه که خیلی به دلمون میشینه ولی همون حرفو یکی دیگه بهمون بزنه ممکنه گارد بگیریم و لج کنیم. نوع دوم ، غالب بندی تصویری هستش ، رنگ ، زبان بدن ، جلد ، پوشش شما و ... تاثیر خیلی مهمی تو قبول کردن ارائه اون محصول یا حرف داره. اگه ما خوش پوش و آراسته باشیم ادما خیلی راحتتر حرف ما رو قبول میکنن .مورد سوم غالب بندی ارزشیه، اگه توی سوپر مارکت رفته باشین میبینید که تخم مرغ توی یه سری بسته بندی مرتب تر ارائه میکنن و یه سری تخم مرغ کیلویی و فله ای هم هست، خیلی از ادما مخصوصاً تو جاهای بالای شهر ادما حاضرند اون تخم مرغی که به صورت بسته بندی هستش رو انتخاب کنن ، چرا؟؟ چون این ارزش بیشتری تو ذهن ادما داره، نوع چهارم غالب بندی ، غالب بندی مثبت و منفی هستش ، مثل همون مثال ماست که یه محصول میتونه به دو شکل ارائه بشه باید توجه داشته باشیم که ما نباید تو این دام بیافتیم چون اگه تو این دام بیافتیم از محصولی که میخریم نمیتونیم لذت ببریم. اما آخرین حرف یه توصیه هستش، وقتی



economics_znu



**znu_economy
znueconomy**